

حضرت عیسیٰ (ع)
یاور حضرت مہدی (عج)



زہرا مسافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت عیسیٰ (ع) یاور حضرت مهدی (عج)

گردآوری:

زهرا مسافر

انتشارات: واسع - دامپنه

۱۳۸۶

سیرشناسه:	مسافر، زهرا، ۱۳۴۱ -
عنوان و پدیدآور:	حضرت عیسیٰ (ع) یا اور حضرت مهدی (عج) / گردآوری زهرا مسافر.
مشخصات نشر:	مشهد: واسع، دامپنه، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری:	۱۹۶ ص
شابک:	۹۶۴-۷۸۳۲-۸۳-۴
یادداشت:	فنیبا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	محمد(ص): پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۲ ق.
موضوع:	عیسیٰ مسیح در قرآن.
رده‌بندی کنگره:	ج ۲۵ / م ۳ / ۲۲۲۷ BP
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۴۷۳

انتشارات دامپنه

انتشارات واسع

همراه: ۱۹۶۲ ۱۱۰ ۹۱۵۰

مشهد مقدس - بلوار وکیل آباد ۸ - ارشاد ۱ - پلاک ۲۵

حضرت عیسیٰ (ع) یا اور حضرت مهدی (عج)

گردآورنده: زهرا مسافر

ناشر: واسع

توبت چاپ: اول - ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۵۰ نسخه

قطع: وزیری

حروف نگار: اکرم بهاری

چاپ: دقت

قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۷۸۳۲-۸۳-۴

ISBN: 964-7832-83-4

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در آن هنگام آقای ما، قائم (ع) به خانه خدا تکیه زده می گوید:

«ای مردم هر که می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من آدم و شیث هستم و هر که می خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، بداند که من همان نوح و فرزندش سامم و هر که مایل است ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل می باشم و هر که می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، من همان عیسی و شمعون هستم و هر که می خواهد محمد (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) را ببیند، بداند من همان محمد و علی هستم و هر که می خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسینم، و هر که می خواهد امامان از ذریه حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم، دعوتم را بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه گفته اند و هر چه را نگفته اند به شما خبر می دهم.»^۱

تقدیم به «او» که عنصراه و خلاصه «همه انبیاء و اولیای الهی» است.

«او» که امید همه صالحان و منتظران عدالت و زیبایبهاست.

«او» که مرهم همه دلهای شوریده و پردرد است.

و «او» که مفسر واقعی تورات و انجیل و قرآن مجید و همه کتب انبیاست.

و «او» که با آمدنش جان و روح الهی را در دل فسرده جهان و جهانیان می دمَد

و نفخ صور انسانی است در پایان تاریخ تا جهان را آماده نفخ صور اسرافیلی کند.

^۱ رجعت علامه مجلسی، حدیث هشتم، تصحیح ابوذر بیدار، انتشارات رسالت قلم، چاپ دوم،

عیسی زنده است چون حجت و برهان الهی است بر حقانیت دین اسلام و آوردنده اش محمد صلی الله علیه و آله عیسی مسیح است چون مؤده و بشارتی است بر آمدن پیامبر بعد از خود «احمد».

عیسی به آسمان رفته است تا اسلام را در تمام آسمانها و زمین صدا کند و جهانی بودن آن را اعلام کند. عیسی مؤده است بر آمدن بقیه الله و منجی جهانی. عیسی از آسمان خواهد آمد تا دستان مسیحیان جهان را در دست مهدی محمدی (ص) بگذارد و از آنان برای «او» بیعت بگیرد.

عیسی بن مریم می آید تا مدال افتخار سربازی و یآوری پسر فاطمه زهرا (س) را بر گردن او بیزد. عیسی می آید تا بیت المقدس را تطهیر از لوث حرامیان کند و آن را تسایسته قدوم مبارک منجی و موعود جانی کند، هم «او» که تفسیر آیه تطهیر خدای هستی است، هم «او» که تفسیر آیه تطهیر خدای هستی است و مسجدالاقصی، مقدس و مبارک است چون قدمگاه معراج محمد (ص) به آسمانهاست و محل سربریدن شیطان و اذنباش به دست مهدی موعود یا عیسی مسیح است.

و ما مسلمانان، زنده به عشق آمدن دو منجی جهانی هستیم «مهدی» و «مسیح» و انتظار ما زیباترین «امید» و «حیات» است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	دیباچه
۱۲	مقدمه
بخش اول	
فصل اول: سیمای حضرت مریم و عیسی علیهما السلام در قرآن	
۱۶	لفظ عیسی و معنی آن
۱۶	لفظ مسیح و معانی آن
۱۸	اوصاف حضرت مریم علیه السلام در قرآن
۲۰	داستان حضرت عیسی و مادرش در قرآن
۲۰	چگونگی باردار شدن مریم
۲۱	دو شاهد برای طهارت مریم
۲۱	علت تاراحتی حضرت مریم از باردار شدن
۲۲	راز صورتگری و تمثال سازی از مریم و عیسی (ع)
۲۲	کودکی مریم
۲۲	مریم در دوران نوجوانی و جوانی
۲۳	معجزه بودن تولد عیسی و معجزات او در هنگام تولد
۲۳	آمدن مریم به نزد قوم خود با کودک عیسی (ع) و سخن او
۲۳	سخن گفتن عیسی در گهواره
۲۴	جوانی حضرت عیسی (ع) و معجزاتش
۲۵	اوصاف حضرت عیسی (ع) نزد خدا در یک نگاه
۲۶	مقام روح الله بودن حضرت مسیح (ع)
۲۷	مخور اصلی آفرینش حضرت مسیح جنبه روح الهی است
۲۷	حضرت مسیح مظهر نامهای مبارک الهی

- ۲۸..... فضیلت حضرت عیسی (ع).....
- ۲۹..... عیسیای مسیح سنالک صراط مستقیم.....
- ۳۰..... حضرت عیسی کلمه الله.....
- ۳۲..... پیام عیسی (ع) توحید ربوبی و صراط مستقیم الهی.....
- ۳۳..... مرگ و زندگی عیسی به دست خداست.....
- ۳۳..... آیا جهاد و مبارزه در دین مسیح (ع) نبوده است؟.....
- ۳۵..... سرگذشت پایان زندگی حضرت عیسی (ع) در دنیا.....
- ۳۶..... استشمام از کلام عیسی و «یوم اموت».....
- ۳۷..... علت رهبانیت در بین مسیحیان.....
- ۳۷..... سر ابتکار رهبانیت در بین مسیحیان.....
- ۳۸..... سر پاس نداشتن حرمت رسالت و استجابت دعا.....

فصل دوم: مسیحیان از دیدگاه علما شیعه

- ۴۰..... دستجات نصاری.....
- ۴۱..... خرافه پسر خدا بودن.....
- ۴۲..... خرافه صلیب.....
- ۴۵..... نزول حضرت عیسی (ع).....

فصل سوم: انجیل واقعی امانت در دست امامان شیعه

- ۴۸..... انجیل واقعی کجاست؟.....
- ۴۹..... تورات و انجیل در نزد مولا علی علیه السلام.....
- ۵۰..... انجیل و کلیه کتب آسمانی در دست مهدی (عج) است.....

فصل چهارم: مناظرات ائمه معصومین (ع) با سران و بزرگان مسیحی

- ۵۳..... احتجاجهای امیرالمؤمنین علی (ع) با نصاری.....
- ۷۰..... احتجاج امیرالمؤمنین با طبیب یونانی و معجزاتی که از آنجناب آشکار شد.....
- ۷۵..... سؤالهای شامی از امیرالمؤمنین (ع) در مسجد کوفه.....

- ۸۲.....احتجاج امام حسن و امام حسين عليهم السلام
- ۸۸.....مناظرات امام علي بن الحسين (ع)
- ۹۱.....مناظرات حضرت باقر (ع) و احتجاجات آنجناب
- ۱۰۶.....داستان بريجه مسيحي
- ۱۱۲.....احتجاج حضرت علي بن موسى الرضا (ع)
- فصل پنجم: نقش حضرت عيسي (ع) در دوران ظهور حضرت مهدي (عج)**
- ۱۲۲.....اصل و نسب امام مهدي (عج)
- ۱۳۴.....حضرت عيسي (ع) در آخر الزمان (ظهور)
- ۱۳۹.....نقش حضرت عيسي در ظهور حضرت مهدي (ع)
- ۱۴۱.....موعودگرايي در ادیان و مذاهب
- بخش دوم: مواعظ ، حکمت ها و سخنان حضرت مسيح (ع) در کلام امامان شيعه (ع)
- فصل اول: مناجات خداوند با حضرت عيسي (ع)**
- ۱۴۸.....مناجات خداوند با حضرت عيسي (ع)
- ۱۶۷.....دعای مخصوص ایام ذی الحجّه
- فصل دوم: مواعظ و حکمت های حضرت عيسي (ع)**
- ۱۷۰.....مقام پیامبران
- ۱۷۲.....کیفر آن کسی که زشتی را با سکوتش تایید کند
- ۱۷۲.....کودکی عيسي (ع)
- ۱۷۳.....حاملگی مریم
- ۱۷۴.....کیفر دورو و دوزبان
- ۱۷۴.....حضرت عيسي (ع) و توصیه به نماز و زکات
- ۱۷۵.....خسب
- ۱۷۶.....دوستی دنیا و حرص
- ۱۷۸.....زنده کردن دل
- ۱۷۹.....زنده شدن حضرت يحيی توسط حضرت عيسي (ع)

- حب خدا ۱۷۹
- کم سخن گفتن ۱۸۰
- حق و باطل ۱۸۰
- علم و عمل ۱۸۰
- صدق و راستی ۱۸۱
- در باب توبه کردن ۱۸۱
- فقر الی الله ۱۸۲
- درباره دوری از مردمان و گوشه نشینی ۱۸۲
- درباره پر خوری ۱۸۳
- شوخی و خنده ۱۸۳
- همنشینی ۱۸۳
- یکتایی خداوند ۱۸۴
- دنیا از دیدگاه عیسی بن مریم (ع) ۱۸۵
- محبت دنیا ۱۸۶
- عفت و پاکدامنی ۱۸۶
- فروتنی و تواضع ۱۸۷
- آثار چشم چرانی ۱۸۸
- دروغ ۱۸۸
- استجابت دعا ۱۸۸
- وصیت حضرت عیسی (ع) به حواریین ۱۸۹
- فصل سوم: سیمای حضرت محمد احمد (ص) در انجیل**
- نشانه های پیامبر در انجیل ۱۹۲
- بشارت انجیل بر ظهور حضرت محمد (ص) ۱۹۳
- منابع و ماخذ ۱۹۵

دیباچه :

عیسی مسیح روح الله و کلمه الله آمد، تا هستی و انسانها را، با خدا آشنا کند، آمد تا مهر تاییدی بر تمام پیامبران پیشین باشد و بشارت و مژده باشد بر فارقلیط (احمد) که مصطفای خدا بر خلق و انسانهاست، آمد تا زمیته ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ششصد سال پس از خود فراهم کند، همچنان که خداوند ظهور خود او را به یهودیان نوید داده بود، اما یهودیان نه تنها به او ایمان نیاوردند بلکه برای کشتن و به صلیب کشیدنش متفق و هم رأی شدند و خداوند او را از دست آنها نجات داد و به آسمان برد، و مسیحیان نیز بشارت او را برآمدن محمود احمد و اوصیانش انکار کردند تا قدرت و اقتدار کلیسا و متولیانش به خطر نیفتد و چون یهودیان، به مسیح و پیامبر بعد از او ظلم کردند و به محمد (ص) ایمان نیاوردند و خداوند با قرآن زنده اش بشارت داد که گرچه پیامبر اعظم (ص) کشته شد ولی دین و آیین اش با ظهور منجی انسان و انسانیت، مهدی (عج) که از فرزندان و سلاله آن پیامبر عظیم الشان است با تایید و تصدیق حضرت مسیح (ع) خواهد آمد و مهدی و عیسی جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد و انتقام تمام پیامبران و یارانشان را از دشمنان خدا و انسانیت خواهند گرفت.

مسیح دارای چهره مقدس و متعالی در نزد مسلمانان است او را به عنوان یاور حضرت حق و حضرت ولی عصر (عج) می شناسند که در پایان تاریخ بشری سبب تحقق آمال و آرزوهای همه انبیاء و اوصیاءشان می شود.

شناخت چهره مسیح و شریعت اش باعث می شود که عظمت اسلام و محمد صلی الله علیه و آله هرچه بیشتر شناخته شود و همه بیداران عالم را به جستجوی و کاوشی مجدد از اسلام و پیامبرش دعوت کند، تا شاید جهالت و نادانی سبب سقوط شان از حق و حقیقت نشود. این نوشتار تقدیم می شود به تمام مسیحیان حق جو و با انصاف و به همه مسلمانان که ظهور مهدی (عج) و وزیر و یاورش مسیح را چشم انتظارند.

به امید آنروز

مقدمه

حضرت محمد صل الله علیه و آله گل برسید انسانیت و نمونه اتم و کامل انسانی است که خداوند در آخرالزمان به هستی و انسانها عرضه داشته است.

اصلاً معنای تکامل و تعالی این است که در ظرف زمان، موجودات کامل تر و جامع تر می شوند و نقص های قبلی را دیگر ندارند، این افتخار، برای مکتب اسلام پس که آخرین دین، کامل ترین و جامع همه شریعت های الهی است و پیامبرش اوج و نهایت انسانیت و کمال را طی کرده است و همه انبیاء پیشین الهی، خود را در وجود او می یابند و او مظهر و آینه تام و کامل حضرت حق تعالی و خود را جلوه ای از او می یابند.

لذا، حضرت محمد صل الله علیه و آله، عصاره و خلاصه عیسی، موسی، ابراهیم، نوح، یعقوب و یوسف و... اوصیاء و جانشینان او از علی علیه السلام تا مهدی قائم عج الله تعالی فرجه نیز چنین هستند، چنانکه در احادیث مهدوی نیز آمده است که او عصاره همه پیامبران الهی و وارث به حق همه حق پرستان و اولیای الهی است و تحقق بخش خواست و آرزوهای همه آنها.

بنابراین امروز یهودیان، مسیحیان، زردتشتیان و همه مکاتب و مذاهب، اگر می خواهند چهره معنوی و کمالات پیامبر خود را بیابند و بشناسند، باید سعی و تلاش کنند تا محمد (ص) و مهدی (عج) را بشناسند، آنها رحمه للعالمین هستند و منجی تمام انسانها و کمالات، آنها آزادی بخش انسانها هستند از اسارت دیو و دد های جنی و انسی. این فاسدان و ظالمان تاریخ بوده اند که سعی کرده اند انبیاء در غربت و مظلومیت باقی بمانند تا ندای شان به گوش انسان های تشنه حق و آزادی و رهایی از ظلم و تاریکی نرسد.

تحقیرها و اهانتها و دشمنی های استکبار جهانی و ستمگران تاریخ تنها نتوانسته است قلبهای مظلومان و محرومان تاریخ را از آنها معطوف کند، بلکه روز به روز سبب از بین رفتن حجاب های سختی بوده است که کفر و نفاق آنها بین آنان و عاشقانش ایجاد کرده است. همانگونه که در سالهای اخیر دشمنی ها و کینه ها، تهمت ها و اهانت های دیوانه وار

مستکبرین و ایادیشان در سرتاسر عالم نسبت به اسلام و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در قرن بیست و یکم نه تنها باعث مخدوش نشدن چهره آن نبی مکرم نشده است بلکه روز بروز سبب عزت و اعتلای دین اسلام، رسول اکرم (ص) و مسلمانان و شیعیان جهان شده است و اراده خداوند بر این تحقق گرفته است که خداوند نعمت‌اش را بر مخلوقاتش بخصوص انسانها کامل کند و دین‌اش را با ظهور مهدی صاحب الزمان عج کامل کند و انتقام همه دشمنان انسانیت و کمال را به دست مبارک ایشان در این قرن از آنها بگیرد و مسیحیان عالم مشاهده کنند که حضرت مسیح علیه السلام وزیر دست راست حضرتش و خضر نبی وزیر دیگرش و میکائیل و جبرائیل و جنود حق در آسمان و زمین یاورانش (چشم مردم جهان به ظهورش روشن باد).

این نوشتار تلاش می کند تا با ترسیم چهره و مواظظ عسیوی در قرآن و احادیث شمه‌ای از عظمت آن پیامبر عظیم‌الشان را در سال پیامبر اعظم به تماشا گذارد تا همه ناظران ببینند که وقتی حضرت مسیح که یکی از حواریین مهدی آخرالزمان است پس مهدی (عج) و محمد صلی الله علیه و آله که بوده‌اند؟ و چه عظمتی داشته‌اند محمدی که نمونه کامل معراج انسانی به بارگاه قدس ربوبی است و تنها "وجود مقدسی" است که سدره‌المنتهی را تا مقام قرب طی کرده و چون پسندیده حضرت حق شده است محمد (ص) است و چون عالی‌ترین ستایش‌گر خداوند است، احمد و محمود است چون مقام شفاعت تمام پیامبران و انسانها در درگاه سبحان را یافته است و خداوند تبارک و تعالی بر تمام کائنات و ملک و ملکوتیان بر خود می‌بالد که انسان اشرف مخلوقات را آفریده است و به آنها اعلام می‌کند که همه هستی و وجود شما مقدمه‌ای برای پیدایش محمد (ص) بوده است و لذا خدای غنی از هر نیاز و حمدی به تمام مخلوقاتش اعلام دارد که من هستی را نه برای نیاز آفریدم که برای حمد و ستایش "محمد" بود که کامل‌ترین مظهر و جلوه تام و کامل است و اگر بر او درود و صلوات بفرستید مرا پرستیده‌اید و اگر او و آتش را دوست بدارید مرا دوست داشته‌اید و اگر او و آتش را اطاعت کنید، مرا اطاعت کنید و هرکس دشمن او و آتش باشد دشمن من است و گرنه خدا را چه

نیازی به داشتن خشم و مهر، حمد و عبادت و... خدا اراده کرده است و می خواهد که همه انسان های روی زمین مثل او و آتش شوند که اوست «أسوه حسنه» الهی و اگر همه چون او شوند خواست خدا محقق شده است و این خواست به دست فرزند فاطمه اش مهدی (عج) و یارانش محقق خواهد شد، پس ای پاکان عالم بشتابید به سوی یاری او.

بخش اول

فصل اول

سیمای حضرت مریم و

حضرت عیسیٰ علیهما السلام در قرآن

لفظ عیسی و معنی آن

عیسی علیه السلام از انبیاء بنی اسرائیل و نام مبارکش ۲۵ بار در قرآن کریم ذکر شده است.^۱ عیسی اصل آن یسوع است به معنی نجات دهنده. لفظ «عیسو» مقلوب یسوع است و شاید «عیسی» تحریف «عیسو» باشد. در قاموس کتاب مقدس زیر لغت یسوع گویند: آن به معنی نجات دهنده و مقصود از آن مسیح است و در زبان عبرانی میان لفظ یسوع و یوشع فرقی نیست.

در اقرب الموارد گویند: عیسی لفظی است عبرانی یا سریانی به قولی آن مقلوب یسوع است، آن نیز عبرانی است و شاید عیسی تحریف عیسو باشد لفظ عیسی را مسلمانان به سید ما یسوع مسیح نام نهاده اند.

در المیزان جلد ۳ صفحه ۲۱۱ فرموده اصل عیسی یسوع (با شین است) و آنرا نجات دهنده تفسیر کرده اند در بعضی اخبار آن را به «یعیش» تفسیر کرده اند و آن انسب (صفحه ۶) است...^۲ کلمه عیسی: کلمه ایجاد است، چون در عیسی بعضی اسباب عادی تدریجی، مفقود بوده و تنها وجودش به وسیله کلمه تکوین صورت گرفته است، نفس کلمه تکوین شد: «وکلمته القاها الی مریم و روح منه (اعراف: ۱۷۱) عیسی کلمه الهی و روحی از عالم الوهیت است که به مریم القا شده است، در آخر آیات مربوط به عیسی (ع) هم فرمود: «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون»^۳

لفظ مسیح و معانی آن

مسیح لقب حضرت عیسی علیه السلام است. هاکس در قاموس کتاب مقدس زیر لفظ مسیح گویند: ... عیسی به مسیح ملقب گشته زیرا که از برای خدمت و فدا معین و قرارداده شده است.

^۱ - قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه فردوسی، تهران، ۱۳۵۳ هـ.ش، صفحه ۷۱.

^۱ - همان منبع.

^۲ - تفسیر المیزان، ترجمه تیری پروچردی، انتشارات مؤسسه مطبوعات، دارالعلم، قم، جلد ۶، صفحه ۱۲.

ولی چون قرآن مجید این لقب را برای آن حضرت قبول کرده، حتماً معنای خدا در آن ملحوظ نیست و هاکس اشتباه کرده است. زمشخری ذیل آیه «اسمُهُ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ» آل عمران آیه ۴۴ گفته: اصل مسیح در عبرانی مشیحا است به معنی مبارک، المیزان نیز اختیار کرده که آن مغرب مشیحا باشد که در کتب عهدین واقع است، معنی آن پادشاه یا مبارک است.^۱

آنچه از تفسیر عارف نامدار ابن عربی برمی آید این است که مسیح، کسی را می گویند که زمین محیط زیست خود را ببیند و اطراف آن را با سیاحت و گذر نظر کند تا آثار پروردگار خود را ببیند.^۲ این در صورتی است که «فعلیل» به معنای فاعل باشد ولی اگر به معنای مفعول بود ماسح (صفحه ۷) آن، فیض خاص الهی است که حضرت عیسی (ع) در این حال ممسوح آن لطف مخصوص می کرد و چنانکه درباره حضرت علی علیه السلام گفته شده که آن حضرت ممسوس در حق تعالی بود.^۳

«مسیح» عبارت از «ممسوح» به معنای مسیح شده است و اینکه عیسی (ع) را مسیح می گویند یا برای آنست که «یمن و برکت» مسح شده یا به تطهیر از گناهان یا به روغن زیتونی که انبیاء (ع) را به آن مسح می کردند او هم مسح شده یا جهش مسح نمودن جبرئیل (ع) او را در موقع ولادت با بال خود بوده تا از وسوسه شیطان در امان باشد یا به جهت مسح نمودن عیسی سرهای یتیمان یا مسح نمودن چشم کور و شفا دادن آن، یا مسح نمودن بیماران را با دست خود و بهبودی پیدا کردن آن می باشد.^۴

^۱- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۵۴، جلد ۵، صفحه ۸۳

^۲- استان منبع به نقل بخار، جلد ۳۹، صفحه ۳۱۴.

^۳- تفسیر موضوعی قرآن، علامه جوادی آملی، جلد ۱، صفحه ۲۸۰ به نقل تفسیر ابن عربی ج ۱، صفحه ۴۴۲.

^۴- طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه تیری پروچردی، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم قم، جلد ۶،

لیکن آنچه در این باره قابل اعتماد می باشد، آنست که لفظ «مسیح» در ضمن بشارتی که جبرئیل به مریم داده واقع شده چنانکه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ» (خدا ترا به کلمه ای از خود که نامش «مسیح عیسی بن مریم است» بشارت می دهد) و آن لفظ به عینه معرب «مشیحا» است که در کتب عهدین نامبرده شده، از طرفی هم عادت بنی اسرائیل بر آن بود که چون پادشاهی از ایشان می خواست به امر پادشاهی قیام کند، کهنه مقدس او را مسح می کردند تا پادشاهی برایش مبارک شود و او را هم مشیحا می گفتند بنابراین معنی «مسیح» یا «مبارک» است و یا «ملک» و از کتب آنان هم چنان استفاده می شود که جهت نام نهادن او به «مشیحا» آن بوده که در بشارت دادن به مریم تصریح به دوام ملک عیسی (ع) شده و وی را ملک متجی بنی اسرائیل شمرده است.^۱

اوصاف حضرت مریم علیه السلام در قرآن (در یک نگاه)

- ۱- مریم به معنی خادمه؛ طبق نذر مادرش که پس از به دنیا آمدن او را در راه خدا آزاد و به خدمت مسجد وادارد.
- ۲- صدیقه و راستگو و تصدیق کننده خدا و پیامبرش
- ۳- معصومه و دارای عصمت و پاکی از هر گناه و تقصی.
- ۴- ظاهره (پاک و پاکیزه)؛ (ظہرک)
- ۵- برگزیده الهی (اصطفیک علی نساء العالمین).
- ۶- محدثه؛ یعنی ملائکه با او سخن گفتند.
- ۷- از آیات و نشانه های الهی در میان جهانیان.^۲
- ۸- از قانتین (اطاعت کنندگان و عابدین)

۱- همان منبع، ص ۱۳.

۲- به نقل از تفسیر نمونه جزء سوم، سوره آل عمران، و طبق آیات (سوره آل عمران ۳۵-۴۴) (سوره مریم، ۱۶)، آیه الله مکارم و همکاران چاپ بیست و دوم، ناشر دارالکتب الاسلامیه تهران.

۹- ساجد: از سجده کنندگان برای خدا (یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع

الراکعین)

۱۰- راکع: از رکوع کنندگان برای خدا (یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع

الراکعین) (آل عمران، ۴۳)

۱۱- بشارت دهنده

۱۲- آیت و نشانه الهی بودن (انبیاء ۹۱)

گرچه هرکدام از مسیح و مریم (علیها السلام) واجد کمال انسانی بوده، دارای مقام والایند، لکن به لحاظ دیگری هردوی آنها یک آیت به شمار می آیند، چنانکه از آیه «وجعلنا مریم و امه آیه» استفاده می شود براین اساس تکلم با خدا و شنیدن وحی خدا در همه انبیاء بوده است، لیکن شنیدن کلمه «کن» و «مشاهده مکون» به صورت روشن در سیره همه آنان نیامده است. اما هنگامی که مریم به خدا عرض کرد: چگونه بدون تماس بشر مادر می شوم و فرزند پیدا می کنم، خداوند فرمود: هنگامی که "قضا" حال شد کار به صورت «کن فیکون» پدید می آید.

از این محاوره استنباط می شود که همه علل و اسباب پیدایش حضرت مسیح علیه السلام که جنبه وساطت داشته و درعین حال حجاب آن سبب حقیقی بوده اند برطرف شده و حضرت مریم (علیها السلام) آن سبب حقیقی را در پشت پرده حجاب های نظام علی و معلولی مشاهده کرد و فرمان ایجاد ذات القدس خداوند را شنید. البته انسانهای عادی بر اثر مشاهده علل و اسباب عادی، از شهود سبب حقیقی غافلند و انسانهای فانی در توحید بر اثر شهود سبب واقعی از مشاهده علل و اسباب عادی محجوبند و انسان کامل و اصل که فانی در فنا و باقی به بقای الهی است هیچ گونه حجابی برای او نیست، نه شهود حق حجاب مشاهده علل اسباب عادی محجوبند و انسان کامل و اصل که فانی در فنا و باقی به بقای الهی است هیچ گونه حجابی برای او نیست، نه شهود حق حجاب مشاهده خلق است و نه مشاهده خلق مایه

حجاب حق، بلکه همه اسباب و علل را می نگرد و مسبب اسباب را مشاهده می کند و همه آنها را شئون ایجابی وی می بیند.^۱

داستان حضرت عیسی و مادرش در قرآن

چگونگی باردار شدن مریم

مریم در «فلسطین» در مکانی دور از خانواده اش، قرارداداشت، فرشته ای در صورت بشر مستوی الخلقه از جانب خداوند پیش او آمد، مریم گمان کرد که جوان هوسرانی است و قصد تجاوز به او دارد. گفت: اگر پرهیزکاری از تو به خدا پناه می برم، فرشته گفت: من فرستاده پروردگار توام که پسری پاکیزه به تو عطا کنم.

مریم با تعجب گفت: چگونه مرا پسری باشد که انسانی به من دست نزده و زناکار نبوده‌ام. فرشته گفت: پروردگار تو چنین گفته، این بر من آسان است و می‌خواهم آن پسر را برای مردم از جانب خویش آیتی و رحمتی کنم و کاری مقرر شده و حتمی است.

(فرشته در وجود مریم دمید و در دم حامله شد چنانکه فرمود: «و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا...» (تحریم/آیه ۱۲).

ضمیر «فیه» به فرج (ص ۱۱) راجع و گرنه می‌فرمود: «فیها» چنانکه فرمود: «والتی احصت فرجها فنفخنا فیها من روحنا انبیاء...» (انبیاء: آیه ۹)

چون مریم حامله شد با حمل خویش در مکانی دور گوشه گرفت و چون وقت وضع حمل رسید درد زادن او را سوی تنه نخل کشید فکر اتهام مردم و ترس لکه دار شدن عفتش چنان بی تابش کرد که از ته قلب گفت: ای کاش پیش از این مُرده بودم و چیزی حقیر بودم و فراموشم کرده بودند.^۲

^۱- تفسیر موضوعی علامه جوادی آملی نشر اسراء چاپ اول، جلد ۷؛ صفحه ۲۸۱، چاپ دوم، أسره

^۲- مطالب برگرفته شده از قاموس قرآن، سیدعلی اکبر قرشی، انتشارات دارالکتب اسلامیة، ج ۷-۵، صفحات

دو شاهد برای طهارت مریم

نکته ای که بعضی از بزرگان عرفان گفته‌اند این است که برای طهارت مریم (ع) دو شاهد شهادت داده‌اند: یکی مسیح در گهواره، که شرح آن در متن تفسیر گذشت و دیگری ثمر دادن درخت خرماي خشکیده، زیرا خرما بدون تلقیح نر و ماده میوه نمی‌دهد، ولی در این جا به صرف تکان دادن و اهتزاز آن بدون تماس با نرینه‌ای از جنس خود به بار نشست و شهادت این درخت مشابه باروری خود مریم بدون تماس مذکر بود.^۱

علت ناراحتی حضرت مریم از باردار شدن

آنچه در آیه «یا لیتنی متاً قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً» (سوره مریم؛ آیه ۲۲) حضرت مریم فرمود به لحاظ تهمت یهودیان تندرو و تفریطی بود نه به لحاظ خود، و آنچه از آیه ۲۴-۳۴ سوره مریم استنباط می‌شود کرامت و اعجاز مسیح و مادرش بوده و شهادت مسیح به برائت مریم و معرفی حضرت مسیح به اوصاف کمالی وی و... می‌باشد.^۲

راز صورتگری و تمثال سازی از مریم و عیسی (ع)

آنچه در کلیسا و مراکز عبادی ترسایان بیش از هر چیز به چشم می‌خورد هنر صورتگری و تمثال سازی و مجسمه پردازی است. راز این گرایش شدید هنر تصویر را جناب محی‌الدین چنین ترسیم می‌فرماید: چون پیدایش عیسی (ع) براساس تمثال فرشته در صورت بشر بود از این جهت حسن گرایش هنری و تصویر، برائت مسیح (ع) غالب آمده و در امتهای دیگر چنین نیست. یعنی آنچه در تحقق پیامبرشان نقش داشت در پیروان آن پیامبر که همان ترسایانند سرایت کرده است.^۳

^۱ - تفسیر موضوعی قرآن علامه جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ دوم آسوه، جلد ۷، صفحه ۳۸۷.

^۲ - همان منبع ص ۳۸۷.

^۳ - همان منبع، ص ۳۸۶.

راز صورتگری و تمثال سازی از مریم و عیسی (ع)

کودکی مریم

مادر عیسی (ع) مریم، دختر عمران بود، هنگامی که مادر مریم او را باردار شد، نذر کرد که وقتی فرزندش به دنیا آمد او را در راه خدا آزاد قرار دهد تا در معبد خدمت کند. او که خیال می کرد آنچه در شکم دارد، پسر است، وقتی وضع حمل کرد و معلوم شد فرزندش، دختر است، دچار اندوه و حسرت شد و با این حال او را «مریم» یعنی خادمه نامید. عمران، پدر مریم، پیش از تولد او درگذشته بود. مادر مریم او را به معبد آورد تا به کاهنان بسپارد، زکریا در میان آنان بود. بین کاهنان بر سر عهده دار شدن سرپرستی مریم، بحث و نزاع درگرفت، سرانجام تصمیم گرفتند، قرعه بزنند و قرعه به نام زکریا درآمد و او سرپرستی مریم را به عهده گرفت.^۱

مریم در دوره نوجوانی و جوانی

وقتی مریم به سن بلوغ رسید، زکریا میان او و کاهنان پرده‌ای آویخت و مریم پشت آن پرده، خداوند سبحان را عبادت می کرد و کسی جز زکریا نزد او رفت و آمد نمی کرد، زکریا هربار که در محراب بر مریم وارد می شد، نزد او خوراکی می یافت، از او می پرسید: ای مریم، این از کجا برای تو آمده است؟ مریم می گفت: این از جانب خداست، و خداوند به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد. مریم، بانویی صدیقه، معصوم به عصمت و نگهداشت الهی، پاک، برگزیده و محدثه بود که فرشتگان با او سخن گفتند و خبرش دادند که خداوند او را برگزیده و پاک و پاکیزه اش قرار داده است. او از عبادت پیشگان و از نشانه های خداوند برای مردم جهان بود.^۲ (آل عمران ۳۵-۴۴ و مریم/۱۶ و انبیاء/۹۱ و تحریم/۱۲)

^۱ - گزینة میزان الحکمة (بحث نبوت خاصه) صفحه ۹۷۵، شماره ۱۶۹۷.

^۲ - همان منبع.

معجزه بودن تولد عیسی و معجزات او در هنگام تولد

جبرئیل به مریم بشارت داد که به زودی از فرزند او معجزات درخشانی سرخواهد زد و همچنین به وی خبر داد که خداوند فرزند او با روح القدس تایید خواهد کرد و کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به وی می‌آموزد و با آیات و معجزاتی روشن، او را به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد. روح القدس، قصه عیسی و شرح حال او را برای مریم گفت.^۱

عیسی که در همان حال متولد شده بود به قدرت خدا سخن گفت و صدا زد: مادرم مخزون میاش، پروردگارت پایین تو نهی قرار داده، تنه نخل را سوی خویش تکان بده که خرمای تازه پیش تو افکند، بخور و بنوش و دلت را آرام کن.

و اگر از آدمیان کسی را دیدی و از تو توضیح خواست به اشاره بگو: برای خدا روزه سکوت نذر کرده‌ام و امروز با کسی سخن نخواهم گفت.^۲

آمدن مریم به نزد قوم خود با کودک عیسی و سخن او

مریم مولود مسعود را در آغوش گرفت (و با بیم و امید) پیش قومش آمد تا بچه را در آغوش وی دیدند، همه از جا دررفته گفتند: مریم چیز شگفت انگیزی آورده‌ای؟!

ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود این چه وضعی است پیش آورده‌ای!! مریم اشاره به عیسی کرد که از خودش پرسید، گفتند با بچه‌ای که در گهواره است چگونه سخن گوئیم!!

سخن گفتن عیسی در گهواره

عیسی به سخن درآمد و گفت: من بنده خدایم مرا کتاب داده و پیغمبر کرده است و هر کجا باشم بابرکتتم نموده و به نماز کردن و زکوة دادن سفارش کرده است نسبت به مادرم

^۱ - گزیده میزان الحکمه، ص ۹۷۷.

^۲ - سوره‌ی مریم آیات (۲۰-۲۷).

نیکوکارم و خدا ستمگر و شقی‌ام نکرده‌است. سلام بر من روزیکه تولد یافتم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده و برانگیخته می‌شود. (سوره مریم آیات ۱۷-۳۳)

در جواب آنان که ایراد کرده و می‌گفتند: چگونه می‌شود انسان بدون پدر به دنیا آید و اثر دلیل پسر خدا بودن می‌گرفتند فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران، ۵۹). داستان عیسی نظیر جریان آدم ابوالبشر است که خدا او را بدون پدر و مادر از خاک آفرید و گفت: باش ...

هرچه درباره ولادت عیسی علیه السلام گفته شود قابل قبول نیست و از درجه اعتبار ساقط است و حق فقط همان است که قرآن کریم، کلام دست نخورده خداوند فرموده است: «ذَلِكَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ. مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱. (مریم: ۳۴-۳۵)

جوانی حضرت عیسی (ع) و معجزاتش

عیسی (ع) رشد کرد و به سن جوانی رسید، او و مادرش، مانند بقیه مردم عادی خورد و خوراک داشتند و در معرض همان عوارض و آسیب‌هایی بودند که سایر مردم هستند و تا آخر عمر یک زندگی عادی بشری داشتند.

پس از مدتی، عیسی به سوی بنی اسرائیل به رسالت فرستاده شد و شروع به دعوت آنان به آیین توحید و یکتاپرستی نمود و می‌گفت: من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، آن‌گاه در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود. و به اذن خدا کورمادرزاد و پیری را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. مسلماً در این معجزات برای شما، اگر مؤمن باشید، عبرتی است. همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید. (آیه ۴۸ آل عمران)

^۱ - قاموس قرآن، قرسی، انتشارات دارالکتب اسلامیة، جلد ۵، صفحه ۷۳، چاپخانه فردوسی رضائیه، سال ۱۳۵۲.

.. آن حضرت پیوسته آنان را به یگانگی خدا و شریعت جدید دعوت می کرد اما با مشاهده سرکشی ها و عنادهای مردم و سرپیچی کاهنان و اخبار یهود از دعوت او، عاقبت از ایمان آوردن آنان مأیوس شد و از میان اندک کسانی که به او ایمان آورده بودند، خواریون را به عنوان یاران خود در راه دعوت به سوی خدا انتخاب کرد.^۱

اوصاف حضرت عیسی علیه السلام نزد خدا (در یک نگاه)

خداوند متعال در قرآن مجید بیست و دو وصف برای پیغمبر مکرمش حضرت عیسی علیه السلام می آورد که از مقامات ولایت است که مختصراً عبارتند از:^۲

۱. عبد و بنده خدا (سوره مریم؛ ۳۰)
۲. مبعوث به سوی بنی اسرائیل (آل عمران، ۴۹)
۳. اولوالعزم و دارای شریعت و کتاب که کتاب او انجیل نام دارد. (احزاب؛ ۷، شوری، ۱ و ۱۳، مائده ۴۶)
۴. «مسیح عیسی» (آل عمران؛ ۴۵)
۵. کلمه الله (نساء، ۱۷۱)
۶. روح الله
۷. «امام» و پیشوا (احزاب، ۷)
۸. شهید و از شهدای اعمال (نساء، ۱۵۹ - مائده، ۱۱۷)
۹. بشارت دهنده به «احمد» رسول اکرم (ص) بعد از خودش (صف، ۱۶)
۱۰. وجیه و ابرومند در دنیا و آخرت (آل عمران، ۴۵)
۱۱. از «مقربین» الهی (آل عمران، ۴۵)

^۱ - گزیده میزان الحکمه (نبوت خاصه)، صفحه ۹۷۷، مبحث نبوت (۲)، "نبوت خاصه" شماره ۱۶۹۷.

^۲ - تفسیر میزان، علامه طباطبایی، جلد ۶، ترجمه عبدالکریم تیری بروجردی، چاپ دوم دارالعلم، صفحه ۱۵۰.

۱۲. از «برگزیدگان الهی» (آل عمران، ۳۳)
۱۳. «اختیار» شده الهی از میان خلائق و بندگانش (انعام، ۸۷-۸۵)
۱۴. از «صالحین» (انعام، ۸۷-۸۵)
۱۵. «مبارک» (مریم، ۳۳-۱۹)
۱۶. «رحمت» از جانب خدای تعالی (مریم، ۳۳-۱۹)
۱۷. از «پاکیزگان» (مریم، ۳۳-۱۹)
۱۸. «نشانه» الهی برای مردم (مریم، ۳۳-۱۹)
۱۹. «محسن» و نیکوکار (مریم، ۳۳-۱۹)
۲۰. مشمول «درود» و سلام الهی (مریم، ۳۳-۱۹)
۲۱. آموخته شده کتاب و حکمت الهی (مریم، ۳۳-۱۹)
۲۲. پیغمبر (مریم، ۳)

مقام «روح الله» بودن حضرت مسیح (ع)

حضرت مسیح از فیض مضاعف برخوردار بود از این رو هیچ‌گونه هراسی (برخلاف حضرت موسی) از او نقل شد. دلیل تراکم فیض حضرت مسیح این است که هم اصل هستی او (کان تامه با روح الهی تأمین شد، چنانکه از آیه «فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشر سویاً» (مریم، ۱۷) چنین برمی آید و نیز از آیه «والتی احصیت فرجها فنفخنا فیها من روحنا» (انبیاء، ۹۱) استنباط می‌شود و هم کمال زاید بر اصل هستی وی (کان ناقصه) با روح الهی تأیید شد، چنانکه از آیه (و ایدناه بروح القدس) استفاده می‌شود و این فیض نعمت خاصی است که خداوند آن حضرت را به تذکر و قدرشناسی از آن هدایت می‌کند: (اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذا ایدتک بروح القدس).

خاصیت روح قدسی نزاهت و پاکی از هر نقص، و قداست از هر عیبی است که در انسانهای دیگر پدید می‌آید. از آیه ۲۵۳ سوره بقره چنین برمی‌آید که روح قدسی، غیر از

بیناتی (ص ۱۹) است که همه پیامبران واجد آنند و عیسی هم از آن برخوردار بود. پس حضرت مسیح (علیه السلام) خصوصیتی دارد که بسیاری از انبیاء ندارند.^۱

محور اصلی آفرینش حضرت مسیح جنبه روح الهی است

لطفات هستی مسیح (ع) و اختصاص آن حضرت به وصف ممتاز روح الله را می توان از آیه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲ مانند آن استنباط کرد و مستفاد از این آیه آن است که عیسی و آدم شبیه همدند و محور تشابه فقط جنبه «کن فیکون» است نه اعم از آن چون آدم (ع) جنبه خاکی دارد که مخصوص خود اوست. در مسیح (ع) این جنبه ملحوظ نشد، زیرا در آیه مزبور ضمیر مفرد آورده شد نه تشبیه. یعنی خداوند فرمود: «خَلَقَهُ ...» و فرمود: «خَلَقَهُمَا مِنْ تُرَابٍ» و ظاهر ضمیر مزبور رجوع به آدم است نه عیسی علیهما السلام .. بنابراین آنچه محور اصلی آفرینش حضرت مسیح را تشکیل می دهد جنبه روح الهی است.^۳

حضرت مسیح مظهر نامهای مبارک الهی

حضرت عیسی چون مظهر «خالق» بود پرنده می آفرید به اذن خدا، چون مظهر «شافی» بود اکمه و ابرض را درمان می کرد به اذن خدا، چون مظهر «عالم الغیب» بود از ذخیره های منازل خیر می داد به اذن خدا، چون مظهر «محبی» بود مرده ها را زنده می کرد به اذن خدا و.. لیکن هیچ یک از کمالهای وجودی و مظهریت های الهی مایه استکبار، استنکاف و مانند آن

^۱ - تفسیر موضوعی قرآن علامه جوادی آملی، جلد ۷، صفحه ۳۸۰، نشر اسراء، چاپ دوم اسوه.

^۲ - آل عمران، آیه ۵۹.

^۳ - تفسیر موضوعی، جلد ۷، صفحه ۳۸۳، علامه جوادی آملی، انتشارات اسراء، چاپ اول اسوه.

نشد، بلکه چونان انبیای الهی دیگر بنده خاضع، خاشع و متذلل خداوند بود. قرآن کریم می‌فرماید: «لن یتنکف المسیح أن یرکب عبداً لله ولا الملائکه المقربون»^۱

چنانکه از زبان خود آن حضرت نقل می‌کند: «ماقلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربی و ربکم»^۲ و همچنین خود را از شرک قائلان به تثلیث و مانند آن تبرئه کرده، خداوند را از هرگونه شریک دانستن تنزیه می‌کند.^۳

حضرت عیسی (ع) چون خدا محیی (زنده کننده) است.

همانطور که حیات هر موجود با افاضه روح مربوط به آن موجود زنده تأمین می‌شود و مبدأ افاضه حیات باید توان احیا را داشته باشد و قدرت فقط در اختیار خداست، هرگاه خداوند شانی از شئون حیات بخش خود را در موجود کاملی اظهار کند آن موجود می‌تواند خلیفه خدا در احیا باشد و خداوند با افاضه روح مضاعف، شأن اعطای حیات را به حضرت مسیح (علیه السلام) مرحمت فرمود، از این رو همان‌طور که خداوند با نفخ الهی، موجودی را حیات داده و انسان را زنده می‌کند، حضرت عیسی (ع) نیز با نفخ عیسوی که نفخ الهی است حیات را به پرنده می‌داد، می‌دمیدند و مرده را زنده می‌کرده است و از این جا سرّ تعبیر به نفخ در هنگام احیای پرنده روشن خواهد شد، زیرا خود مسیح (ع) نفخ ممثل است.^۴

فضیلت حضرت عیسی علیه السلام

او رسول با عظمت خداست، دارای معجزات و مؤید به روح القدس است: «وأتینا عیسی مریم البینات و ایدناه بروح القدس». (بقره، ۸۷)

^۱- سوره نساء، آیه ۱۷۲.

^۲- سوره آل عمران، آیه ۵۹.

^۳- تفسیر موضوعی آیت ا... جوادی آملی، جلد ۷، صفحه ۳۸۳، انتشارات اسراء، چاپ اول اسوه.

^۴- تفسیر موضوعی، جوادی آملی، عبدالله، جلد ۷، نشر اسراء، صفحه ۳۸۰، چاپ اول، اسوه قم.

دین مبین اسلام در کلیات دین عیسی است چنانکه دین نوح، ابراهیم و موسی علیهم السلام نیز هست. «شَرَحَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَعِيسَى» (شوری؛ ۱۳)

پیامبر پاک خدا از عبادالله الصالحین است. «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَّ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» (انعام؛ ۸۵)

او در زاییده شدن و مادرش در زاییدن بی شوهر، نشانه قدرت بی پایان خدا هستند: «وَ اجْعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» (مومنون؛ ۵۰)

روز قیامت از شهداء اعمال است. (نساء؛ ۱۵۹)

او از مقربان درگاه خدا و از راهنمایان توحید و دارای جاه و شرف در دنیا و آخرت است. «اسْمُهُ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (ال عمران؛ ۴۵)^۱

عیسای مسیح سالک صراط مستقیم

خدای سبحان حضرت مسیح را از سالکان صراط مستقیم و از واصلان این حرم امن قرار داد و تفصیل این اجمال آن است که تنها راه بین مبدأ و منتهی که سبب وصول به مقصد است صراط مستقیم است و این صراط را خداوند صراط انبیاء و مرسلین دانسته، آنها را اصحاب این صراط می شمارد.

استناد این راه به سالک برای آن است که در طریقه های عادی و معمولی، راه، غیر از رونده است ولی در مسیرهای متعالی راه همان رونده است انسان در بیرون خود سیر نمی کند، تا سالک از مسلک جدا باشد، زیرا انسان در عقیده و خلق و عمل سیر می کند که هر کدام از اینها مربوط به مرحله ای از مراحل سه گانه هستی انسان است. کمال انسان به عقیده و خلق و عمل است و این سه از او جدا نیست، زیرا «وَ ان لیس للانسان الا ما سعی» (نجم، آیه ۳۹)

^۱ - قاموس قرآن، فرشی، سید علی اکبر، جلد ۵، انتشارات اسلامی، صفحه ۵، چاپ ۱۳۵۲ هـ.ش، چاپخانه

رابطه، عمل و عامل چنان قوی است که نه عمل عامل را رها کند و نه عامل از عمل می‌تواند گریزان باشد. «ان احسبتم احسبتم لآنفسکم و ان اسأتم فلها» (اسراء آیه ۷). عمل مخصوص عامل است و عامل در رهن عمل است و این اختصاص هم وجودی است، قهر اسیر انسان سالک، در عقیده و خلق و عمل از حیطة هستی او بیرون نیست، و راه عین رونده است از طرفی خداوند دین را صراط مستقیم معرفی کرده است: «قل انی هدانی ربی الی صراط المستقیم دیناً قیماً مله ابراهیم حنیفاً» (انعام، آیه ۱۶۱)

ولی پیمودن این صراط مستقیم مستلزم این است که انسان به اصول اعتقادی آن معتقد و به فضایل اخلاقی آن متخلق شود و به احکام آن عمل کند. پس صراط مستقیم چیزی جدا از حیطة نفس انسان نخواهد بود. قهراً انبیاء که حقایق اعتقادی و اخلاقی و عملی را به خوبی شناخته و به آن معتقد و متخلق و به آنها عامل بودند، اصحاب الصراط هستند.

عیسای مسیح از برجسته ترین چهره‌هایی است که این راه را طی کرده و به مقام قرب نایل شده است و خدای سبحان قرب او را تأیید کرده است:

«اسمه المسیح عیسی بن مریم و جیها فی الدنیا و الاخره من المقربین» (آل عمران، آیه ۴۵)^۱

حضرت مسیح ، کلمه الله

فرشتگان این پیام را به مریم (علیها السلام) رساندند که خداوند تو را به کلمه خود بشارت می‌دهد، کلمه ای که اسم «مسیح» عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت وجیه و آبرومند بوده، از مقربان است. دوران تولادی سخن می‌گوید و از صالحان است.

«اذ قالت الملائکه یا مریم، ان الله یبشركَ بِکلمه منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی الدنیا و الاخره و من المقربین»، «و ینکم الناس فی المهد و کهل و من الصالحین» (آل عمران، آیات ۴۵-۴۶)

^۱ - تفسیر موضوعی قرآن علامه جوادی آملی ، جلد ۷، صفحه ۳۷۱، چاپ اول اسوه قم.

در این بشارت اوصاف برجسته حضرت مسیح (ع) تبیین شده است، از جمله این که او «کلمه» ای از سوی خداست.

قرآن کریم، همه موجودات را «کلمات» الهی می داند. راز آن این است که چیزی که اسرار نهانی و درونی را آشکار کند و خبر از درون بدهد، کلمه است. الفاظ را هم بدان جهت کلمات می گویند که فاش کننده راز دروتند، یعنی معانی پوشیده به وسیله این روزنه ها بیان می شود و چون همه موجودات عالم شهادت آیات و رازگوی جهان غیبند پس کلمات غیب اند. خدای سبحان هم از همه موجودات به «کلمات» یاد می کند. «قل لو كان البحر مدادا لکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا»^۱، اگر دریا مرکب بشود و بخواهد کلمات الهی را بنویسد، دریا پایان می پذیرد ولی کلمات الهی تمام نخواهد شد.

خدای سبحان از باب تشبیه معقول به محسوس بسیاری از مسایل را با تمثیل بیان کرده، می فرماید: «وتلك الامثال تضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون»^۲ اگر دریا برای نوشتن کلمات الهی مرکب شود، دریا تمام می شود اما کلمات الهی تمام شدنی نیست، زیرا هر قطره از آب دریا، آنچه در دل دریا شنا می کند، ساحل دریا، عمق دریا، مصب دریا، و رودخانه هایی که به دریا می ریزد همه و همه کلمات الله است. از این رو در آیه دیگری می فرماید: «والبحر یمدُهُ من بعده سبقه بحر»^۳ اگر دریاهاى هفتگانه نیز به دریای اول افزوده شود تا کلمات الهی را بنویسند کلمات الهی تمام نمی شود، زیرا این اجرام محدود ولی ارادات الهی نامحدود است. کلمات الهی به ارادات الهی است و اراده های وی به آن اراده ازلی متکی است که نامحدود است. هرگز محدود توان نوشتن ارقامی نامحدود را نخواهند داشت. پس کلمات الهی عبارت از موجودات جهانی عینی است که آن غیب را نشان می دهد و هر کدام که آن غیب را بهتر

^۱ - سوره کهف، آیه ۱۰۹.

^۲ - سوره عنکبوت، آیه ۴۲.

^۳ - سوره لقمان، آیه ۲۷.

نشان داد کلمه تامّه خواهد بود. از این رو از ائمه معصومین (علیهم السلام) روایت شده است: «نحن الکلمات» سراسر عالم کلمه حقّند، اما کلمه تامّه ایم، اگر می‌شناسیم و شما را از آن باخبر می‌کنیم. بنابراین انبیاء و اولیای الهی کلماتند. البته کلمه در برابر کلام نیست، بلکه منظور از آن سخن است و سخن خدا، نشانه خداست.

عیسی (ع) هم سخنگوی خداست و هم به اذن خدا سخن گفت و هم سخن خداست، چنانکه اسم او اسمی از اسمای حسنی خداوند است. عیسی مسیح کلمه حقی است که از خداوند نشئت گرفته، در جهان امکان تنزل و ظهور کرده و تجلی یافته است: «الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه»^۱ اگر معنای تجلی و ظهور برای انسانها حل می‌شد دیگر هیچ ترسا و مسیحی تن به ذلت تثلیث نمی داد تا قرآن بگوید: «لقد كفروالذین قالو ان الله ثالث ثلثه»^۲

پیام عیسی (ع) توحید ربوبی و صراط مستقیم الهی

در همان بشارتی که فرشتگان درباره حضرت مسیح به مریم (ع) دادند، آمده بود که عیسی مسیح کسی است که مردم را به صراط مستقیم دعوت می‌کند: «ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم»^۳

پیام او این است که من و شما مربوبیم و خدا رب ماست رب ما همان رب العالمین است و صراط مستقیم، تنها اتخاذ ربوبیت خداست و چون خدا رب است و احدی حق ربوبیت ندارد، پس عبودیت محض و وظیفه ماست و ربوبیت مطلق از آن خداست چنانکه سخن آن حضرت در گهواره نیز این بود که: «انی عبدالله» بنابراین اساس پیام مسیح (ع) در گهواره و در متن جامعه و قیامت توحید ربوبی است.^۴

^۱ - نهج البلاغه خطبه ۱۰۸.

^۲ - سوره مائده، آیه ۱۱۰ - تفسیر موضوعی علامه جوادی آملی، جلد ۷، صفحه ۳۷۶ چاپ اول، اسوه قم.

^۳ - سوره مائده، آیه ۱۱۷.

^۴ - تفسیر موضوعی، آیه ... جوادی آملی، جلد ۷، صفحه ۳۷۸، چاپ اول، سوره قم.

مرگ و زندگی عیسی به دست خداست

همانطور که پیامبر اکرم (ص) مأمور بود همه شئون زندگی و مرگ خود را برای خدا بداند و به آن سمت حرکت کند: «قُلْ إِنَّ الصَّلَاةَ وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام، ۱۶۲) حضرت مسیح (ع) نیز چنین بود، البته با حفظ تفاوت بین مسیح (ع) و حضرت رسول اکرم (ص) از این رو همه حرکت‌های آن حضرت برای خداوند بوده، هرگز بدون اذن خداکاری نمی‌کرد و چون همه شئون آن حضرت به اذن خدا بود، قهراً صیغه عبادی خواهد داشت و در نتیجه زندگی و مرگ او برای خداست.^۱

آیا جهاد و مبارزه در دین مسیح (ع) نبوده است؟

مبارزه عیسای مسیح با طغیانگران بنی اسرائیل، بخشی از رسالت الهی آن حضرت بوده است و چنین نبوده که مسیح فقط به موعظه بسنده کند. قرآن کریم درباره این قسمت از سیره نورانی حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: برخی از افراد عصر مسیح (ع) کفر ورزیدند و کفر آنان آشکار و محسوس شد.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» (آل عمران، آیه ۵۲) معنی آخر آنها چنان روشن شد که به مرحله حس رسیده علنی شد. تنها در ضمیر و نهانشان نبود که عیسای مسیح از درویشان باخبر شود، از این رو آن حضرت به مبارزه با آنان برخاست و برای دعوت دیگران به همراهی، فرمود: «کیست که ما را در این سیر به سوی خدا نصرت کند» «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ».

تعهدگیری مسیح (ع) از حواریان، عهدی مجدد و میثاقی اکید است. سخن از اسلام ابتدایی آنها نیست، زیرا آنان از دیرزمان به رسالت مسیح ایمان آورد. آن را پذیرفته بودند و به عنوان شاگردان ممتاز به او تاسی می‌کردند. سخن حواریان این بود: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» پروردگارا ما ایمان آوردیم به آنچه که بر پیامبرت نازل

کردی و از رسولت هم پیروی کردیم، نام ما را با شاهدان ثبت کن (هنوز به آن مقام نرسیده اند که بگویند: من الشاهدین)

خدای سبحان می‌فرماید: ما با وحی به حواریین گفتیم از عیسی حمایت کنید. حواریان، شاگردان مخصوص عیسی (ع) بودند و توفیق آنان در سبقت از رسول خدا (ص) در وحی الهی بود: «اذا اوحیت الی الحواریین ان امنوا بی و برسولی قالوا امنا واشهد باننا مسلمون» (مائده، آیه ۱۱۱)

از آیه مزبور به خوبی استفاده میشود که وحی گرفتن و استمداد از روح القدس مخصوص پیامبران اولوالعزم نیست، گرچه مرحله عالی‌اش ویژه انبیاء و مرسلین است اما مراحل وسطی و نازل‌اش، نصیب شاگردان آنها می‌شود.

قرآن کریم، پاسخ مثبت حواریان به دعوت حضرت مسیح (ع) برای تبرد با کافران، و نیز برخورداری آنان از امداد و تایید الهی در مبارزه پیروزمندانه‌شان را چنین بازگو می‌کند: «یا ایها الذین امنوا کونوا انصارالله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصارالله. فامنت طائفة من بنی اسرائیل و کفروا فآیدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهریین» (صف: آیه ۱۴)

این آیه بیانگر آن است که اصل تبرد در دین مسیحیت یک اصل مسلم بود، زیرا خدای سبحان به مسلمانان می‌گوید: ای مؤمنان، در یاری دین خدا و مبارزه با کفر مانند حواریون عیسی باشید. بنابراین مسیحیت در رهبانیت خلاصه نمی‌شد و آنان اگر به شرایط رهبانیت عمل می‌کردند مرضی خدا بود، اما به شرایطش عمل نکردند. اساس دین مسیح، همانند دین کلیم و خلیل (ع)، اسلام است که در متن قوانین خود جهاد با طاغیان و ایثار و نثار در راه دین را دارد.^۱

^۱ - جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، قم (۷۶)، نشر اسوه، ج ۷، ص ۳۷۹.

سرگذشت پایان زندگی حضرت عیسی (ع) در دنیا

برطبق آیات الهی در قرآن مجید، سرانجام یهود بر آنحضرت هجوم آورده و خواستند او را به قتل برسانند. اما خداوند او را از دست یهودیان نجات داد و به آسمان بالا برد. و موضوع او برای یهودیان مشتبه شد. بعضی گمان کردند او را کشته، بعضی دیگر گمان کردند او را به دار آویخته اند.

آیات مربوطه در قرآن به شرح ذیل است.

۱- آل عمران؛ ۴۵-۵۸: ... چون عیسی دریافت که قومش ایمان نخواهند آورد به خواربون یعنی همان شاگردانش که ایمان آورده بودند گفت: کیست که با من دین خدا را یاری کند، خواربون گفتند: ما، یاری کنندگان دین خداییم، به خدا ایمان آورده‌ایم، اینک گواهی بده که تسلیم فرمان توئیم، پروردگارا ما به آنچه بر پیغمبرت نازل فرموده ای ایمان آورده از رسول تو هم پیروی کردیم، نام ما را در زمره گواهان ثبت فرما، یهودیان با رسول ما راه مکر پیش گرفتند خدا هم در مقابل با آنان مکر نمود که از همه کس بهتر مکر تواند کرد. بیاد آور وقتی که خداوند فرمود: ای عیسی من ترا اخذ نموده به قرب خود بالا برم و ترا از معاشرت کافران پاک و منزّه گردانم...

۲- و خداوند کریم در سوره صف: آیات ۱۴-۶ می‌فرماید: ای اهل ایمان شما هم یاران خدا شوید چنانکه عیسی بن مریم به خواربین گفت: کیست که در راه خدا مرا یاری کند؟ خواربین گفتند ما یاران خداییم پس طایفه‌ای از بنی اسرائیل (خواربین) ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر شدند ما هم اهل ایمان را مؤید و منصور گردانیدیم بطوریکه رسماً علیه دشمنان ظاهر و آشکار شدند. (ص ۲۷)

۳- و در سوره نساء آیات ۱۵۹-۱۵۷ فرموده‌است: به دروغ گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه بر آنها امر مشتبه شد و همانا آنانکه درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخن گفتند، و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند، بطور یقین مسیح را نکشیدند

بلکه خدا او را به سوی خود بالا برده و پیوسته خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است. هیچکس از اهل کتاب باقی نخواهد ماند جز آنکه به عیسی پیش از مردنش ایمان خواهد آورد. (ص ۳۴)

و بالاخره خداوند در آیه ۱۱۷ مائده از قول حضرت عیسی (ع) می‌فرماید که در روز قیامت به خدا خواهد گفت: من تا در میان مردم بودم، بر آنها گواه بودم و چون مرا وفات دادی تو خودت بر آنها مراقب بودی.^۱

سرانجام، یهود برضد آن حضرت شوریدند و آهنگ قتل او کردند. لیکن خداوند او را برگرفت و به سوی خدا بالا برد و امر بر یهود مشتبه شد. بعضی گمان کردند او را کشتند و برخی خیال کردند او را به صلیب کشیدند، در صورتی که هیچ یک از اینها نبود، بلکه دچار اشتباه شدند.^۲

«استشمام از کلام عیسی و یوم اموت»

شاید بتوان از کلمه «ویوم اموت» استشمام کرد که حضرت مسیح (ع) قصد تکذیب یهودیان مدعی قتل او را داشت چون اگر وی را شهید کرده بودند، براساس فرهنگ قرآن که شهید را مرده نمی‌نامد و آن حضرت می‌فرمود: «وَيَوْمَ أَقْتُلُ» و چون فرمود: روزی که می‌میرم» معلوم می‌شود که آن حضرت را شهید نکرده‌اند، البته قرآن کریم در این زمینه به صورت صریح قتل آن حضرت را نفی فرموده است.^۳

^۱ - ترجمه و تفسیر العیزان جزء سوم، جلد ۶، ترجمه عبدالحکیم تیری بروجردی جلد ۶، چاپ دوم مؤسسه مطبوعات، درالعلم قم.

^۲ - گزیده میزان الحکمه (نبروت خاصه)، صفحه ۷۷، شماره ۱۶۹۷.

^۳ - تفسیر موضوعی قرآن آیه ۱۱۷، جوادی آملی، (۱۳۷۶) نشر اسراء، چاپ اول، اسوه، قم، جلد ۷، صفحه ۲۸۸.

علت رهبانیت در بین مسیحیان

رَهَبِیت از خداوند چون رَغَبَت به سوی او مرغوب بوده و آیاتی از قبیل: «انما هوآله واحد فایای فارهبون» و «یدعوننا رغباً و رهباً» مشوق آن است و به فرد یا گروهی که از خلق منزوی شود و با حق ارتباط تام برقرار کند راهب می‌گویند و کار او را رهبانیت می‌شمارند.

رهبانیت در اسلام به معنای انزوای از دنیا، نه از جامعه، ممدوح بوده و بهترین راه برای تحقق آن جهاد در راه خداست. گروهی از پیروان مسیح (ع) رهبانیت را به طور ابتداء، نه اتباع پدید آورده‌اند و اندکی از آنان پاس آن را نگه داشتند و بسیاری از آنها حق رهبانیت متبذعه را رعایت نکرده‌اند. رعایت‌کنندگان حریم رهبانیت مأجور شده‌اند و قرآن کریم اصل تأسیس مرام رهبانیت ترسایان را تحریم نکرده و از آن نکوهش ننمود، بلکه به طور ضمنی آن را تایید و رعایت‌کنندگان حق آن را پاداش نیک کرده‌است و این عمل خود نشانه اجتهاد ترسایان بنیانگذار مرام مزبور است.^۱

سر ابتکار رهبانیت در بین مسیحیان

سر آن غلیه روحانیت حضرت مسیح (ع) بوده و سیره‌ی راهبانه آن حضرت زمینه را فراهم کرده‌است. لیکن همان‌طور که پیش از این اشاره شد بین انزوای از دنیا که ممدوح است و انزوای از جامعه انسانی و خدمت به خلق خدا که مذموم است فرق خواهد بود و حضرت عیسی (ع) در عین زندگی راهبانه و زاهدانه، مبارزه با کافران را در برنامه داشت حواریان نیز به یاری او برخاستند و پیروز شدند، چنانکه آیه پایانی سوره «صف» شاهد بر آن است.^۲

^۱ - همان منبع، صفحه ۳۸۹.

^۲ - همان منبع، صفحه ۳۹۰.

سرّ پاس نداشتن حرمت رسالت و استجابت دعا

گرچه همه نعمتها از آن خداست «وما بکم من نعمه فمن الله» (سوره نمل آیه ۵۳) و در قبال هر نعمتی شکری لازم است و شکرگزاری نکردن زمینه زوال آن را فراهم می‌کند، لیکن اگر پدید آمدن نعمتی درخواست و پیشنهاد فرد یا گروهی باشد شکرگزاری آن لازم‌تر و خطر زوال آن در صورت کفران، بیشتر خواهد بود. این معنا را می‌توان از پیشنهاد نزول مائده و پاسخ خداوند به حضرت مسیح (ع) استنباط کرد. در سوره مائده درخواست خواریون و پیشنهاد «ان به صورت دعای مسیح (ع) در ساحت قدس خداوندی بازگو شد، و پاسخ خداوند در همین سوره با تهدید چنین است:

«قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعدّبه عذاباً لایعذب به احداً من العالمین»

شاید سرّ این تهدید بلیغ آن است که حرمت رسالت و پاس استجابت دعا و.. ملحوظ نشد.^۱ و شاید خطاب به مسیحیان در طول تاریخ آینده است که این روز مقدس و مائده آسمان را با ترویج شرابخواری و حرامخواری بزرگداشت کردند و با زدن نان در شراب تبرک می‌جویند.

^۱ - سوره مائده آیات ۱۱۲-۱۱۴ و آیه ۱۱۵.

^۲ - سوره مائده همان منبع، صفحه ۲۸۷.

فصل دوم

مسیحیان از دیدگاه علماء شیعه

دستجات نصاری

مسیحیان متفقاً معتقدند خدا واحد بالذات است و منظورشان از اقانیم (جمع قنوم) صفات همراه ذات است و اقانیم عبارتند از: اب و ابن و روح القدس، و مقصودشان از اب، ذات مع الوجود و مرادشان از ابن، ذات مع العلم و به این کلمه هم می‌گویند و نظرشان از روح القدس ذات مع الحیات است.

و نیز به اجماع مسیح را پسر مریم می‌دانند که به دار آویخته شده و انجیلی که در اختیارشان می‌باشد زندگی و سیرت حضرت عیسی (ع) است که چهار تن از اصحابش به نام متی و لوقا و ماریوس و یوحنا گردآورده اند و انجیل به معنی مژده است.

علاوه بر انجیل کتابهای دیگری به نام قوانین دارند که بزرگانشان تدوین کرده‌اند که در احکام، عبادات و معاملات از آنها استفاده می‌کنند و نمازشان را با نواختن ناقوس می‌خوانند. نصاری به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- **ملکانیه:** ایشان معتقدند پاره ای از لاهوت در ناسوت حلول کرده و با کالبد مسیح متحد گردیده و به لباس او درآمده و او را تا پیش از آنکه بدین لباس درآید این نگفته‌اند و این گروه قائل به تثلیث اند و قرآن کریم چنین اشاره فرموده: «لقد کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلثه» بدرستی کافر شدند آنها که خدا را سومین آن سه تن خواندند و همین عده معتقدند که آویزش به دار بر کالبد ناسوتی قرار گرفت و در لاهوت اثری نداشت.

۲- **یعقوبیه:** ایشان می‌گویند کلمه یعنی ابن به صورت گوشت و خون درآمد و از آن مسیح پیدا شد و او خداست، کردگار جلیل در قرآن چنین فرموده: «لقد کفرالذین قالوا ان الله هوالمسیح بن مریم» به درستی کافرند آنها که گفته‌اند خدا همان مسیح پسر مریم است.

۳- نسطوریه: اینها معتقدند لاهوت بر عالم ناسوت اشراقی کرد همانند اشراق و درخشش خورشید بر بلور و قتل و صلب بر ذات مسیح از جهت ناسونیت او واقع شده نه از جهت لاهوتیت وی. منظور از ناسوت جسد است و مراد از لاهوت، روح.^۱

خرافه پسر خدا بودن

حضرت عیسی (ع) از راهنمایان توحید بود، مردم را به یگانگی و عبادت خدا دعوت می کرد و می گفت: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.» (آل عمران، ۵۱)

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا رَبِّي وَرَبَّكُمْ...» (مائده ۷۲)

آن حضرت پیغمبری بود از پیامبران و مانند مردمان طعام می خورد: «مَا الْمَسِيحُ بِنِ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِاِكْلَانِ الطَّعَامِ...» (مائده: ۷۵)

ولی پس از وی نصاری دربار او غلو کردند، عده‌ای گفتند: «او خداست!!!» قرآن مجید هر سه قول را به نصاری نسبت می دهد و از آن می فهمیم که آنها در عقیده به حضرت عیسی به سه گروه متقسم شده‌اند، اینک آیات را به ترتیب بررسی می کنیم.

۱- «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ...» (مائده: ۱۷)، این لفظ عیناً در آیه ۷۲ همین سوره تکرار شده است. پرروشن است که عده‌ای از نصاری قائل بودند که عیسی (ع) خداست و ظهور آن در این است که عیسی و خدا یکی است و العیاذ بالله خدا به بشر مبدل شده است. این آیه را گرچه می شود با تثلیث و ابن الله بودن تطبیق کرد ولی ظهورش در اتحاد و یکی بودن خدا و عیسی (ع) است.^۲

^۱ - کشکول شیخ بهایی - ترجمه محمدباقر ساعدی از انتشارات کتابخانه اسلامی، صفحه ۴۶۷.

^۲ - قاموس قرشی، انتشارات اسلامی، جلد ۵، صفحه ۷۵.

۲- « و قالت اليهود عزیز ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواهم يُضَاهَوْنَ قول الذين كفروا من قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنْ يُؤْفَكُونَ. (توبه؛ ۳۰) ظهور آیه در فرزند عیسی است گرچه با عقیده تثلیث نیز قائل تطبیق است.^۱

۳- «یا اهل الكتاب لا تغلوا من دینکم ... وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللهُ وَاحِدٌ...» (نساء: ۱۷۱) «لقد كفروا الذين قالوا ان الله ثالث ثلثه و مامن اله الا اله واحد...» (مائده: ۷۳) مراد از سه خدا، خدا و روح القدس و عیسی است از «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ» روشن می شود که به هر سه نسبت الوهیت می داده اند و نیز از «ثالث ثلثه» خدا سومی یعنی سه خدا هست.

این خرافات پس از عیسی (ع) رونق گرفت و مشخص گردید و چنانکه در «بنو-ابن» گفته ایم از ملل دیگر به نصاری راه یافت و در زمان عیسی (ع) از این خرافه ها خبری نبود و اینکه خداوند فرمود: «و اذ قال الله يا عيسى بن مريم آنت قلت للناس اتخذوني و أمي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان اقول ماليس لي بحق...» (مائده-۱۱۶) یعنی آنگاه که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم آیا توبه مردم گفته ای که مرا و مادرم را جز خدا دو معبود بگیرید؟ گفت: پاک و منزهی تو، مرا نرسد که آنچه به من سزاوار نیست بگویم.

این آیه به قرینه آیات ذیل مخصوصاً آیه: «قال الله هذا يومُ يَنفَعُ الصادقين صدقُهُم...» (مائده: ۱۱۹) راجع به قیامت است و در قیامت واقع خواهد شد.^۲

۱- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، انتشارات اسلامیة، ج ۵، صفحه ۷۵، حرف (ع).

۲- همان منبع، صفحه ۷۶.

خرافه صلیب

نصاری عقیده دارند: هر که بر دار آویخته شود ملعونست. آنگاه اصرار دارند که عیسی به دار آویخته شد و قتل او با آن وضع کفار گناهان است. و آنحضرت فدیه گناهان بشر است. پولس در رساله غلاطیان فصل ۳ بند ۱۳ گوید: مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چون که در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است ملعونست هر که بر دار آویخته شود.

یوحنا رسول در رساله اول باب دوم بند اول می گوید: ای فرزندان من، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند شفیع داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفار به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز. می گویند: چون آدم گناهکار شد، او و فرزندانش مستحق عذاب اخروی گشتند و چون فرزندان آدم نیز گناه کردند مستحق عذاب گشتند، چنانکه قبلاً به وسیله گناه پدرشان مستحق شده بودند. از طرف دیگر خدا هم عادل است و هم مهربان. عذاب گناهکاران مخالف مهربانی و عفو از آنها مخالف عدل بود.

این مشکل لاینحل مانده بود تا خداوند به برکت عیسی مسیح آنرا حل کرد. بدین طریق که خدا پسر خود را که در عین حال خود خدا بود به شکم زنی از فرزندان آدم وارد نمود و از وی به صورت انسانی کامل متولد شد. از گناهان معصوم بود و تا مدتی با مردم زندگی کرد، انسان کامل بود که از انسان متولد گردید و در عین حال خدا بود زیرا که پسر خدا بود و پسر خدا، خود خداست.

سپس خدا دشمنان را بر او مسلط کرد تا وی را با فجیعترین قتلی که دار آویختن باشد بکشند با آنکه شخص مصلوب در کتاب الهی مورد لعن است، بدین طریق عیسی متحمل لعن و صلیب شد تا کفار گناهان تمام بشر گردید. (المیزان، جلد ۳، صفحه ۳۲۰، المنار، جلد ۶، صفحه ۲۴ به بعد)

ناگفته نماند موضوع فداء و کفاره گناهان بودن عیسی (ع) افسانه‌ای بیش نیست و با موازین عقل و شرع سازگاری ندارد و به تصریح قرآن مجید عیسی به دار آویخته نشده و نیز به دست یهود کشته نشده است اینک کلام قرآن را بررسی می‌کنیم:

«... و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلیبوه و لکن شبیه لهم و ان الذین اختلفوا فیه شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً»
(نساء: ۱۵۷)

این آیه صریح است در اینکه عیسی به دست یهود نه به دار آویخته شده و نه کشته شده است، ادعای نصاری و پیراهن عثمان کردن صلیب عیسی (ع) بی‌جا و افسانه است. و نیز روشن است که کار بر آنان مشتبه شده با مراجعه به کتب تاریخ و تفاسیر و تحقیقات رجال اسلامی روشن خواهد شد که یهود به جای عیسی (ع) مردی به نام یهودای اسخریوطی را که شبیه به حضرت عیسی بود گرفته و کشتند و گمان کردند که عیسی را کشته‌اند.^۱

عیسی با حواریون در باغی بود، لشکریان قیصر شبانه با کاهنان یهود برای گرفتاری او وارد باغ شدند، شاگردان عیسی پراکنده شده با به فرار گذاشتند، یهودای اسخریوطی که شبیه عیسی بود و جای عیسی را نیز او نشان داده بود به دست آنها افتاد. او را با هلهله و غوغا کشان کشان بردند و چون مجال تحقیق بیشتر نبود به دارش زدند.

گویی کاهنان یهود و لشکریان قیصر را مقصود آن بود که طرفداران عیسی (ع) را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند، لذا بی‌آنکه تحقیق کنند و به داد و بیداد آن یدبخت گوش بدهند در میان هلهله، به صلیبش کشیدند.

ظاهراً معنای «ولکن شبیه لهم» این است که یهودا به جای عیسی به دار رفت و یهود پنداشتند که عیسی است به روایتی یکی از حواریون پس از اجازه حضرت عیسی خود را عیسی معرفی کرد و او را گرفته و به دار زدند و امر بر آنان مشتبه شد.

^۱ - قاموس قرآن قرشی جلد ۵، (۱۳۵۲) انتشارات دارالکتب اسلامیة، صفحه ۷۷.

آنگاه فرمود: آنانکه دربارہ عیسی اختلاف کردند در شکّ اند و علمی ندارند و فقط از گمان پیروی می‌کنند و سپس تأکید فرمود: «وما قتلوه یقیناً» عیسی را روی یقین نکشتند بلکه ظن کردند که او را کشته‌اند.

اصرار و پافشاری قرآن در اینکه عیسی به دست یهود کشته نشد برای از بین بردن افسانه کفارہ گناهان بوده است که نصاری نغمه آن را ساز کرده و دست بردار نیستند و گرنه از نظر قرآن مهم نبود که عیسی را به دار زنند یا نه.^۱

۱- مجلسی در بحارالانوار در جلد ۱۴ در رابطه با به آسمان رفتن حضرت مسیح (ع) پانزده حدیث آورده بعضی مجمل و دارای دو احتمال است مثل آنکه از حضرت مجتبی نقل کرده که چون امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت حضرت مجتبی در خطبه خود به مردم فرموده: «اینها الناس فی هذه اللیلة رُفِعَ عیسی بن مریم...» ای مردم در این شب حضرت عیسی (ع) به سوی آسمان رفت... اما بعضی احادیث در بالا رفتن به حالت زنده صریح اند و در حدیث ششم نقل شده: خدا عیسی را از زاویه خانه بالا برد درحالیکه یارانش نگاه می‌کردند.

همچنین در روایت ۹ و ۱۰ و ۱۱ و در حدیث ۱۴ است: فیقال اخر مات و لم یمت» گویند: امام زمان (عج) مرده ولی نمرده است و در این امر شبیه به عیسی است. در مجمع البیان ذیل آیه «أَنْتَ مَتَوَفَّيْكَ وَ رَافِعُكَ...» فرموده از حضرت نبی اکرم نقل شده است که «ان عیسی بن مریم لم یمت و أَنَّهُ رَاجِعُ إِلَيْكُمْ قَبْلَ یَوْمِ الْقِيَمَةِ» همانا عیسی نمرده است و او به سوی شما بازگشت می‌کند قبل از روز قیامت...»

نزول حضرت عیسی (ع)

از مجمع البیان از بخاری و مسلم نقل شده که عیسی به میان مردم نازل می‌شود حال آنکه امام از مردم است. این روایت راجع به نزول حضرت عیسی است در زمان مهدی

^۱ - همان منبع، صفحات ۷۸-۷۹.

علیه السلام. در المیزان جلد ۵؛ صفحه ۱۵۲ فرموده: «روایات از طرق اهل سنت و نیز از طریق شیعه از رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام مستفیض است در اینکه هنگام ظهور مهدی علیه السلام عیسی (ع) نازل خواهد شد. و اگر مرگ عیسی ثابت شود باید گفت: معنی روایات نزول در ظهور مهدی علیه السلام آنست که عیسی به دستور خدا زنده خواهد شد و اگر زنده باشد که مطلب روشن است.^۱

^۱ - همان منبع، صفحه ۸۲.

فصل سوم

انجیل واقعی امانت

در دست امامان شیعه

انجیل واقعی کجاست؟

انجیل اصلی دست به دست ائمه اطهار علیهم السلام گردیده و اکنون در نزد حضرت مهدی عج .. تعالی است!

در کتاب اصول کافی در کتاب توحید، مرحوم کلینی (ره) تحت عنوان زیر می نویسد:

هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و بهر لغتی که باشد آنرا می دانند.

هشام بن حکم بابریه که از دانشمندان بزرگ هفتاد ساله نصاری در آن زمان بود به نزد امام صادق علیه السلام آمد در راه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند هشام داستان بریه را برای آنحضرت نقل کرد چون پایان یافت حضرت ابوالحسن (ع) به بریه فرمود: ای بریه، علمت به کتاب دینت تا چه حد است؟ گفت: آنرا نمی دانم. فرمود: تا چه حد اطمینان داری که معنیش را بدانی؟ گفت: آنرا خوب می دانم و بسیار اطمینان دارم، سپس امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل فرمود، بریه گفت: پنجاه سال است که من ترا یا مانند ترا می چستم، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد، سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، هشام گفتگوی میان حضرت ابوالحسن و بریه را نقل کرد. امام صادق (ع) آیه ۳۴ سوره ۳ «تراد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست، را قرائت فرمود بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده؟ فرمود: اینها از خودشان به ما به ارث رسیده و چنانکه آنها می خواندند ما هم می خوانیم و چنانکه آنها بیان می کردند ما هم بیان می کنیم، خدا حاجتی در زمین نمی گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی دانم. و در همان کتابیه نقل از مفضل بن عمر می نویسد:

ما در خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می خواستیم اجازه تشریف خدمتش گیریم، شنیدم حضرت سخن می گوید که عربی نیست و خیال کردیم به لغت سریانی است، سپس

آنحضرت گریه کرد و ما هم از گریه او به گریه درآمدیم. آنگاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم من عرض کردم (اصلحک الله) ما آمدیم که از شما اجازه ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به خیال ما سریانی بود، سخن می گفتید، سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما به گریه درآمدیم. فرمود: آری به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعایی که او در سجده می خواند، می خواندیم، سپس آن دعا را به گفت سریانی پشت سرهم می خواند که به خدا من هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوالهجه تر از او ندیده بودم و بعد آن را برای ما به عربی ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش می گفت:

«خدایا ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه روزهای آتشبار به خاطر تو تشنگی کشیدم؟! ترا بینم که مرا عذاب کنی، در صورتیکه رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه از گناهان به خاطر تو دوری گزیدم؟!»

ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه برای تو شب زنده داری کردم؟ (پس خدا به او وحی کرد، سرت را بردار که ترا عذاب نمی کنم. الیاس گفت: اگر فرمودی عذابت نمی کنم و سپس عذابم کردی چه می شود؟ مگر نه اینست که من بنده تو و تو پروردگار منی؟! باز خدا به او وحی کرد سرت را بردار که من ترا عذاب نمی کنم و چون وعده ای دادم به آن وفا می کنم.)^۱

تورات و انجیل در نزد مولا علی علیه السلام

از من پرسید، چرا که دانش پیشینیان و پسینیان، نزد من است، سوگند به خدا، اگر تختی برایم بگذارند و بر آن بنشینم، برای توراتیان به تورات شان فتوا خواهم داد، به گونه ای که تورات به سخن آید و گوید: «علی راست گفت و دروغ نگفت، و به آنچه خدا در من نازل کرد، برایتان فتوا داد»

^۱ - همان منبع، باب توحید صفحه ۳۳۱.

و برای انجیلیان به آنچه در انجیل شان است فتوا خواهم داد، به گونه ای که انجیل به سخن آید و گوید: «علی راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در نزد من نازل کرده، برایتان فتوا داد.»^۱

به اسناد صحیح از ائمه علیهم السلام معقول است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و به نحوی که ایشان می خوانده اند ما می خوانیم و تفسیر آنها را می دانیم.^۲

امام صادق (ع):

خدا به حضرت عیسی (ع) دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که به آن دو اسم آثار (و معجزات) از او به ظهور می آمد و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود. بدرستی که اسماء اعظم الهی، هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت داده است.

انجیل و کلیه کتب آسمانی در دست مهدی عج است.

در حدیثی که مفصل بود، عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و ضمن اخبار وقایع هنگام ظهور می فرماید:... در تمام آن روز حضرت صاحب الامر علیه السلام پشت به کعبه داده و گوید: هر که خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون، پس نظر کند به من که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام، پس نظر کند به من و آن چه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند، من خبر می دهم. و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران

^۱ - التوحید، شیخ صدوق انتشارات ارمغان طویلی چاپ اول، صفحه ۴۷۳، حدیث ذغلب.

^۲ - عین الحیو، علامه مجلسی از انتشارات کتاب فروشی رشیدی، تهران، نوروزخان.

می‌خواهد، بیاید و از من بشنود، پس ابتدا کند و صحف ادم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است، و خواند بر ما از آن صحف آن چه نمی دانستیم صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود علیهم السلام را بخواند، پس علمای آن ملت‌ها شهادت دهند که این است آن کتاب‌ها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند، پس خواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته، بی‌آنکه تغییر و تبدیل شده باشد...^۱

پس حضرت مهدی حاضر گرداند، حتی عصای ادم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صالح و یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او، و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران.^۲

^۱ - رجعت علامه مجلسی، ترجمه بیدار از انتشارات رسالت قلم، قم (۱۳۷۰)، صفحه ۶۱، چاپ دوم.

^۲ - همان منبع، صفحه ۶۸.

فصل چہارم

مناظرات ائمہ معصومین (ع)

با سران و بزرگان مسیحی

احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام با نصاری^۱

روایت شده که گروهی از رومیان در زمان ابابکر به مدینه وارد شدند در میان آنها راهبی نصرانی بود. راهب وارد مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و به همراه خود یک شتر پر از طلا و نقره داشت ابوبکر در مسجد حضور داشت گروهی از مهاجر و انصار نیز بودند، وارد شد پس از تهنیت و تعارف لازم به دقت آنها را نگریست بعد پرسید کدامیک از شما خلیفه پیامبرید و امین امینتان، به طرف ابابکر اشاره شد. راهب متوجه ابابکر شد.

گفت اسم تو چیست پیرمرد! گفت: عتیق پرسید دیگر چه گفت. صدیق باز پرسید دیگر چه، جواب داد غیر از اینها اسمی برای خود نمی دانم گفت تو شخصی که من می خواهم نیستی ابابکر گفت چه منظوری داری گفت: من از مملکت روم آمده ام و یک شتر پر از طلا و نقره آورده ام تا از امین این امت سؤالی بکنم اگر پاسخ داد مسلمان می شوم و هر دستوری داد، می پذیرم و این تقدینه را در اختیار شما می گذارم اگر نتوانست برمی گردم و مسلمان نخواهم شد و پولی که آورده ام برمی گردانم.

ابوبکر گفت: هرچه مایلی پیرس. راهب گفت: لب به سخن نمی گشایم مگر اینکه از قدرت خویش و اصحابت مرا امان بدهی، ابابکر گفت: تو در امانی و هیچ دغدغه ای نداشته باش هرچه می خواهی بگو راهب گفت: بگو خدا چه چیز ندارد و چه چیز نزد او نیست و از چه چیز نزد او نیست و از چه چیز علم ندارد. ابابکر به لرزه شد و جوابی نداشت پس از چند لحظه گفت بروید عمر را خیر کنید. عمر آمد و نشست. ابابکر به او گفت از این شخص پیرس راهب روی به عمر کرده سؤالهای خود را تکرار نمود و عمر نیز نتوانست جواب بگوید بعد عثمان آمد بین راهب و عثمان نیز آنچه بین ایندو واقع شد به وقوع پیوست.

^۱ - احتجاج طبرسی صفحه ۱۰۸، به نقل از احتجاجات علامه مجلسی، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه،

راهب گفت: شخصیت‌های بزرگی هستند اما قدرت جوابگوئی از مسائل را ندارند از جای حرکت کرد تا خارج شود ابوبکر به او گفت: ای دشمن خدا! اگر پیمان ما نبود زمین را از خون تو رنگین می کردیم.

سلمان از جای خود حرکت کرد و خدمت علی بن ابیطالب علیه‌السلام رسید که در صحن خانه‌اش نشسته بود با حسن و حسین جریان را نقل کرد از جای حرکت کرد با حسن و حسین به مسجد آمد همین که چشم مردم به علی علیه‌السلام افتاد تکبیر گفتند و حمد خدا را بجای آوردند و به احترام ایشان همه از جای حرکت کردند. آنجانب وارد شد ابوبکر گفت: راهب! از این مرد پرس که به منظور خود رسیده‌ای.

راهب متوجه علی علیه‌السلام شده گفت: اسم شما چیست؟ فرمود اسم من در نزد یهود الیا و در نزد نصرانیان ایلیا و پدرم علی نهاده و مادرم حیدر. گفت: چه نسبتی با پیامبرتان داری؟ فرمود برادر اویم و دامادش و پسر عموی من است راهب گفت: به پروردگار عیسی منظور من تو هستی بگو: خدا چه ندارد و چه در نزد او نیست و چه چیز را نمی‌داند.

علی علیه‌السلام فرمود: به شخص مطلعی برخورد کردی اما آنچه خدا ندارد خدا را رفیق و فرزندی نیست اما چیزی که در نزد خدا نیست ظلم است به احدی و اما آنچه خدا نمی‌داند شریک در ملک است که برای خود شریکی نمی‌داند.

راهب از جای حرکت کرد و زنار از گردن برکند و سر علی علیه‌السلام را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و گفت: لا اله الا الله محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم تو خلیفه و امین این امت هستی و خزینه علم دین و حکمت و سرچشمه حجت. در تورات نام تو را الیا و در انجیل ایلیا خواندم و در قرآن علی و در کتب گذشته حیدر و تو را بعد از پیامبر وصی او یافتیم و امیر و رهبر مردم و تو شایسته تر به این مجلس از دیگران هستی بگو بینم تو با این مردم چه می‌کنی؟ علی علیه‌السلام جوابی به او داد، راهب از جای حرکت کرد و تمام مال را در اختیار او نهاد. علی علیه‌السلام آن مال را در همان ساعت بین فقراء اهل مدینه تقسیم کرد. راهب مسلمان به پیش قوم خود برگشت. (امالی طوسی، صفحه ۱۳۷)

سلمان فارسی گفت پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ابابکر زمامدار شد گروهی از نصرانیان وارد مدینه شدند که رهبر آنها جاثلیق ایشان بود سخنور و با اطلاع بود، تورات و انجیل را از حفظ داشت پیش ابابکر آمدند جاثلیق رو به ابابکر کرده، گفت: ما در انجیل خوانده‌ایم که پیامبری بعد از عیسی خواهد آمد ما شنیده‌ایم که محمد بن عبدالله قیام به رسالت نموده به فرمانروای مملکت خود مراجعه نمودیم شخصیت‌های مملکت را جمع نموده و به دنبال جستجوی واقعیت فرستاد، اینک که پیامبر شما از دست ما رفته و در کتابهای ما است که هیچ پیامبری از دنیا نمی رود مگر اینکه بجای خود وصی و جانشینی قرار می دهد تا آنها را راهنمایی کند و از نور دانش او استفاده نمایند، اینک اگر تو وصی او هستی سؤالهای خود را از تو می‌نمائیم.

عمر گفت آری همین شخص خلیفه پیغمبر است جاثلیق به دو زانو نشست و گفت ای خلیفه بگو بینم شما را در دین چه فضیلتی بر ما است ما برای همین سؤال آمده‌ایم ابوبکر گفت: ما مؤمن هستیم و شما کافرید، مؤمن بهتر از کافر است و ایمان از کفر بهتر. جاثلیق گفت: این ادعائی است که دلیل لازم دارد بگو بینم، تو مؤمنی در نزد خدا یا پیش خودت. گفت: من در نزد خود مؤمنم، از پیش خدا اطلاعی ندارم.

جاثلیق گفت من هم به نظر تو کافرم چنانچه تو به نظر خود مؤمنی، گفت تو به نظر من کافری اما نمی دانم در نزد خدا چگونه هستی. جاثلیق گفت: تو اکنون در مورد خود و من مشکوک هستی و در دین خود یقین نداری بگو: آیا تو را نزد خداوند منزلی است در بهشت، بواسطه این دین و آئینی که داری؟

گفت: من مقامی در بهشت دارم به واسطه وعده‌ای که داده‌اند، نمی‌دانم به آن مقام می‌رسم یا نه. گفت امید مقامی برای من در بهشت داری؟ ابابکر در پاسخ گفت آری امیدوارم. جاثلیق گفت: اکنون تو را امیدوار نسبت به مقام من در بهشت می‌بینم ولی در مورد خود خائف و ترسانی، بگو چه فضیلتی بر من داری در علم؟

و سپس پرسید آیا تو تمام علم پیامبر خود را داری؟ گفت: نه همانقدر که به من رسیده، مطلعم، پرسید چه شد که خلیفه شدی یا اینکه علمی که امت او نیازمند هستند نداری و چگونه مردم تو را به این مقام رسانده اند؟

عمر گفت: نصرانی زبان خود را نگه دار از این حرفها، و گرنه خونت را می ریزم. نصرانی گفت این از عدالت دور است، کسی که برای هدایت و راهنمایی آمده او را بکشند.

سلمان گفت: گویا لباس خواری و مذلت بر تن ما کرده بودند از جای حرکت کرده پیش علی علیه السلام آمدم جریان را عرض کردم، جانم فدایش باد، به مسجد آمد وقتی نصرانی می گفت، مرا راهنمایی کنید به کسی که بتواند پاسخ مرا بدهد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سؤال کن، قسم به آنکس که دانه را شکاف از گذشته و آینده هرچه بررسی جواب از جانب پیامبر هدایت بخش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهم داد، گفت: همان سؤالی را که از این پیرمرد کردم از تو می کنم؛ آیا تو نزد خدا و خودت مؤمنی؟ فرمود: من در نزد خدا مؤمنم همانطور که در نزد عقیده خود مؤمن هستم.

جاثلیق گفت: الله اکبر این سخن از روی اعتماد به دین است و یقین صحیح دارد، بگو ببینم مقام تو در بهشت چگونه است؟ فرمود: در مقام پیامبر امی در فردوس اعلی جای دارم، هیچ شک و شبهه ای در این وعده ای که خدایم داده ندارم.

جاثلیق گفت: از کجا اطلاع پیدا کردی به این وعده؟ فرمود: به وسیله کتاب منزل و راستگوئی پیامبر مرسل. گفت راستگوئی پیامبر را از کجا اطلاع داری؟ گفت به وسیله دلائل آشکار و معجزات عالی. جاثلیق گفت: این راه استدلال است برای کسی که بدنبال دلیل باشد. گفت: بگو ببینم خدا امروز کجا است؟ فرمود نصرانی! خدا منزله است از جای داشتن و بزرگتر از آن است که به مکان نیاز داشته باشد در ازل بود که مکان وجود نداشت اکنون نیز هست از حالی به حال دیگر تغییر نمی کند.

گفت: احسن همین طور است ای دانشمند، جوابی کوتاه دادی بگو؛ آیا خداوند یا حواس درک می شود، به نظر تو تا هرکس جویای او شد به وسیله حواس خود خدا را درک نماید، اگر

چنین نیست به چه صورت می توان معرفت پیدا کرد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند بزرگتر از آن است که او را توصیف به مقدار نموده یا حواس درکش نماید و یا با مقایسه نسبت به مردم شناخته شود، و راه به شناخت او، مصنوعات حیرت‌انگیز اوست که عقل‌ها را رهبری به معرفتش می‌نمایند و از وجود این مصنوعات که مشهور و معقول ما است پی به عظمتش می‌بریم.

جاثلیق گفت: راست می‌گوئی به خدا قسم این حق و حقیقت است که گمراهان در این شناخت سرگردانند اینک بگو آنچه پیامبر شما درباره مسیح فرموده که مخلوق خدا است به چه دلیل ثابت می‌کند که عیسی مخلوق است و اولوهیت را از او نفی نموده و نقص به او نسبت داده، می‌دانی که گروهی در دنیا این اعتقاد را دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ گفت مخلوق بودن را به این ثابت می‌نماید که عیسی محدود است و وجود او را (طول و عرض و وزن و مقدار) احاطه نموده و دارای شکل است و از حالی به حال دیگر تغییر می‌یابد و قابل افزایش و نقصان است، اما او را از مقام پیامبری نفی نمی‌کنم و نه مقام عصمت را از او می‌گیرم دارای کمال و تأیید پروردگار بوده و از جانب خداوند به ما اطلاع داده شد: او مانند آدم است که از گل آفریده شده و به او گفته "باش"، بوجود آمده.

جاثلیق گفت: نمی‌توان بر این سخن ایرادی گرفت، جز اینکه استدلال از چیزهائی است که مردم در آن اشتراک دارند (چه آنها که این استدلال برایشان شده و چه دیگران) تو از کجا این اطلاع را پیدا کرده‌ای (که عیسی چنین متولد شده).

فرمود به همان جهت که گفتم من از گذشته و آینده اطلاع دارم.

جاثلیق گفت: اینک یک نمونه از این اطلاعات برایم نقل کن تا برایم ثابت شود ادعای تو. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای نصرانی تو از محل خود خارج شدی تا با کسی که بحث و استدلال می‌کنی او را مغلوب نمائی و برخلاف آنچه اکنون ادعا می‌کنی که مایلی هدایت شوی قصد داشتی آن شخص را مغلوب و خوار نمائی اما در خواب به تو مقام مرا گفتند

و از سخنان من برایت نقل کردند و تو را از مخالفت با من ترسانیدند و گفتند باید از او پیروی کنی.

گفت: راست می‌گوئی قسم به آن کسی که مسیح را برانگیخت از آنچه خبردادی جز خدا، هیچ کس اطلاع نداشت من گواهی می‌دهم و می‌گویم لا اله الا الله محمداً رسول الله و تو وصی پیامبری و شایسته‌ترین مردم به مقام اوئی، همراهان او نیز مسلمان شدند و گفتند می‌رویم پیش فرمانروای مملکت زمان و او را به این جریان اطلاع می‌دهیم و به حق دعوتش می‌نمائیم.

عمر به او گفت: خدا را سپاسگزاریم که تو و همراهانت را به حق هدایت نمود جز اینکه باید بدانی علم نبوت در میان خانواده خود پیامبر است و حکومت بعد از او در اختیار همان کسی است که اول با او صحبت کردی، امت چنین صلاح دانستند و راضی شدند، به دوست خود این جریان را نیز می‌گوئی و از او می‌خواهی که اطاعت از خلیفه بنماید. در جواب او جاثلیق گفت: فهمیدم منظور تو چیست، من در کار خود یقین دارم چه اظهار نمایم و چه پنهان.

مردم متفرق شدند اما عمر از آنها خواست که این جریان را به کسی نگویند و تهدید نمود کسی را که بازگو نماید و گفت به خدا قسم اگر مردم نگویند مسلمانی را کشت این پیرمرد و همراهان او را می‌کشیم من آنها را شیاطین می‌دانم تصمیم دارند اختلاف بین این امت بوجود آورند و آنها را به تباهی بکشند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سلمان فرمود دیدی چگونه خداوند محبت را آشکار نمود برای اولیای خود اما قوم ما بیشتر از ما نفرت پیدا کردند (با این استدلال).

در کتاب فضائل صفحه ۲۰۲ و روضه نقل شده.

انس بن مالک گفت: اسقف نجران پیش عمر آمد برای پرداخت جزیه. عمر او را به اسلام دعوت کرد. اسقف گفت شما می‌گوئید خداوند بهشتی دارد که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است، پس جهنم کجاست، عمر سکوت کرد و جوابی نداد.

جمعیت حاضر گفتند: جواب او را بده، یا امیرالمؤمنین تا خُرده به اسلام نگیرد. از خجالت سر به زیر افکند و ساعتی سکوت کرد. ناگهان دیدند درب مسجد را مردی به بازوان خود بست درست دقت کردند دیدند گنجینه علم پیامبر علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد از دیدن آنجناب مردم سخت خوشحال شدند.

همه مردم و عمر به احترام او از جای حرکت کردند. عمر گفت: مولای من کجا بودی که جواب این اسقف را بدهی سؤالی کرد که ما را درمانده گذاشت جواب او را بده او می خواهد مسلمان شود تو نور درخشنده و روشنی بخش تاریکی ها هستی و پسرعموی پیامبر اسلام.

علی علیه السلام فرمود: چه می گوئی اسقف؟ گفت: جوان شما می گوئید عرض بهشت به اندازه آسمانها و زمین است. جهنم کجاست؟ امام علیه السلام فرمود: وقتی شب فرارسد روز کجاست؟ اسقف پرسید: تو کیستی جوان، اجازه بده از این آدم تندخو و بداخلاق سؤالی بکنم، یا عمر، بگو کدام زمین است که خورشید بر آن یک ساعت تابید و دیگر بر آن نتابید عمر گفت مرا معاف دار از این سؤال، از علی بن ابیطالب سؤال کن و از آنجناب درخواست کرد که جوابش را بدهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آن زمین رود نیل است که موسی از میان آن عبور کرد و برایش شکافته شد خورشید در آن ساعت بر آن زمین تابید که قبل و بعد از آن دیگر نتابید و بهم پیوست برای فرعون و سپاهش.

اسقف گفت: راست گفتم جوان، ای سرور مردم، اینک بگو آن چیست در دنیا که مردم هرچه از آن استفاده می کنند و بهره می گیرند کم نمی شود بلکه افزایش می یابد؟ فرمود آن قرآن و علوم است.

گفت راست گفتمی پرسید آن رسولی که خداوند فرستاد که نه از جنیان بود و نه انسان کیست؟ فرمود آن کلاغی بود که خدا فرستاد موقعی که قاییل برادرش هابیل را کشت و نمی دانست پیکر برادر خود را چه کند در این موقع خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را بکاود و به او نشان دهد چگونه جثه برادر را دفن نماید.

گفت: راست گفتی جوان، اینک سؤال دیگری دارم مایلیم این شخص جواب آن را بدهد، اشاره به عمر کرد، گفت: بگو خدا کجا است؟ عمر خشمگین شد و جوابی نداد.

علی علیه السلام رو به عمر نموده فرمود: خشمگین نشو تا نگوید تو عاجز از جوابی. عمر گفت: شما به او جواب بدهید. فرمود: روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم فرشته‌ای آمد و سلام کرد جوابش را داد فرمود: کجا بودی گفت: در خدمت پروردگار بالای هفت آسمان.

بعد فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت نزد پروردگارم در درون زمین هفتم پائین. فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت حضور پروردگارم در مشرق آفتاب. فرشته چهارم آمد پرسید کجا بودی گفت در مغرب آفتاب، زیرا جایی خالی از خدا نیست و او در چیزی قرار ندارد و نه بر چیزی هست و نه از چیزی هست کرسی او آسمانها و زمین را فراگرفته مثل و مانند ندارد شنوا و بینا است از او پنهان نیست ذره‌ای در زمین و نه در آسمان، نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر، می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است هر نجوائی که سه نفر با هم داشته باشند خدا چهارمی آنها است و پنج نفری خدا ششمی آنها است چه کمتر و چه بیشتر که باشند خدا با آنها است هر کجا باشند.

وقتی اسقف گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید گفت دست خویش را بده من گواهی می‌دهم به لا اله الا الله و محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه تو خلیفه الله در زمینی و وصی پیامبری و این آقای خشمگین که نشسته خود را پیوسته به دوش مردم تحمیل می‌نماید و کانون خشم است شایسته این مقام نیست تو شایسته هستی امام علیه السلام تبسمی نمود.

از کتاب ارشاد القلوب دیلمی:

وقتی عمر به خلافت نشست بین یکی از یارانش بنام حارث بن سنان از دی و مردی از انصار گفتگو و منازعه‌ای شد عمر برای او دادخواهی نکرد دوست عمر به جانب قیصر روم و مرتد از اسلام شد و تمام قرآن را فراموش کرد مگر این آیه «و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن

يقبل منه و هو في الاخره من الخاسرين» این آیه را قیصر شنید، گفت: چند مسئله برای فرمانروای عرب می‌فرستم اگر جواب آن سؤالها را داد اسیران عرب را آزاد می‌کنم اگر پاسخ نداد آن اسیران را وادار می‌کنم به پذیرش نصرانیت هر کدام پذیرفتند بعنوان برده و بنده خود می‌پذیرم و هر کدام نپذیرفتند او را می‌کشم.

نامه‌ای برای عمر بن خطاب نوشت و این مسائل را پرسید: ۱- تفسیر فاتحه، ۲- آبی که نه از زمین است و نه از آسمان ۳- کدام چیز است که نفس می‌کشد ولی روح در او نیست، ۴- عصای موسی از چیست و چه نام دارد و طول آن چقدر است، ۵- کدام دختر بکری است که در دنیا متعلق به دو برادر است و در آخرت متعلق به یکی از آن دو، وقتی نامه به عمر رسید از جواب آنها عاجز بود پناه به علی بن ابیطالب علیه‌السلام برد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب قیصر نوشت این نامه از طرف علی بن ابیطالب، داماد پیامبر صلی‌الله علیه و آله که وارث علم او و نزدیکترین فرد به او و وزیر و شایسته مقام ولایت و کسی که پیامبر (ص) دستور داده از دشمنانش بیزار باشند نور چشم پیامبر و همسر دخترش و پدر فرزندش، به جانب قیصر روم، اما بعد پس از حمد و ستایش خدا عالم خفیات و نازل کننده برکات، هر که را هدایت نماید گمراه کننده نخواهد داشت و هر که را گمراه نماید هدایت کننده ندارد. نامه تو رسید و عمر به من نشان داد، اما جواب سؤال تو از اسم خدا اسمی است که در او شفا از هر بیماری است و کمک به هر دواء است و "رحمن" کمک است برای هر کس ایمان به او بیاورد و آن نامی است که جز خدا بر کسی نهاده نشده اما "رحیم" پس رحم می‌کند به هر کس گناه کرده و توبه نمود و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد.

«الحمد لله رب العالمین» این آیه ثنای ما است برای پروردگار بزرگمان به واسطه نعمتهائی که به ما ارزانی داشته «مالک يوم الدين» او زمام تمام مخلوقات را روز قیامت در اختیار دارد، هر کس در دنیا شک داشته باشد یا ستمگر و جبار باشد، او را به آتش می‌افکند نمی‌تواند از عذاب خدا رهایی یابد شخص شاک و جبار، اما هر کس مطیع و فرمانبردار و پیوسته مراقب اطاعت خدا بوده داخل بهشت می‌شود.

«ایاک نعبد» خدا را می پرستیم و برای او شریکی قائل نیستیم «ایاک نستعین» ما از خدا کمک می خواهیم که ما را مدد نماید بر شیطان منفور، تا ما را مانند شما گمراه نکند. «اهدنا الصراط المستقیم» عبارت است از راه روشن هر کسی، در دنیا عمل صالح انجام دهد در قیامت از آن راه به بهشت رهسپار می گردد.

«صراط الذین انعمت علیهم» این همان نعمتی است که خداوند به پیامبران گذشته عنایت فرموده از خدا می خواهیم که ما را نیز مانند آنها مشمول نعمت خویش بگرداند «غیرالمغضوب علیهم» یهودان هستند که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند خداوند بر آنها خشم گرفت که به صورت میمون و خوک درآمدند ما درخواست می کنیم از خدا که به ما خشم نگیرد چنانچه بر آنها خشم گرفت «و الضالین» تو و امثال تو هستید ای عابد صلیب خبیث که پس از عیسی بن مریم گمراه شدید ما از خداوند درخواست می کنیم که ما را به گمراهی نسیار د چنانچه شما گمراه شدید.

اما مسئله آبی که نه از زمین و نه از آسمان است، همان آبی است که بلقیس برای سلیمان بن داود فرستاد و آن عرق اسبها بود هنگامی که در جنگ جست و خیز کنند. جواب سؤالی که نفس می کشد اما روح ندارد صبح است که «الصبح اذا تنفس». جواب عصای موسی که از چه بود و چقدر طول داشت و چه نام داشت و چگونه بود؟ به آن عصا «برنیه رایده» می گفتند، وقتی در او روح وارد می شد زیاد می گشت و وقتی روح از او خارج می گشت کم می شد، از عوسج بود و طول آن ده ذراع (فاصله از آرنج تا کف دست) جبرئیل آن را از بهشت آورده بود.

جواب دختری که متعلق به دو برادر بود در دنیا و در آخرت تعلق به یکی از آنها می گیرد آن درخت خرما است در دنیا که تعلق به مثل من مؤمن هم دارد و به مثل تو که کافری نیز دارد و هر دو مان فرزندان آدمیم اما در آخرت متعلق به مسلمان است نه کافر و مشرک و در بهشت خواهد بود نه در جهنم این آیه همان مطلب را بیان می کند «فیها فاکهه و نخل و رمان» است، نامه را بست و به پیک داد و روانه شد. قیصر پس از قرائت جواب، اسیران را آزاد

نمود، ساکنین مملکت خود را به اسلام دعوت نمود. نصرانیان اعتصاب نمودند و تصمیم به کشتن او گرفتند.

همه آنها را جمع کرد و گفت مردم من می خواستم شما را بیازمایم و آنچه ابراز داشتیم برای این بود که ببینم، شما چگونه هستید، اینک که آزمایش نمودم خدا را سپاسگزارم، نصرانیان آرام گرفتند و اطمینان یافتند. گفتند ما نیز همین طور درباره تو گمان داشتیم. قیصر، اسلام خود را پنهان کرد تا از دنیا رفت، او به یاران نزدیک و کسانی که به آنها اعتماد داشت می گفت عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه خدا است که به گریبان مریم القا نموده و روح از اوست و محمد (ص) پس از عیسی پیامبر به حق است.

عیسی بشارت ظهور او را به یاران خبر داده و می گفت هرکس از شما او را درک کرد سلام مرا به او برساند او برادر من و بنده خدا و پیامبر اوست و با دین اسلام از دنیا رفت. وقتی قیصر از دنیا رفت جریان او را به هرقل اطلاع دادند گفت این مطلب را پنهان نمائید و انکار کنید و اقرار به چیزی نکنید که اگر مطلب آشکار شود پادشاه عرب طمع به مملکت ما می اندازد که شخصیت ما از بین می رود و نابود می شویم هرکدام از خواص قیصر و خدمتکاران و خانواده اش چنین عقیده ای دارند او را پنهان بدارید. هرقل اظهار نصرانیت نمود و نفوذی پیدا کرد.

از همان کتاب ارشاد به اختلاف سند: سهل بن حنیف انصاری گفت: ما با خالد بن ولید در مأموریتی می رفتیم، رسیدیم به دیر یک نصرانی، بین شام و عراق. راهب از دیر سر برآورده گفت شما که هستید؟ گفتیم مسلمانیم از امت محمد (ص). از جایگاه خود خارج شد و به جمع ما پیوست، پرسید: رهبر شما کجا است؟ ما او را پیش خالد بن ولید آوردیم. سلام کرد خالد جوابش را داد پیرمردی که هشتاد سال بود.

خالد گفت چند سال داری؟ جواب داد دویست و سی سال. پرسید چند سال است در این دیر زندگی می کنی؟ گفت شصت سال. سؤال کرد تاکنون کسی را دیده ای که او عیسی را

دیده باشد؟ گفت آری دو نفر را دیدم که هر دو عیسی را دیده بودند. پرسید آنها به تو چه گفتند؟

جواب داد: یکی از آن دو گفت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح و کلمه خدا است که به مریم القا نموده عیسی مخلوق است نه خالق، سخنش را پذیرفتم و تصدیق نمودم دیگری گفت: عیسی خدا است، اما او را تکذیب نمودم و لعنتش کردم. خالد گفت واقعاً تعجب است که دو نفر هر دو عیسی را دیده باشند و برخلاف هم سخن بگویند. راهب گفت آن یکی پیرو هوای نفس خویش گردید و اعمال زشت خویش را به اغوای شیطان نیک انگاشت اما دیگری پیرو حق شد، خداوند او را هدایت نمود.

پرسید انجیل خوانده ای؟ جواب داد آری، گفت تورات چگونه جواب داد چرا. گفت پس به موسی ایمان داری؟ جواب داد آری. خالد گفت مایل نیستی که مسلمان شوی و گواهی به رسالت حضرت محمد (ص) بدهی؟ گفت من به او قبل از تو ایمان آورده‌ام گرچه سخنش را نشنیده بودم و او را ندیده‌ام گفت پس تو اکنون ایمان به او می‌آوری و به دستوراتش؟ جواب داد چگونه ایمان نیاورم با اینکه نام او را در تورات و انجیل خوانده‌ام و موسی و عیسی به آمدنش بشارت داده‌اند. گفت پس چرا در این دیر سکونت اختیار کرده‌ای. گفت کجا بروم پیرمردی کهنسال و افتاده هستم دیگر عمری از من باقی نمانده که به مردم بییوندم. شنیده بودم شما می‌آئید انتظار آمدنتان را داشتیم که سلام نمایم و اعلام کنم که من پیرو ملت شمایم.

پرسید پیامبر شما چه شد؟ جواب داد از دنیا رفت. پرسید تو وصی او هستی؟ گفت نه ولی وصی او یکی از خویشاوندانش هست که از یاران و صحابه او بوده. پرسید تو را چه کسی به اینجا گسیل داشته آیا وصی او فرستاده؟ گفت نه خلیفه‌اش، روانه کرده گفت: آن خلیفه غیر وصی اوست؟ گفت وصی او زنده است جواب داد آری گفت چگونه چنین اتفاق افتاده؟ گفت مردم اجتماع نمودند و این شخص را انتخاب کردند که از خویشاوندانش نبود از صلحاء صحابه

او به شمار می‌رفت. گفت جریان تو از جریان آن دو مرد عجیب‌تر است که درباره عیسی به اختلاف عقیده داشتند شما هم خلاف پیامبر خود نمودید و کار همان مرد را انجام دادید.

خالد توجه به دوست پهلوی خود نموده، گفت: به خدا همین طور است ما پیروی هوای نفس خود را نمودیم، دیگری را به جای دیگری نشانیدیم، اگر اختلافی که بین من و علی در زمان پیامبر (ص) وجود داشت، نبود هیچ کس را بر او مقدم نمی‌داشتم.

مالک اشتر به نام مالک بن حارث که حضور داشت، گفت: چرا بین تو و علی اختلاف شد؟ جریان چه بوده؟ گفت: من با او در شجاعت، پیوسته مایل بودم برتری داشته باشم، او دارای سابقه زیاد در اسلام بود و با پیامبر (ص) خویشاوندی داشت که مرا آن امتیازها نبود بالاخره مرا به جانبداری از قریش وادار نمود و این اتفاق افتاد، ام‌سلمه همسر پیامبر (ص) مرا بر این کار سرزنش نمود ولی من نپذیرفتم.

آنگاه زو به دیرانی نموده، گفت: حرف خود را بزن و از مطالبی که می‌گفتی ادامه بده، گفت: می‌گویم، من دارای دینی بودم که تازه و جدید بود اما کهنه شد بطوری که در آن دین پایدار بر حق باقی نماند، مگر دو نفر یا سه نفر و دین شما نیز کهنه می‌شود بطوری که دو یا سه مرد در آن باقی نخواهند ماند. شما با مردن پیامبرتان یک درجه از اسلام را رها کردید، با از دنیا رفتن، وصیتان نیز یک درجه دیگر را از دست خواهید داد تا یک نفر باقی نماند که پیامبرتان را دیده باشد، چنان دین شما فرسوده شود که نماز و حج و جهاد و روزه شما فاسد گردد امانت و زکات از میان شما برود باقیمانده‌ای از دین خواهد بود میان شما تا کتابتان، خدایتان و از اهل بیت پیامبرتان میان شما باشد وقتی ایندو چیز از میان شما رفت دیگر بجز شهادتین چیزی برایتان باقی نمی‌ماند لا اله الا الله و محمداً رسول الله (ص). در چنین موقعی قیامت شما و دیگران به پا می‌خیزد و هنگام وعده فرامی‌رسد و قیامت بر شما ملت مسلمان بیا خواهد شد زیرا آخرین امت هستید، به شما دنیا تمام و رستاخیز شروع می‌شود.

خالد گفت: این مطالب را پیامبران به ما فرموده، اینک از عجیبترین چیزی که مشاهده کرده‌ای در این دیر از وقتی سکونت گزیده‌ای برای ما نقل کن. گفت بشمار عجایب و افراد

دیده‌ام خالد گفت: بعضی از آنها را برای ما بگو. گفت: بسیار خوب، من در دل شب از دیر خارج می‌شدم برای وضوگرفتن، کنار آبگیری که در دامنه این کوه است و مقداری آب نیز با خود بردی داشتیم و به دیر می‌بردم، در بین دو نماز مغرب و عشاء می‌رفتم و کنار آبگیر به استراحت می‌پرداختم یک شب کنار آبگیر بودم که مردی آمد و سلام کرد جوابش را دادم. گفت از اینجا گروهی که دارای گوسفند بودند رد نشدند و آنها را ندیدی؟ گفتم: نه. گفت: گروهی از اعراب به یک گله گوسفند برخوردند که غلام من آنها را می‌چرانید، غلام و گوسفندها را پیش انداخته و برده اند. گفتم تو کیستی؟ گفت من مردی از بنی اسرائیلم. پرسید دین تو چیست؟ گفتم تو چه دین داری؟ جواب داد من یهودی هستم. گفتم من هم نصرانی هستم و روی از او برگردانیدم.

گفت: شما خطا کرده‌اید و داخل این دین شده اید و راه درست را رها کرده‌اید، پیوسته با من بحث می‌کرد به او گفتم بیا دستهای خود را برداریم و تفریق کنیم هر کدام بر باطل بود از خدا بخواهیم آتشی فرود آید و او را فراگیرد. دست برداشتیم، اما هنوز دعای ما تمام نشده بود که دیدم آتش پیکر او را فراگرفته و از زمین شعله برمی‌خیزد. طولی نکشید که مردی آمد و سلام داد. جوابش را دادم. گفت: شخصی را با این نام و نشان مشاهده نکردی؟ گفتم چرا. جریان را برایش نقل کردم گفت دروغگو، تو برادر مرا کشته‌ای، او مسلمان بود شروع کرد به ناسزا گفتن من، با سنگ از او دفاع می‌کردم او هم به من و عیسی مسیح ناسزا می‌گفت و هرکس به دین عیسی بود در همین موقع دیدم او شروع به سوختن کرد. از همان آتش برادرش، پیکر او را نیز فراگرفت روی زمین افتاد، در همین موقع که از کار او در شگفت بودم، شخصی سومی آمد، سلام کرد جواب دادم. گفت دو نفر با این مشخصات ندیده‌ای؟ گفتم چرا ولی جریان را به او نگفتم که باز مثل برادرش به جنگ با من برخیزد. گفتم بیا تا آنها را به تو نشان دهم. او را آوردم پهلوی آن دو به زمین نگاه کرد که دود از آن برمی‌خاست گفت این چیست؟ جریان را برایش گفتم. گفت به خدا قسم اگر دو برادرم گواهی دهند به راستی تو، من بیرو تو خواهم شد و گرنه با تو به جنگ می‌پردازم.

فریاد برداشت دانیال! این شخص راست می‌گوید؟ گفت: آری ای هارون او را تصدیق کن. گفت: «اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمه الله و عبده و رسوله». گفتم خدای را سپاس که تو را هدایت نمود، گفت: من و تو در راه خدا برادر می‌شویم من دارای زن و فرزند و ثروتی هستم و گرنه با تو به سیاحت می‌پرداختم اما طاقت فراق آنها را ندارم، امید دارم خداوند به واسطه آنها به من در قیامت اجر و مزدی بدهد، شاید هم بروم آنها را بیاورم و نزدیک دیر تو ساکن شوم.

از پیش من رفت و چند شب فاصله شد و شبی آمد و فریاد زد. دیدم با زن و بچه و گوسفندهایش آمده در همین نزدیکی خیمه‌ای زد. پیوسته در دل‌های شب پیش او می‌رفتم و به ملاقاتش بهره‌مند بودم و واقعاً برادر خوبی برای من بود. یک شب گفت من در تورات چیزی را خوانده‌ام، وقتی بیان کرد دیدم صفات پیامبر شما محمد مصطفی است گفتم من مشخصات او را در تورات و انجیل دیده‌ام و ایمان به او آورده‌ام. به او انجیل آموختم و مشخصات پیامبر (ص) را در انجیل برایش خواندم ما هر دو به او ایمان آوردیم و دوستش داشتیم و آرزوی دیدارش را داشتیم.

مدتی به همین وضع زندگی کرد و بهترین شخص بود و با او انس داشتیم از مقامات او این بود که برای چرانیدن گوسفندان خود خارج می‌شد و در سرزمین خشک و بی‌علف، گوسفندهای خود را نگه می‌داشت ولی به زودی سرسبز و خرم می‌شد، وقتی باران می‌آمد گوسفندان خود را جمع می‌کرد، اطراف خیمه و گوسفندانش باران می‌آمد ولی به خیمه و گوسفندان او باران نمی‌رسید در تابستان هرجا می‌رفت بالای سرش ابری سایه می‌افکند خیلی با مقام و با شخصیت بود و بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت.

گفت بالاخره هنگام مرگش رسید، مرا خواست بالای سرش رفتم. پرسیدم چه شد که مریض شدی؟ گفت به یاد گناهی افتادم که در جوانی انجام داده بودم غش کردم بهوش آمدم باز به یاد گناه دیگری افتادم دو مرتبه بهوش شدم این غش‌ها موجب بیماری من شد نمی‌دانم حالم چگونه است، بعد گفت اگر محمد (ص) پیامبر رحمت را ملاقات کردی سلام

مرا به او برسان اگر او را ندیدی ولی به ملاقات وصیش نائل شدی باز سلام مرا برسان همین یک درخواست و تقاضا را از تو دارم. راهب گفت اینک من از جانب خود و دوستم از شما تقاضا دارم که به وصی حضرت محمد(ص) سلام برسائید.

سهل بن حنیف گفت: پس از بازگشت به مدینه علی علیه السلام را مشاهده کردم جریان راهب را گفتم و آنچه با خالد گفتگو کرده بود و سلامی که رسانید از طرف خود و دوستش. شنیدم مولا فرمود سلام من بر او و هر که مانند اوست و سلام بر تو، ای سهل بن حنیف و او را ناراحت ندیدم از یادآوری جریان خالد بن ولید و گفتارش در این مورد، با من چیزی نگفت جز اینکه فرمود یا سهل خداوند تبارک و تعالی پیامبر اسلام محمد مصطفی (ص) را برانگیخت، چیزی در زمین باقی نماند مگر اینکه ایمان به او آورد مگر شقاوتمندان جن و انس و تبهکاران آنها.

سهل گفت در دنیا چیزی خود را بر او برتر ندانست جز شقاوتمندان جن و انس و گنهکاران این دوطایفه. سهل گفت مدتی گذشت، من فراموش کردم جریان راهب را وقتی جریان زمامداری علی علیه السلام پیش آمد روزی در بازگشت از صفین به یک بیابان خشک رسیدیم که آب در آن وجود نداشت این مطلب را شکایت کردیم به مولی، به راه افتاد تا رسید به محلی که خود می دانست، فرمود اینجا را حفر کنید وقتی حفر نمودیم به یک سنگ سخت و بزرگی رسیدیم فرمود آن را از جای بکنید. هرچه سعی کردیم نتوانستیم از جای بکنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام تبسمی نمود از ناتوانی ما، جلو سنگ آمد و با هر دو دست آن را گرفت مثل یک توپ از جای کند ناگاه دیدیم زیر آن چشمه‌ای صاف است که از سفیدی به یک نقره صیقلی می نمود فرمود اینک بیاشامید و هرچه می خواهید آب بردارید بعد مرا آگاه کنید. سهل گفت آب آشامیدیم و برداشتیم بعد خدمت آنجناب رسیدیم، علی علیه السلام به جانب چشمه به راه افتاد بدون ردا و کفش، سنگ را با دست از جای برداشت و آن را گذاشت به دهان چشمه و با دست خاک بر روی آن ریخت همه این جریانها را آن راهب مشاهده می کرد نزدیک ما ایستاده بود و سخن ما را می شنید از دیر خود به زیر آمد و گفت: رهبر شما

کجا است؟ او را خدمت علی علیه السلام بردیم گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم که تو وصی محمد (ص) هستی قبلاً خدمت شما سلام رساندم و هم از طرف دوستم با یک سپاه در فلان تاریخ.

گفتم یا امیرالمؤمنین این همان راهبی است که خدمتتان عرض کردم که سلام او و دوستش را به شمار ساندم و جریان روزی که خالد از آنجا رد شده بود به یاد آورد. علی علیه السلام فرمود: از کجا فهمیدی من وصی پیامبر اسلام هستم. گفت پدرم به من اطلاع داد او هم به قدر من عمر کرده بود، او از پدرش و او از جدش نقل کرد از کسی که به همراه یوشع بن نون وصی موسی به جنگ آمده بود و چهل سال با ستمگران بعد از موسی جنگ کرد او نیز از همین محل گذشته بود و تشنه شده بودند شکایت به یوشع نمودند گفت: نزدیک شما چشمه آبی است که آدم آن را بیرون آورده. یوشع کنار محل چشمه آمد و سنگ را از روی آن برداشت آب آشامید و یارانش همه سیراب شدند بعد سنگ را به جای خود نهاد و به یاران گفت این سنگ را بر نمی‌دارد مگر پیامبر یا وصی پیامبر. چند نفر از یاران یوشع عقب ماندند و بعد از رفتن یوشع هرچه کوشیدند که جای چشمه را پیدا کنند نتوانستند، این دیر نیز به برکت همین چشمه ساخته شده، وقتی تو سنگ را از جای کندی فهمیدم وصی رسول خدا احمد (ص) هستی که من در جستجوی اویم من مایلیم در رکاب تو به پیکار پردازم.

سهل گفت: یک اسب به او داد با سلاح جنگی به همراه سپاه شد و از کسانی بود که در جنگ نهروان شهید شد. سهل گفت یاران علی علیه السلام از جریان راهب بسیار خوشحال شدند چند نفر عقب ماندند پس از رفتن علی علیه السلام، ولی هرچه از چشمه جستجو کردند پیدا نکردند بعد به لشکر پیوستند.

صعصعه بن صوحان گفت من آن راهب را مشاهده کردم موقعی که علی علیه السلام سنگ را از جای کند و مردم سیراب شدند و گفتار او را درباره علی شنیدم آن روز جریان خالد را با آن راهب برایم سهل بن خنیف نقل کرد.^۱

احتجاج علی علیه السلام با طیب یونانی و معجزاتی که از آنجناب آشکار شد.

از تفسیر امام عسکری صفحه ۶۷ و ۷۰ احتجاج طبرسی ۱۲۲-۱۲۵

حضرت عسکری علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود، مردی یونانی خدمت ایشان رسید که مدعی علم فلسفه و طب بود، گفت من داستان دوست تو را شنیده ام و گمان می کنم دیوانگی داشته آمده بودم برای معالجه اش اما حالا که آمده ام شنیده ام از دنیا رفته است، گفتند شما پسرعمو و دامادش هستی. در چهره شما نیز یک زرد رنگی مشاهده می کنم و با این دو ساق پای باریک خیال نمی کنم بتوانی خودرا روی آنها نگه داری.

معالجه صفرا و زردی را می کنم و دواي آنرا دارم ولی دو ساق پای باریک تو را نمی توانم فریه و قوی نمایم. باید در راه رفتن خیلی ملاحظه کنی و سنگینی را زیاد روی پاهای خود نیندازی مخصوصاً موقعی که چیزی روی شانه برمی داری و تا به سینه می چسبانی چون پاهایت نازک است امکان دارد بر اثر فشار سنگینی بشکند.

اینک دواي زردی تو را می دهم این دوا معالج زردی است و موجب ناراحتی و اثر بدی برایت نمی شود اما باید چهل روز از خوردن گوشت خودداری نمائی بعد زردیت از بین خواهد رفت.

علی علیه السلام فرمود تو تفع این دوا را برای زردی من ذکر کردی آیا چیزی سراغ داری که موجب افزایش زردی شود و به زردی زبان داشته باشد؟ گفت بلی یک دانه از این دوا در

^۱- به نقل از احتجاجات، ترجمه موسی خسروی، بحار الأنوار، علامه مجلسی، از صفحه ۵۰ الی ۶۶ جلد ۴.

این موقع اشاره به یک داروی دیگری کرد که اگر یک دانه آن را انسان بخورد و زردی داشته باشد بلافاصله خواهد مرد اما اگر زردی نداشته باشد چنان زردی در پیکرش پیدا می‌شود که آن روز خواهد مرد.

فرمود: ببینم آن داروی مضر را، مرد یونانی دوا را در اختیار علی علیه‌السلام نهاد فرمود این چقدر است گفت دو مثقال سم کشنده است، به اندازه یک حبه آن مردی را می‌کشد. دوا را گرفت و در دهان خود گذاشت و فرو برد. مختصری عرق کرد اما مرد یونانی شروع به لرزیدن کرد با خود می‌گفت اکنون مرا به جرم کشتن پسر ایطالب مؤاخذه خواهند کرد. کسی از من نمی‌پذیرد که جریان چه بوده و خودش این کار را کرده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نموده فرمود بنده خدا اکنون صحیح‌ترین مزاج را دارم آنچه مدعی بودی سم است مرا زیانی نرسانید اینک چشم خود را فروبند. همپنکه یونانی چشم بر هم گذاشت فرمود چشم خود را باز کن، چشم گشود و تماشای جمال علی علیه‌السلام را کرد که سفیدچهره شده و مایل به سرخی است از دیدن این وضع به لرزه افتاد. امام علیه‌السلام تبسمی نموده فرمود کو آن زردی که خیال می‌کردی در وجود من هست؟ یونانی گفت: به خدا قسم خیال می‌کنم تو آن شخص قبل نیستی قبلاً زردچهره بودی و اینک گلگونی.

علی علیه‌السلام فرمود: پس آن زردی که گمان داشتی به وسیله سمی که می‌گفتی کشنده است از میان رفت اما دو ساق پایم پاهای خود را دراز کرد و بالا زد گفت نشان می‌دهم به تو که طبت برخلاف طب خدا است با دست یک ستون چوبی بزرگ که سقف بالای سرش را نگه داشته بود گرفت بالای سقف دو اتاق قرار داشت یکی روی دیگری چنان پایه چوبین را به حرکت درآورد و بلند کرد که سقف بالا رفت با دو اتاقی که بر فراز آن بود.

مرد یونانی غش کرد امام علیه‌السلام فرمود آب روی او بریزید وقتی آب بر چهره اش پاشیدند بهوش آمد و می‌گفت تاکنون چنین چیزی ندیده بودم. علی علیه‌السلام فرمود این پیروی همین دو ساق باریک است و قدرت باربرداری آن برخلاف آنچه طب تو حکایت

می کرد. یونانی گفت آیا محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند تو بود؟ فرمود مگر علم من جز از علم اوست و عقلم مگر جز از عقل او و نیرویم از نیروی او؟!

طیبی تقفی خدمت او آمد که ماهرترین طبیب عرب بود گفت اگر جنون داری من معالجه می کنم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود می خواهی به تو دلیلی را نشان دهم که بدانی از طبیب بی نیازم و تو نیازمند طبیب منی؟ گفت چه نشانه ای؟ فرمود آن خوشه خرما را صدا می زنی در این موقع اشاره نمود به درخت خرما ی بلندی از ریشه کنده شد و زمین را شکافت تا در جلو آنجناب ایستاد. فرمود این نشانه تو را کافی است؟ گفت نه. فرمود چه می خواهی طبیب گفت به او دستور بده برگردد به همانجا که آمده و در جای اولی خود قرار بگیرد. امر کرد درخت به جای خود برگشت. طیب یونانی گفت این جریان که از حضرت محمد (ص) نقل می کنی برای من معلوم نیست من از خود شما چیزی کمتر از آن می خواهم من از شما فاصله می گیرم بگو بیایم. من نخواهم آمد اگر آمدم این خود نشانه ای است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این نشانه برای تو تنها دلیل خواهد بود زیرا تو می دانی که تصمیم داشته مخالفت کنی و من اختیار از دستت گرفته ام بدون اینکه بتوانی به من نزدیک شوی یا به کسی که دستور می دهم یا تو چنان کند و یا هرکس تصمیم بگیرد تو را مجبور نماید گرچه من به او نگفته باشم جز اینکه قدرت خدا این کار را کرده و تو را بی اختیار نموده. ممکن است تو خود قبول کنی اما دیگری می تواند بگوید که من با تو تبانی کرده بودیم اگر می خواهی دلیلی مشاهده کنی چیزی را بخواه که برای همه جهانیان دلیل باشد.

یونانی گفت اینک که اختیار انتخاب را به من می سپاری من مایلم اجزاء این درخت خرما را از هم بیاشی و بین آنها فاصله بیاندازی باز همه را برگردانی و مانند حالت اولی برگردد. فرمود صحیح است این دلیلی است برای همه حالا تو خود بپیک و پیغام رسان من باش به آن درخت خرما بگو وصی محمد (ص) به تو دستور می دهد که اجزاءات از هم پاشیده شود و متفرق گردد. یونانی جلو رفت و به او گفت از هم پاشید و گسیخته گشت و تکه تکه شد بطوریکه اثری از آن باقی نماند گوئی در این محل درخت خرمائی وجود نداشته. بندبند مرد

یونانی به لرزه درآمده گفت درخواست اول مرا عمل کردی اینک درخواست دوم را نیز به جای آور. امر کن به درخت که برگردد مانند اول.

فرمود: تو خود پیک من باش و به اجزاء درخت خرما بگو وصی محمد (ص) امر می کند به هم پیوندی و مانند اول در جای خود قرار گیری. مرد یونانی صدای خود را بلند کرد. غباری به آسمان بلند شد مانند گرد و شروع به پیوستن کرد تا به صورت شاخ و برگ و ریشه و برگهای دراز خوشه‌ها درآمد و به یکدیگر پیوست و برافراشته شد و در جای خود قرار گرفت و تنه آن این بار را بر خود گرفت روی ساق درخت شاخه و روی شاخه‌ها برگ و در فواصل معینی خوشه خرما قرار گرفت اما خوشه خالی از خرما بود چون موقع خرما نبود نه هنگام خرمای رسیده و نه خرمای رنگ گرفته و نه خرمای نارس.

مرد یونانی گفت حالا مایلم خوشه‌ها دارای خرما شود و از حالت سبزی زرد شوند و بعد قرمز و بعد به حالت رطب و رسیده درآید تا بتوان خورد و به من و کسانی که اینجا حضور دارند بخورانی. فرمود تو از طرف من برو به او بگو که چنین شود. یونانی فرمان مولا را اجرا کرد درخت پر از خرما شد و بعد سبز شد و پس از آن زرد و بالاخره قرمز گردید و تروتازه شد که خوشه‌ها از سنگینی آویزان گردید.

یونانی گفت تقاضای دیگرم اینست که شاخه‌های خرما پائین بیاید که دست من به آنها برسد یا دست من بلند شود که بتواند خرما از درخت بچیند و از همه بهتر اینکه یکی از خوشه‌ها فرود آید پهلوئی من و دستم دراز شود که به خوشه دیگر در درخت برسد.

فرمود دستی که مایلی به خرما برسد دراز کن و بگو «یا مقرب البعید قرب یدی منها» و بگیر آن خوشه دیگر را که مایلی برایت پائین بیاید و بگو «یا مستهل العسیر سهل لی تناول ما یبعد عنی منها» این کار را کرد دست راستش بلند شد و به خرما رسید خوشه‌های دیگر پائین آمد روی زمین، اما ساقه خوشه بلند و دراز شد تا به زمین برسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت اگر تو از این خرماها بخوری و ایمان نیاوری به کسی که این عجائب را برایت آشکار نمود، به زودی خداوند گرفتار عقابت می کند تا عبرتی برای

خرمندان و جُهال باشی. یونانی گفت اگر من بعد از اینهمه مشاهدات کافر شوم دیگر خیلی عناد و لجاجت بازی کرده‌ام و خویشتن را دچار هلاک نموده‌ام. گواهی می‌دهم که تو از بندگان خاص خدا و آنچه نقل کردی راست و درست بود اینک هر دستوری به من بدهی انجام می‌دهم.

فرمود: اقرار به وحدانیت خدا بی‌اور و گواهی به جود و حکمت او بنما و او را منزله از کارهای بی‌هوده و فساد و ستم به زن و مرد بدان و شهادت به رسالت حضرت محمد (ص) و وصایت من بده و گواهی بده به اینکه علی همان کسی که این عجائب را به تو نشان داد و بهره‌مند از معجزات نمود بهترین خلق خدا پس از محمد مصطفی است و از همه شایسته‌تر به مقام و سزاوارتر به اداره احکام و شرایع مذهبی است. بدان دوستان او دوستان خدا و دشمنانش، دشمنان خدایتند و بدان که مؤمنانی که مکلف به همین دستوراتی که به تو آموختم هستند آنها بهترین افراد امت محمد (ص) و برگزیده از شیعیان علی علیه السلام هستند.

دستور می‌دهم از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته از نعمتهایش کمک کنی به برادران هم عقیده خود و جلو فقر و فاقه آنها را بگیری و از ناتوانی و نیازمندی، آنها را رهائی بخشی هر کس در ایمان با تو مساوی بود در مال به جان از او دریغ نداری و هر که برتر از تو بود در ایمان او را بر خود مقدم داری از مال تا خداوند ببیند که دین او در نظر مقدم بر مال است و دوستانش را تو از زن و فرزند خود بیشتر گرامی می‌داری. به تو سفارش می‌کنم آنچه از اسرار ما آموختی نگه بداری برای کسانی که به عناد و لجاجت بازی برخورد می‌کنند افشا و آشکار نکنی و با تو از در ناسزا و لعنت و ضرب و جرح برمی‌آیند. اسرار ما را در مقابل کسانی که جاهل به حال ما هستند افشا نکن که دوستان ما را مورد اعتراض نادانان قرار می‌دهی، تقیه را در دین حفظ کن خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: « لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ

المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء إلا أن تتقوا منهم تقاة »

به تو اجازه می‌دهم دشمنان ما را در مواردی که مجبور شدی بر ما مقدم بداری و در صورتی که بر جان ترسیدی از ما تبری بجو، نماز واجب را ترک کن، در صورتی که گرفتار

ناراحتیها و بیماریهایی شوی (که امکان نماز نبود) زیرا دشمنان ما را که بر ما مقدم داری سودی به ایشان نمی‌بخشد و ضرری برای ما ندارد و اظهار برائت از ما در هنگام تقیه اشکالی برای ما ندارد و موجب نقص ما نیست در صورتی که با زبان یک ساعت از ما بیزار می‌جویی ولی در دل ما را دوست بداری تا جان خود و مال خویش و موقعیت خود را حفظ کنی و موجب حفظ جان دوستان و برادران و خواهران دینی خود شوی سالهای سال تا بالاخره این ناراحتی‌ها برطرف شود و این عقده‌ها حل گردد بهتر است از اینکه خویشتن را دچار هلاک کنی و از عمل به دین بازمائی و برخلاف مصلحت برادران دینی خود عمل کنی، مبادا ترک کنی این تقیه را که خون خود و برادران خویش را ریخته‌ای و نعمت خود و آنها را به باد داده‌ای و آنها را در چنگ دشمنان خوار کرده‌ای، به تو دستور می‌دهم آنها را احترام کن اگر سفارش مرا عمل نکنی ضرر تو برای خود و برادرانت بیشتر خواهد بود از ضرر ناصبی و کافر به ما.

سؤالهای شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه

عیون اخبار الرضا ۱۳۳-۱۳۷ و علل الشرایع ۱۹۷-۱۹۹

حضرت رضا علیه السلام از آباء گرام خود از حسین بن علی نقل کرد که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین من چند سؤال از تو دارم. فرمود پیرس. اما برای قهמידن نه برای لجاجت بازی، مردم چشم به آن مرد دوختند.

گفت بفرمائید؛ اولین چیزی که خداوند تبارک و تعالی آفریده چیست؟ فرمود نور. گفت آسمانها را از چه آفرید؟ فرمود از بخار آب. سؤال کرد زمین را از چه آفرید؟ فرمود از کف آب. پرسید کوهها را از چه آفرید؟ فرمود از امواج. گفت چرا به مکه ام‌القری گفته‌اند؟ فرمود چون زمین از زیر آن گسترده شد.

پرسید: آسمان دنیا از چیست؟ فرمود: از موجی مکفوف. پرسید طول خورشید و ماه و عرض آنها چقدر است؟ فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. پرسید: طول ستارگان و عرض آن چقدر است؟ فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. از رنگهای آسمان هفتگانه و اسم آنها پرسید. فرمود: آسمان دنیا رفیع و از آب و گاز است. نام آسمان دوم قیدرا و به رنگ مس است. آسمان سوم اسمش ماروم و به رنگ برنج زرد است. آسمان چهارم ارفلون نام دارد و به رنگ نقره است. آسمان پنجم هیلون نام دارد به رنگ طلا است. آسمان ششم عروس نام دارد و به رنگ یاقوت سبز است. آسمان هفتم را عجمار می گویند و مانند دره سفید است.

سؤال کرد: از گاو، چرا سر به زیر انداخته و سر بر نمی دارد. گفت: از حیاء نسبت به خدای بزرگ از وقتی قوم موسی گوساله پرست شدند او سر به زیر انداخته است.

از جزر و مد پرسید که چیست؟ فرمود: فرشته موکل دریاها است به نام رومان وقتی قدم های خود را در دریا بگذارد بالا می آید وقتی پای بیرون آورد فرو می رود.

از اسم ابوالجن پرسید، فرمود: شومان و هم اوست که از شعله آتش آفریده شد. پرسید آیا خداوند پیامبری برای جنیان فرستاده؟ فرمود آری پیامبری به نام یوسف برای آنها فرستاد یوسف آنها را دعوت به حق نمود اما او را کشتند.

از نام ابلیس پرسید که در آسمان چه بود؟ فرمود: اسمش حارث بود. پرسید چرا آدم را آدم نامیده اند؟

فرمود: چون از ادیم زمین و صفحه روی زمین آفریده شد. پرسید: چرا ارث پسر دو برابر دختر است. فرمود: به واسطه خوشه گندم بود که سه دانه داشت حوا اول یک دانه آن را خورد و به آدم دو دانه داد بهمین جهت مرد دو برابر زن ارث می برد.

پرسید: کدامیک از پیامبران ختنه شده بدنیا آمدند؟ فرمود: آدم، شیث، ادريس، نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین. پرسید: عمر آدم چقدر بود؟ فرمود نهصد و سی سال. پرسید: چه کسی اولین شعر را گفت؟

جواب داد آدم. گفت: چه شعری سرود؟ فرمود: وقتی به زمین فرود آمد از آسمان و گستردگی زمین و هوای آن را که مشاهده نمود و قایل برادرش هابیل را کشت آدم علیه السلام گفت:

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض منبر قسیح

تغیر کل ذی لون و طعم و قل بشاشه الوجه الملیح

شیطان در جوابش گفت:

تسخ عن البلاد و ساکنیها فقی الفردوس حناق یک الفسیح

و کنت بها و زوجک فی قرار و قلبک من اذی الدنیا و مریح

السی ان فاتک الثمن الربیع الکی ان فاتک من کیدی و مگری

فلولا رحمۃ الجبار اضعی بکفک من جنان الخلد ریح

پرسید: آدم چند مرتبه حج بجا آورد؟ فرمود: هفتاد حج پیاده رفت. اولین حجی که بجا آورد با او بوم بود و جای آب را به او نشان می داد. از بهشت آمده بود از خوردن گوشت بوم و چلچله. پرسید: چرا چلچله روی زمین راه نمی رود؟ گفت چون او در بیت المقدس چهل سال طواف می کرد و بر آدم می گریست و با او پیوسته به گریه اشتغال داشت بهمین جهت ساکن خانه ها شد با او نه آیه از قرآن است. از آن آیاتی که آدم در بهشت قرائت می کرد سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از آیات سبحان الذی اسری و آنها این است «اذا قرأت القرآن» و سه آیه از یس «وجعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً»

۱- ترجمه شعر آدم: شهرها تغییر پیدا کرده و مردم آن روی زمین غبار آلود و زشت است هر رنگ و طعمی برگشته چهره نمکین و خندان کم است.

شیطان گفت: از این سرزمین و مردم آن کناره بگیر. بهشت فردوس که جانی وسیع بود برایت تنگنایی شد. با همسرت آسوده بودی در آنجا و دلت از ناراحتی دنیا آسوده بود اما از جنگ مکر و حيله من نتوانستی برهی تا آن بهاری پر ارزش را از دست دادی. اگر لطف خدا نبود از بهشت برین بادی برایت می ماند.

زمین از باران و ماده از تر و چشم از نظر و عالم از علم. گفت: اولین کسی که دینار و درهم را سکه زد که بود؟ فرمود: نمرود بن کنعان بعد از نوح.

پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فرمود: ابلیس که اجازه داد با او وطنی کنند. از صدای کبوتر راعبیه پرسید فرمود او نفرین می کند به کسانی که مشغول رقص و آواز و تار و طنبورند. از کنیه براق پرسید. فرمود: او را اباهزال می گفتند. گفت چرا تبع را تبع گفته اند؟ فرمود او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه. هر وقت نامه ای می نوشت آغاز نام را بسم الله الذی خلق صباحاً و ریحاً قرار می داد.

پادشاه گفت: وقتی نامه می نویسی ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس. گفت جز به نام پروردگرم آغاز نمی کنم بعد هرچه مایلی بگو، بنویسم. خداوند سپاس عقیده او را گذاشت و پادشاه او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه، سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند بهمین جهت تبع نام گرفت.

پرسید: چرا بز دم کوتاه دارد (بعضی از نسخه ها دم او برافراشته است) و عورت و نشیمنگاهش مکشوف است؟ فرمود: چون بز با نوح مخالفت کرد وقتی او را داخل کشتی نمود و به زور او را انداخت دمش کنده شد اما گوسفند روی نشیمنگاهش پوشیده است چون خودش وارد کشتی شد نوح دستی بر پشت او کشید و دمش روی را نهایش را گرفت.

از سخن بهشتیان سؤال کرد. فرمود: اهل بهشت به عربی صحبت می کنند. از جهنمیان پرسید. فرمود: به زبان مجوسیان. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خواب چهار قسم است: ۱- پیامبران به پشت می خوابند چشمهایشان در خواب نیست انتظار وحی را می کشند. ۲- مؤمن به دست راست می خوابد روی به قبله. ۳- پادشاهان و ابناء آنها بظرف چپ می خوابند تا غذایی که خورده اند گوارا شود. ۴- شیطان و برادرانش و هر دیوانه و بیماری به رو می خوابد.

بعد دیگری از جای حرکت کرد و گفت: مرا از روزی چهارشنبه مطلع کن و اینکه فال بد می زنیم و آن روز برای ما سنگینی می آید کدام چهارشنبه است؟ فرمود: چهارشنبه آخر ماه

است. در آن روز چهارشنبه قایل برادرش هابیل را کشت و ابراهیم را در آتش افکندند و روز چهارشنبه او را در منجنیق قرار دادند. روز چهارشنبه فرعون را خدا غرق کرد. روز چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو کرد. در چهارشنبه خداوند باد سهمگین بر قوم عاد فرستاد. روز چهارشنبه آنها مانند شب تار سیاه شدند.

روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد. روز چهارشنبه فرعون از پی موسی رفت تا او را بکشد. روز چهارشنبه سقف بر آنها فرود آمد. روز چهارشنبه فرعون دستور داد بچه‌ها را بکشند. روز چهارشنبه بیت المقدس را خراب کرد. روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود را آتش زد در استخر فارس. روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد. روز چهارشنبه اولین عذاب بر قوم فرعون سایه افکند. روز چهارشنبه خداوند قارون را به زمین فرو برد. روز چهارشنبه ایوب مبتلا به از بین رفتن مال و فرزند خود شد. روز چهارشنبه یوسف داخل زندان شد. روز چهارشنبه خداوند فرمود «انا دمرناهم و قومهم اجمعین». روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنها را فراگرفت. در چهارشنبه ناقة صالح را پی کردند. روز چهارشنبه سنگی چون سجیل بر آنها بارید. روز چهارشنبه صورت پیامبر (ص) شکافته شد و دندانش شکست. روز چهارشنبه قوم عمالقه تابوت را گرفتند.

از ایام هفته سؤال کرد که چه کارها در آن جایز است. فرمود روز شنبه روز مکر و خدعه است. روز یکشنبه روز کاشت درخت و ساختمان است. روز دوشنبه روز سفر و جستجو است. روز سه شنبه روز جنگ و خون. روز چهارشنبه روز شوم است که مردم فال بد می زنند. روز پنجشنبه روز دخول بر امراء و قضای حوائج است. روز جمعه روز خواستگاری و نکاح است.

احتجاج امام حسن و امام حسین علیهم السلام

احتجاج طبرسی صفحه ۱۲۱.

اصبح گفتم این کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: کیست که شب و روز بینا است و کیست شب و روز کور است و کیست که شب بینا است و روز کور و کیست که شب کور است و روز بینا؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود: وای بر تو سؤالی بکن که بدردت بخورد نه سؤالی که تو را به کار نیاید. شخصی که شب و روز بینا است آن کسی است که ایمان به پیامبران و اوصیای آنها آورده و به کتابهای آنها و ایمان به خدا و پیامبر ما محمد مصطفی (ص) آورده و اقرار به ولایت من دارد که شب و روز بینا است.

اما شخصی که شب و روز کور است منکر انبیاء پیشین و کتاب های آنها است و پیامبر ما را نیز درک کرده و ایمان نیاورده و اقرار به ولایت من ندارد پس منکر خدا و پیامبر اوست شب و روزش کور است.

اما کسی که شب بینا و روز کور است شخصی است که ایمان به انبیاء گذشته و کتب آسمانی آنها دارد ولی به پیامبر ما ایمان نیاورده و منکر ولایت من است و انکار حق مرا می کند او شب بینا است و روز کور.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا بکشد پسر هندی چگرخوار را چقدر گمراه و کور است و کسانی که اطرافش را گرفته اند. کنیزی را آزاد کرده بود یاد نداشت چگونه با او ازدواج نماید. خداوند بین من و این امت حکومت کند. پیوند مرا با پیامبر (ص) مراعات نکردند و سابقه ام را در اسلام و شهادتی که متحمل شدم برای پایداری دین در نظر نگرفتند، حقم را ندادند و مقام عظیم مرا کوچک انگاشتند و با یکدیگر در راه پیکار با من همدستان شدند.

فرمود: بروید حسن و حسین علیه السلام و محمد بن حنیفه را بیاورید. آنها را حاضر کردند. فرمود: شامی! ایندو فرزندان پیامبرند اما این فرزند من است. از هر کدام مایلی بپرس. اشاره کرد از همین آقا که مویهای پریش دست دارد بپرس. به امام حسن علیه السلام اشاره نمود

که کم سن بود، امام مجتبی علیه السلام فرمود: هر سوآلی داری بکن، شامی گفت: فاصله بین حق و باطل چقدر است و بین آسمان و زمین و بین مشرق و مغرب؟ قوس و قزح چیست؟ محلی که ارواح مشرکین در آنجا منزل دارند چیست و محلی که ارواح مؤمنین آنجا مسکن گزیدند کدام؟ مؤنث چیست و آن ده چیز که هر کدام از دیگری سخت ترند کدام است؟

امام مجتبی علیه السلام فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، هرچه با چشم دیدی حق است با اینکه با گوش باطل بسیاری را شنیده‌ای. شامی گفت: صحیح است، فرمود: بین آسمان و زمین به اندازه دعای مظلوم فاصله است و به اندازه دید چشم، هر کس جز این گفت او را تکذیب کن. گفت راست می‌گوئید، فرمود: بین مشرق و مغرب به اندازه یک روز راه خورشید است که او را مشاهده می‌کنی از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غروب. شامی گفت صحیح است، پرسید: قوس و قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است، این قوس الله است و علامت فراوانی و امان برای اهل زمین از غرق است.

اما چشمه‌ای که در آنجا ارواح مشرکین جا دارند برهوت است و محلی که ارواح مؤمنین جای دارند سلمی نام دارد، مؤنث کسی که معلوم نیست مرد است یا زن، باید انتظار کشید، اگر محتمل شد مرد است و اگر زن باشد حیض می‌شود و سینه‌هایش برمی‌آید و گرنه او را می‌گویند ادرار کن به دیوار، اگر ادرارش به دیوار خورد، مرد است اما اگر ریخت چنانچه ادرار شتر می‌ریزد او زن است. اما آن ده چیز که یکی از دیگری سخت‌تر است عبارت است از سنگ که سخت‌ترین چیز است، که خدا آفریده، از سنگ، سخت‌تر آهن است که سنگ را قطع می‌کند، از آهن سخت‌تر آتشی است که آهن را آب می‌کند و از آتش سخت‌تر آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر ابر است که حاصل آب است و از ابر سخت‌تر باد است که ابر را حمل می‌کند و از باد سخت‌تر فرشته‌ای است که آن باد را می‌فرستد و از او

سخت تر ملک الموت است که آن فرشته را می میراند و شدیدتر از ملک الموت، مرگ است که ملک الموت را می میراند و شدیدتر از مرگ، امر خدای جهانیان است که مرگ را می میراند. شامی گفت: گواهی می دهم که تو پسر پیامبری و اینکه علی علیه السلام شایسته تر به مقام خلافت است تا معاویه. این جوابها را نوشت و برای معاویه برد. معاویه برای پادشاه روم فرستاد. پادشاه روم برایش نوشت با سخن خود با من صحبت نکردی و جوابی دادی که جواب تو نبود. به حضرت مسیح سوگند این جواب مال تو نیست این نیست مگر از معدن نبوت و محل رسالت، اما گر تو یک درهمی از من بخواهی نمی دهم.

در تفسیر قمی صفحه ۵۹۵-۵۹۹.

حضرت صادق علیه السلام از آباء گرامی خود نقل کرد: وقتی جریان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه به پادشاه روم رسید که دو نفر بر سر ملک با یکدیگر به جنگ پرداخته اند پرسید: از کجا خارج شده اند؟ گفتند: یکی از کوفه و دیگری از شام. پادشاه به وزراء خود گفت: بگردید ببینید می توانید از تجار عرب کسی را بیابید که آنها را برای من توصیف نماید. دو نفر تاجر شامی برای او آوردند و دو نفر از تجار مکه. از اینها امتیازات آن دو را پرسید. قیافه های آنها را توضیح دادند به خزینه دار خود گفت لیست ها را بیاورید. آنها را آوردند. نگاه کرد. گفت: مردی که در شام قیام کرده، گمراه است و آنکس که در کوفه قیام نموده، هادی است.

برای معاویه نوشت که داناترین افراد خانواده خود را برایم بفرست و برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نوشت که داناترین افراد خانواده خود را بفرست تا از این دو فرستاده، سوالاتی را بشنوم و در انجیل نگاه کنم و بگویم کدامیک شایسته این مقام هستید و بر سلطنت خود بیم داشت. معاویه فرزندش یزید را فرستاد علی علیه السلام نیز فرزند خود امام حسن مجتبی را. یزید که وارد شد دست پادشاه روم را بوسید و بعد سر او را. امام حسن علیه السلام که وارد شد فرمود: خدا را شکر که یهودی و نصرانی و مجوس و خورشیدپرست و ماه پرست و بت پرست و گاوپرستم قرار نداد مرا پیرو دین حنیف مسلمانم کرد و از مشرکینم قرار نداد، بزرگ خداوند جهانیان، پروردگار عرش عظیم و الحمدالله رب العالمین، بعد نشست و چشم بالا نکرد.

وقتی پادشاهان روم آن دو را مشاهده کرد هر دو را بیرون فرستاد و از هم جدا کرد. ابتدا یزید را به حضور پذیرفت. از خزائن خود سیصد و سیزده صندوق خارج کرد که در آن تمثال انبیاء وجودداشت و آن تمثال‌ها را زینت کرده بودند به آرایش هر پیامبر مرسلی.

یکی از آن تمثال‌ها را به یزید نشان داد. یزید نشناخت. یکی یکی نشان داد. هیچکدام را نشناخت و جوابی نداد. بعد از ارزاق خلائق و ارواح مؤمنین که کجا جمع می‌شوند، پرسید و از ارواح کفار که کجایند بعد از مرگ سؤال کرد، هیچکدام را نمی‌دانست.

بعد امام حسن علیه السلام را خواست. گفت ابتدا یزید بن معاویه را خواستم تا او بفهمد که تو چیزهایی را که او نمی‌داند، می‌دانی چیزهایی را که پدرت می‌داند پدر او نمی‌داند، برای من، پدر تو و او را توصیف نموده‌اند در انجیل نگاه کردم، دیدم محمد (ص) است و وزیر او علی است و در اوصیا که نگاه کردم دیدم پدرت وصی است.

فرمود: هرچه مایلی از انجیل از من بپرس و آنچه در تورات و قرآن است تا برایت بازگو کنم، انشاءالله. پادشاه تمثال‌ها را خواست. اولین تمثال بصورت ماه بود. امام حسن فرمود این صفت آدم ابوالبشر است. بعد تمثالی بصورت خورشید فرمود این صفت حوا، مادر بشر است. تمثال دیگری نشان داد بصورت زیبایی، فرمود: این صفت شیث پسر آدم است، اولین کسی که مبعوث شده و سنش به هزار و چهل سال رسیده. باز تمثال دیگری؛ فرمود: این صفت نوح است، صاحب کشتی که عمرش هزار و چهارصد سال بود، در میان مردم تهصد و پنجاه سال دیگر، درنگ کرد.

بعد تمثال دیگری نشان داد و فرمود: این صفت ابراهیم است که شانه پهن دارد و چهره گشاده. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت اسرائیل همان یعقوب است. بعد تمثال دیگری فرمود این صفت اسماعیل است. باز تمثال دیگری فرمود یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. بعد تمثال دیگری، گفت: این صفت، موسی بن عمران که عمرش دویست و چهل سال بود و بین او و ابراهیم پانصد سال فاصله شد. بعد تمثال دیگری نشان داد. فرمود: این صفت داود صاحب جنگ است. بعد تمثال دیگری نشان داد. فرمود: این صفت

شعیب است. بعد زکریا و بعد یحیی و پس از آن عیسی بن مریم روح الله و کلمه الله که عمرش در دنیا سی و سه سال بود. پس او را به آسمان بلند نمود و به زمین خواهد آمد در دمشق، هم او، دجال را می کشد.

باز یک یک نشان می داد و نام هر کدام را بیان می کرد بعد اوصیاء و وزراء را نشان داد. نام یکایک آنها را بیان کرد پس تمثالهایی به نشانه پادشاهان نشان داد. امام حسن علیه السلام فرمود: نشانه های اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن نیست شاید اینها نشانه پادشاهان باشند.

پادشاه روم گفت گواهی می دهم که شما خانواده محمد (ص) دارای علم اولین و آخرین هستید و دارای علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی. سپس تمثال دیگری به او نشان داد. چهره این تمثال می درخشید. همینکه چشم امام حسن علیه السلام به او افتاد گریه شدیدی کرد. پادشاه پرسید: چرا گریه می کنی؟ فرمود: این صفت جدم محمد (ص) است که محاسن انبوه داشت و شانه پهن و گردنی بلند و پیشانی گشاده و دماغ باریک و دندانهای باز خوش صورت و مویهای پیچیده و مجعد و خوش بو و خوش صحبت، فصیح، که امر به معروف و نهی از منکر می کرد و عمرش به شصت و سه سال رسید. چیزی بعد از خود به جای نگذاشت مگر انگشتری که بر آن نقش بود، لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بدست راست می کرد و شمشیرش ذوالفقار و عصایش و جبهای پشمینه و کسائی^۱ پشمینه که به کمر می بست، نه او را تکه کرده بود و نه دوخته بود تا از این جهان به لقاء الله پیوست.

پادشاه گفت: ما در انجیل می یابیم که دارای ملکی بود که به دو نواده اش می رسید، آیا چنین چیزی وجود داشت؟ فرمود: صحیح است. پرسید: آیا برای شما باقی مانده؟ فرمود: نه.

^۱ - کساء به معنی لباس است.

پادشاه گفت: این اولین فتنه این امت است بر مردم و بر قدرت پیامبر و اصحاب ذریه خودش که از آنها قائم به حق است امر به معروف و ناهی از منکر.

بعد پادشاه پرسید: از هفت چیز که خداوند آفرید و در رحمی قرار نداشته اند، امام حسن (ع) فرمود: آدم بعد حوا، سپس قوچ ابراهیم، بعد ناقه صالح، سپس ابلیس ملعون، بعد مار و پس از آن کلاغی که در قرآن نام برده شده سپس از ارزاق خلائق پرسید. فرمود: ارزاق خلائق در آسمان چهارم است که به اندازه نازل می شود و با مقدار معینی بسط و گسترش می یابد، آنگاه از ارواح مؤمنین پرسید که بعد از مرگ کجایتند؟ فرمود: در صخره بیت المقدس جمع می شوند در هر شب جمعه و آن عرش کوچک خدا است. از آنجا خدا زمین را گسترده و به سوی آن می پیچد و از همانجا محشر است و از آنجا خدای عزیز استیلا بر آسمان جست و همچنین ملائکه.

بعد از ارواح کفار پرسید که در کجا جمع می شوند؟

فرمود: در سرزمین خضرموت پشت شهر یمن سپس خداوند آتشی از مشرق و آتشی از مغرب می فرستد و دو باد شدید می وزد و مردم محشور می شوند کنار صخره بیت المقدس هر که مستوجب بهشت باشد وارد بهشت می شود و هر که مستوجب آتش باشد داخل آن می شود «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر».

وقتی امام حسن علیه السلام تمثالها را برای او توجیه کرد و سوالاتش را جواب داد، پادشاه روم نگاهی به یزیدبن معاویه نمود و گفت: فهمیدی که چنین اطلاعاتی را جز نبی مرسل یا وصی همکار او که خداوند به او امتیاز کمک به پیامبرش را داده یا عترت پیامبر، کس دیگری نمی داند. دشمنان آنها دلهاشان در زیر پرده جهل تاریک شده دنیا را بر آخرت و هوای نفس را بر دین خود اختیار کرده اند و از ستمکارانند. یزید سکوت کرد و سر به زیر انداخت با شرمساری.

پادشاه بسیار احترام به امام حسن علیه السلام کرد و جایزه گرانی تقدیم داشت. گفت از خدا بخواه بمن تشرف به دین شما را عنایت کند شیرینی سلطنت بین من و این عمل فاصله

شده. گمانم یک بدبختی مهلک و عذاب دردناکی باشد. یزید برگشت پیش معاویه، پادشاه روم، طی نامه‌ای برای او نوشت: آنکس که خداوند به او علم ارزانی داشته و حکم به تورات و انجیل و زبور و فرقان می‌نماید شایسته خلافت است و برای علی بن ابیطالب علیه السلام نوشت: حق با توست و خلافت از آن تو. خاندان پیامبر شما و فرزندان هستید، با کسی که به جنگ پرداخته‌ای، ادامه بده که خداوند او را بدست تو عذاب خواهد کرد و بعد دچار آتش جهنم برای ابد خواهد شد. زیرا کسی که با تو پیکار کند در انجیل یافته‌ام که لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و بر او باد لعنت اهل آسمانها و زمینها.

مناظرات امام علی بن الحسین علیهما السلام

احتجاج طبرسی صفحه ۱۷۱.

ابوحمزه ثمالی گفت یکی از قاضی‌های کوفه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید. گفت: فدایت شوم مرا از تفسیر این آیه مطلع فرما «وجعلنا بینه و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین».

فرمود: مردم عراق در مورد آیه چه اظهارنظر می‌کنند؟ گفت آنها می‌گویند منظور مکه است فرمود: آیا دزدی در جایی بیشتر از مکه دیده‌ای؟ (یعنی پس چگونه است فرمود: منظور از این قریه‌ها رجال و مردانی هستند (نه سرزمین) گفت: براین مطلب چه دلیلی از قرآن دارید فرمود: مگر این آیه را نشنیده‌ای؟ «و کاین من قرية عتت عن امر ربها و رسله» و آیه دیگر «تلك القرى الهکناهم» و آیه دیگر «اسئل القرية التي کنا فیها و العیر التي اقبلنا فیها» از ده و قریه می‌پرستند یا از اهل آن از مردم و قافله می‌پرستند چند آیه دیگر نیز در همین معنی تلاوت فرمود. عرض کرد آقا فدایت شوم آن مردان کیانند؟

کنز کراچی صفحه ۱۶۷.

شعبی گفت در واسط بودم در روز عید قربان به نماز عید رفتم با حجاج، خطبه بلیغی ایراد کرد. پس از تمام کردن خطبه، فرستاده حجاج پیش من آمده، که حجاج تو را می‌خواهد. پیش او رفتم دیدم نشستہ نیم‌خیز گفت: شعبی امروز روز قربان است من می‌خواهم یک نفر از اهالی عراق را قربانی کنم خواستم تو حرف‌های او را بشنوی تا بدانی در چنین کاری نسبت به او اشتباه نکرده‌ام.

گفتم امیر اگر صلاح می‌دانی به سنت پیامبر رفتار کنی و قربانی خود را طبق دستور آنجناب بنمائی و صرف‌نظر از آنچه تصمیم داری انجام دهی بنمائی در این روز بزرگ. گفت: اگر تو سخن آن مرد را بشنوی، خواهی فهمید، کار من صحیح است به واسطه تهمت‌هایی که به خدا و پیامبر (ص) می‌زند و شبهه در دین ایجاد می‌کند. گفتمک اگر ممکن است مرا از این کار معاف فرمائید. گفت: امکان ندارد و دستور داد سفره‌ای چرمین گسترده و جلاد حاضر شد. گفت: پیرمرد را بیاورید. وقتی آوردند، دیدم یحیی بن یعمر است، خیلی غمگین شدم و با خود گفتیم یحیی چه می‌گوید که موجب قتلش شود.

حجاج روی به جانب او کرده، گفت: تو خود را رهبر عراقیان می‌دانی؟ گفت: نه، من یکی از فقهای عراقم. گفت: از کدام فقه تو استدلال می‌کنی حسن و حسین از ذریه رسول الله (ص) هستند؟ گفت: من گمانم این نیست بلکه عقیده واقعی دارم به آن. گفت: به چه دلیل می‌گوئی؟ جواب داد: به دلیل قرآن. حجاج رو به جانب من نموده، گفت: گوش کن چه می‌گویند؟ آیا تو دلیلی در قرآن می‌یابی دلالت کند بر اینکه حسن و حسین علیهما السلام از ذریه رسول الله (ص) هستند. شروع به فکر کردم. چیزی به نظرم نیامد. حجاج نیز در اندیشه شد و بعد به او گفت شاید منظور ت، این آیه است: «فَنَحْجُكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَتَسَاءَلْنَا وَنَسْأَلُكُمْ وَنُفَسِّنَا وَنُفَسِّسْكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى

الکاذبین»^۱ و اینکه پیامبر اکرم (ص) برای مباحثه رفت و با خود علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی گفت: خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی آزاد شد و نجات یافت. حجاج حافظ قرآن بود. یحیی گفت این خود دلیلی رسا برای اثبات این مطلب است ولی به این آیه استدلال نمی کنم. چهره حجاج زرد شد، سر بزیر انداخت بعد سر به جانب یحیی بلند نموده، گفت: اگر تو دلیل دیگری بر این مطلب آوردی ده هزار درهم به تو می دهم اگر نی آوردی من مجاز هستم در ریختن خون تو. یحیی جواب داد: درست است قبول دارم.

شعبی گفت من از گفته او غمگین شدم، گفتم: آیا یحیی را کافی نبود که استدلال حجاج را قبول نماید و او خوشحال شود که قبل از یحیی اطلاع از چنین استدلالی داشته و موجب نجاتش شود. با این کار حالا اطمینانی نیست که هر استدلالی را بنماید چون استدلال حجاج را باطل می نماید و می فهماند که اطلاعی داشته که حجاج آن را نمی دانسته موجب کشته شدنش شود.

در این موقع یحیی گفت این آیه «و من ذریته داود و سلیمان»^۲ پرسید منظور از این شخص که از ذریه او داود و سلیمان را می داند کیست؟ حجاج گفت: ابراهیم خلیل و گفت پس داود و سلیمان از ذریه ابراهیم هستند؟ جواب: آری.

یحیی گفت: در این آیه دیگر چه کسانی را جزء ذریه او می داند؟ حجاج خواند و «و زکریا و یحیی و عیسی» یحیی گفت: از کدام جهت عیسی از ذریه ابراهیم است با اینکه پدر نداشته؟ حجاج گفت: از طرف مادرش مریم. یحیی گفت: آیا مریم به ابراهیم نزدیکتر است یا فاطمه علیهما السلام به حضرت محمد (ص) و عیسی به ابراهیم یا حسن و حسین به آن حضرت؟

^۱ - سوره آل عمران، آیه ۶۱.

^۲ - سوره انعام، آیه ۸۴.

شعبی گفت: مثل اینکه دهان حجاج را بستند. گفت: بازش کنید خدا رویش را زشت کند، ده هزار درهم را به او بپردازید نامبارک باد زندگی او. بعد رو به من نموده گفت حرف تو صحیح بود ولی ما نپذیرفتیم. دستور داد شتری آوردند و قربانی کرد. از جای حرکت کرد دستور داد سفره گسترده و با او غذا خوردیم. دیگر حرفی نزد تا از پیش او خارج شدم. دیگر از استدلال یحیی زبان بند شده بود.

مناظرات حضرت باقر علیه السلام و احتجاجات آنجناب

تفسیر قمی صفحه ۸۹ مرحوم کلینی در روضه صفحه ۱۲۲ ذکر نموده.

عمرو: بدالله الثقفی گفت: هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام خواست. جلسی پیش آمد که امام را با خود در آنجا می‌نشاند. یک روز حضرت باقر(ع) نشست بود و هی نیز از ایشان سؤال می‌کردند، ناگهان دید گروهی از نصرانیان وارد کوه روبرو می‌شد فرمود: چه شده اینها عید دارند؟ گفتند: نه یابن رسول‌الله (ص) اینها می‌روند پیش عالم که در این کوه ساکن است و هر سال در چنین روزی او را از مجلس خارج می‌کنند و سو خود را می‌نمایند و مشکلاتی که در آن سال پیش آمده. امام علیه السلام پرسید: عالم است؟ گفتند: بلی از داناترین مردم است، او شاگردان حواریین عیسی را مشاهده کرده. فرمود: برویم آنجا. گفتند: مایلید، می‌رویم.

امام علیه السلام سر خود را با لباس خویش پوشاند و به همراه اصحاب و یاران خود داخل آنها شد و به طرف کوه رفتند. امام با یاران خود در وسط جمعیت نصاری نشست. نصرانیان فرش گسترده و تشک و پستی نهادند. بعد داخل کوه شده او را خارج کردند. چشم‌هایش را قبلاً بسته بودند وقتی گشودند مانند چشم افعی می‌درخشید. روی به جانب حضرت باقر علیه السلام نموده، گفت: تو از ما هستی یا از امت مرحومه؟ فرمود: از امت مرحومه. گفت: از دانشمندان آنهائی یا از نادانانشان؟ فرمود: از نادانان نیستم.

نصرانی گفت: تو از من می‌پرسی یا من از تو می‌پرسم؟ امام فرمود: تو بپرس. نصرانی گفت: مردم نصاری! یک نفر از امت محمد (ص) می‌گوید از من بپرس این شخص به مسائل وارد است.

آنگاه گفت: بگو ببینم؛ کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است؟ فرمود: بین طلوع فجر تا طلوع خورشید. گفت: اگر از ساعات شب و روز نباشد پس از کدام ساعات است؟ فرمود: از ساعات بهشت است که مریض در آن بیهوش می‌آید. نصرانی گفت: صحیح است. اینک یا تو سؤال کن یا من. حضرت باقر فرمود: تو سؤال کن. نصرانی گفت: ای نصرانیان این شخص متفکر به من می‌گوید اهل بهشت چگونه غذا می‌خورند ولی مدفوع ندارند؟ مثال از دنیا برایم بزن.

حضرت باقر فرمود: چنین همین طور است در شکم مادر خود از آنچه مادر می‌خورد استفاده می‌کند ولی مدفوع ندارد. گفت: صحیح است، پس چرا نگفتی من از علمای آنهایم. فرمود: من گفتم از نادانان نیستم. باز گفت: یا تو سؤال کن یا من. گفت: نصرانیان! به خدا قسم سؤالی می‌کنم که چون حمار در گل فروماند. فرمود: بپرس. گفت: مردی با زن خود نزدیکی کرد حامله به دو پسر شد در یک ساعت آن دو مردند در ساعت دفن شدند در یک قبر در یک ساعت یکی از آن دو صد و پنجاه سال زندگی کرد و دیگری پنجاه سال. آن دو که بودند؟

حضرت باقر فرمود: آن دو عزیز و عزیره بودند. همانطور که گفتی مادرشان حامله شد و وضع حمل نمود هر دو سی سال از عمرشان گذشت بعد خداوند عزیر را میراند صدسال ولی عزیره زنده بود. سپس خداوند عزیر را برانگیخت و با عزیره بیست سال زندگی کرد. نصرانی گفت: نصرانیان! من احدی را ندیده‌ام تاکنون که داناتر از این مرد باشد تا وقتی او در شام است از من سؤالی نکنید. مرا برگردانید. او را به غار خودش برگردانند. نصرانیان با حضرت باقر علیه السلام برگشتند.

روایت دیگری از خرایج نقل می‌شود که عبدالملک مروان امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام خواست، موارد اختلاف این روایت را ذکر می‌کنیم ضمناً روایت اول سؤالهای نصرانی زیادتیر از این روایت است ولی اول می‌پرسد: اهل بهشت که در آنجا غذا می‌خورند و از نعمتهای بهشت استفاده می‌نمایند آیا چیزی کم می‌شود؟ فرمود: نه. گفت: نظیر آن در دنیا چیست؟ فرمود: مگر از تورات و انجیل و زبور و فرقان استفاده نمی‌کنند و چیزی از آن کاسته نمی‌شود در آخر سؤالها پیرمرد غش می‌کند. امام علیه السلام از جای حرکت می‌نماید و از دیر خارج می‌شود اما متعاقب آن چند نفر از دیر خارج می‌شوند و می‌گویند رئیس ما شما را می‌خواهد.

حضرت باقر می‌فرماید: ما به او کاری نداریم اگر او به ما کاری دارد بناید اینجا برگشتند و پیرمرد را آوردند. گفت: پسر اسم شما چیست؟ فرمود: محمد است. گفت: تو محمد پیامبری؟ فرمود: نه من پسر دختر اویم. گفت: اسم مادرت چیست؟ جواب داد: فاطمه. گفت: پدرت چه نام داشت؟ گفت: علی. گفت: تو پسر الیا به عبرانی و علی به عربی هستی؟ گفت: آری. پرسید: پسر شبر یا شبیری؟ جواب داد: من پسر شیبرم. پیرمرد گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و گواهی می‌دهم که جدت محمد (ص) است.

بعد کوچ کردیم تا رسیدیم به شام و نزد عبدالملک. او از تخت به زیر آمد و به استقبال پدرم شتافت و گفت: سؤالی برایم پیش آمده که علماء جواب آن را ندانسته‌اند. بگو بینم وقتی این امت امام واجب اطاعه خود را بکشند چه عبرتی خداوند به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود: در چنین موقعی سنگی را برنمی‌دارند مگر اینکه زیرش خون تازه می‌جوشد. عبدالملک سر پدرم را بوسید، گفت: راست گفتی روزی که پدرت علی بن ابیطالب از دنیا رفت بر در خانه پدرم مروان سنگ عظیمی بود. دستور داد سنگ را بردارند. زیر آن خون تازه می‌جوشید. من خودم نیز حوض بزرگی در باغم داشتم که اطراف آن را سنگ سیاه کار گذاشته بودم دستور داد آن سنگ های سیاه را بردارند و سنگ سفیدی جایش بگذارند. در آن روز حضرت حسن علیه السلام را شهید کرده بودند و دیدم از زیر سنگ خون تازه می‌جوشد.

عبدالملک به پدرم پیشنهاد کرد پیش ما می‌مانی با عزت و احترام یا برمی‌گردی؟ پدرم فرمود: برمی‌گردم در کنار قبر جدم. اجازه بازگشت داد. جلوتر از حرکت ما پیکی را فرستاده بود که در تمام شهرهای بین راه ما اطلاع دهند به ما چیزی از خوراکی ندهند و اجازه فرود آمدن نیز ندهند تا از گرسنگی بمیریم. به هر منزلی که می‌رسیدیم ما را طرد می‌کردند، بالاخره خوراکی ما تمام شد تا رسیدیم به مدین شعیب. درب دروازه را بسته بودند. پدرم بر فراز کوهی رفت که مشرف به شهر و محل مرتفعی بود. این آیه را قرائت کرد «و الی مدین اناهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره و لاتنقصوا المکیال و المیزان بالقسط و لاتبخسوا الناس الشیاءهم و لاتعشوا فی الارض مفسدین بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»^۱ بعد صدا را بلند نموده و فرمود به خدا قسم من بقیه الله هستم. به پیرمردی که در آنجا بود جریان ورود ما و وضعمان را اطلاع دادند. پیرمرد را خدمت پدرم آوردند با غذا و خوراکی زیاد و از ما پذیرائی شایانی کردند. اما فرماندار دستور داد دست و پای پیرمرد را بستند تا او را پیش عبدالملک ببرند. چون خلاف فرمان او را انجام داده.

امام صادق علیه السلام فرمود: من خیلی غمگین شدم و گریه کردم. پدرم فرمود: پیرمرد را از طرف عبدالملک گزندی نخواهد رسید او در اولین منزل که رهسپار می‌شوید از دنیا خواهد رفت. از مدین کوچ کردیم و با سختی تمام به مدینه رسیدیم.

فروع کافی جلد ۲ صفحه ۱۵۴.

ابو حمزه ثمالی گفت: در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودم. مردی وارد شد و سلام کرد. پرسید: تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهالی کوفه هستم. پرسید: چکار داری؟ گفتم: تو ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟ گفتم: آری. چه کاری با او داری؟ گفتم: چهل سؤال آماده نموده‌ام تا از او بپرسم که هر کدام صحیح بود عمل کنم و هر چه ناصحیح بود واگذارم.

^۱ - سوره اعراف، آیه ۸۵

گفتم: تو تمیز بین حق و باطل می‌دهی؟ گفت: آری. گفتم: پس چه احتیاجی به او داری در صورتی که خودت تمیز بین حق و باطل می‌دهی؟ گفت: شما کوفیه‌ها تاب و توان ندارید. هر وقت حضرت باقر را دیدی به من اطلاع بده. هنوز سختش تمام نشده بود که امام باقر علیه السلام تشریف آورد. اطراف آن جناب را خراسانیان و چند نفر دیگر گرفته بودند که از مناسک حج می‌پرسیدند. امام در جای خود قرار گرفت. این مرد هم رفت نزدیک آنجناب نشست. ابو حمزه گفت: طوری نشستم که سخن آنها را بشنوم اطراف آنها گروهی نشسته بودند. وقتی هر کدام مسائل مورد نیاز خود را پرسیدند و رفتند، امام علیه السلام رو به آن مرد کرده، فرمود: تو کیستی؟

گفت: من قتاده بن نعمه بصری هستم. فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: آری. فرمود: وای بر تو قتاده خداوند گروهی از بندگان خویش را حجت بر خلق خود قرار داده. آنها پایه‌ها و استوانه زمین هستند، به امر خدا و برگزیدگان علم خداوند قبل از آفرینش مردم آنها را برگزیده که سایه هائی در طرف راست عرش خدا بودند. قتاده مدتی سکوت کرد، سپس گفت: خدا به شما خیر دهد من در مقابل فقهای زیادی نشسته‌ام و پیش این عباس هیچوقت دلم نمی‌تپد. امام باقر فرمود: میدانی کجا هستی؟

تو در مکانی هستی که «اذن الله ترفع و يذكر فيها اسمه و يسبح له فيها بالغدو و الاصل رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة»^۱ تو در چنین جایی هستی و ما آنها را قناده گفت راست می‌فرمائید خدا مرا فدای شما کند این خانه از گل و سنگ نیست.

قناده گفت: راجع به پنیر مرا مطلع فرمائید. حضرت باقر علیه السلام تبسمی نموده فرمود: تمام سوالات تو بالاخره به پنیر رسید. گفت: همه را فراموش کردم. فرمود: اشکالی ندارد. قناده گفت: گاهی در آن پنیر مایه از شیردان مرده استفاده می‌کنند. فرمود: اشکالی ندارد

^۱ - سوره نور، آیه ۳۶.

شیردان دارای رگ و خون و استخوان نیست از بین پشگل و مدفوع گوسفند و خون گرفته می‌شود. بعد فرمود: شیردان مانند تخم مرغ است که از مرغ مرده‌ای خارج کنند. گفت: آیا چنین تخم مرغی را می‌خوری؟ جواب داد: نه و نه اجازه می‌دهم کسی بخورد. حضرت باقر علیه السلام فرمود: چرا؟ گفت: چون از مرده است. فرمود: اگر این تخم مرغ باز شود و جوجه‌ای بدهد، آیا آن جوجه را می‌خوری؟ گفت: بلی.

فرمود: چه چیز موجب حرمت تخم مرغ و حلال بودن مرغ می‌شود؟ سپس فرمود: شیردان هم مثل تخم مرغ است پنیر از بازار مسلمانان بخر از دست نمازگزاران و سؤال هم نکن مگر کسی بیاید و به تو اطلاعی بدهد. خدای توانا بر هر چیز قادر است.

از آن جمله هزاران نفر بودند که از وطن خود از ترس طاعون فرار کردند، خداوند آنها را میراند و مدت‌ها مرده بودند تا استخوانهایشان پوسید و بندها از هم گسیخت و به صورت خاک درآمدند، خداوند وقتی تصمیم گرفت قدرت خویش را نشان دهد پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت، او این مردگان را فراخواند، بدنهای آنها گرد هم آمد و روح به پیکرهایشان برگشت، از جا حرکت کردند به همان صورتی که مرده بودند، یک نفر از آنها کم نشده بود و مدت‌ها پس از آن زندگی کردند خداوند گروهی را که با موسی به کوه طور رفته بودند و می‌گفتند خدا را به ما آشکارا نشان بده آنها را میراند سپس زنده گردانید.

گفت: بفرمائید آنها که ادعای تناسخ ارواح را دارند، از کجا چنین ادعائی را کرده‌اند و چه دلیل برگرفته خود دارند. فرمود مدعیان تناسخ پشت به افکار دین نموده و گمراهی را برای خود پسندیده‌اند و دل به شهوت رانی بسته‌اند گمان می‌کنند آسمان خالی از چیزهایی است که گفته‌شده و آفریننده جهان به شکل همین مردم است. دلیل آنها این روایت است که گفته‌اند: خداوند آدم را به شکل خود آفرید. می‌گویند: بهشت و جهنم و قیامت و رستاخیزی وجود ندارد قیامت در نظر آنها خارج شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگری است. اگر آدم نیکوکاری باشد داخل قالبی می‌شود که از بدن اول بهتر باشد، در درجه‌ای بالاتر از نظر

دنیا اگر گناهکار باشد یا عرفان نداشته باشد در قالب یکی از چهارپایان که در دنیا رنج کش هستند یا حشرات منفور وارد می شود.

روزه و نماز و عبادتی ندارند به جز شناسائی کسی را که واجب می شمارند شناختن او را هر نوع شهوت رانی یا زنان برای آنها حلال است از قبیل ازدواج با خواهران و دختران خود و خاله ها و زنان شوهردار گوشت مرده و شراب و خون را حلال می شمارند. تمام فرقه ها اعتقاد ایشانرا زشت می شمارند و تمام ملل آنها را لعنت می کنند.

وقتی از آنها دلیلی بخواهی کناره می روند و سرباز می زنند اعتقاد آنها را تورات تکذیب نموده و قرآن لعنت می کند. با تمام این خرافات می گویند خدای ما از قالبی به قالب دیگر نقل مکان می کند و ارواح ازلی همان هائی هستند که با آدم بوده اند همین طور نقل و انتقال نموده اند تا عصر ما یکی پس از دیگری وقتی خالق به صورت مخلوق باشد، چه دلیل می تواند بیاورد که یکی از آنها خالق دیگری است.

می گویند ملائکه از همان اولاد آدم هستند وقتی از امتحان درآمدند و به مرتبه عالی دین رسیدند و تصفیه شدند ملک می شوند در بعضی از گفتار خود متمایل به نصرانیان می شوند و در بعضی پیرو طبعیین هستند.

می گویند اشیاء به صورت حقیقی خود نیستند. بر آنها لازم است که از خوردن هر نوع گوشتی پرهیز کنند زیرا چهارپایان، به عقیده آنها تمام از فرزندان آدم هستند که صورتشان تغییر یافته نباید گوشت خویشاوندان خود را بخورند.

گفت: بعضی معتقدند با خدا یک طینت و سرشت موذی همراه است که از دست او رهائی ندارد مگر با او بیامیزد و در آن حلول کند از همان طینت و سرشت اشیاء را آفریده.

فرمود: سبحان الله چقدر عاجز و ناتوان است خدائی که می گویند قادر است اما از دست آن طینت رهائی ندارد. اگر آن طینت زنده و ازلی است پس دو خدای قدیم می شوند و با یکدیگر آمیخته و تدبیر جهان را می کنند اگر این مطلب درست باشد پس مرگ و نابودی از کجا است؟ اگر آن طینت مرده باشد بقائی برای مرده یا ازلی قدیم نخواهد بود و مرده

نمی‌تواند منشأ موجود زنده شود، این عقیده دیصانیها است که از تمام کفار خرافی‌تر و بی‌بنیادترند دل بر کتابهایی بسته‌اند که پیشینیان آنها نوشته‌اند پر از سخنان مزخرف بدون دلیل و اصلی استوار که ادعای ایشان را ثابت کند تمام این مزخرفات مخالف خدا و پیامبران است و تکذیب مطالبی است که آنها از جانب خدا آورده‌اند.

اما آنها که مدعی هستند بدن‌ها از ظلمت و ارواح از نور است و نور کار بد نمی‌کند و ظلمت کار خوب انجام نمی‌دهد نباید کسی را بر کار خلاف و عمل حرام و انجام کار زشت سرزنش کنند و بر ظلمت نباید خرده گرفت چون کار او همین است و نباید خدای را بخواند و پیش او تضرع کند زیرا نور خداست و خدا برای خود تضرع نمی‌کند و به دیگری پناهنده نمی‌شود و نباید به هیچ کس از معتقدین به این عقیده بگویند کار خوبی کردی یا کار بدی، زیرا کار بد از ظلمت سر می‌زند و این طبیعی اوست و کار خوب از نور است و نور به خود نمی‌گوید خوب کار کردی دیگر ثالثی آنجا وجود ندارد. ظلمت بنا به عقیده آنها کارش محکمتر و تدبیرش قوی‌تر است و از نور استوارتر است زیرا اختیار به دست بدن‌ها است. چه کس این آفریده‌ها را به یک صورت درآورده با صفت‌های مختلف هرچه دیده می‌شود از قبیل گلها و درختها و میوه‌ها و پرنده و چهارپایان باید یک خدا باشند و نور در آنها زندانی شده است، اختیار در دست ظلمت است.

و آنچه می‌گویند: بالاخره عاقبت پیروزی با نور است ادعائی بیش نیست بنابر گفته آنها نور باید منشأ کاری نباشد چون او اسیر ظلمت است و قدرتی ندارد، کار و تدبیری انجام نمی‌دهد، اگر در مقابل ظلمت اختیاری داشته باشد پس اسیر نخواهد بود و آزاد است. اگر آزاد نباشد و اسیر ظلمت باشد پس معلوم می‌شود نیکی و خوبی و بدی و شری که در جهان وجود دارد از ظلمت سر می‌زند و اوست که کار خوب و بد را می‌کند اگر بگویند این محال است نه نوری ثابت می‌شود نه ظلمت و ادعای آنها باطل است و ثابت می‌شود که خدا یکتا است و جز این عقیده باطل است.

این عقیده مانی کافر و بیروان اوست و اما آنها که می‌گویند نور و ظلمت حاکمی در میان آنها وجود دارد پس آن حاکم از هر دو برتر است، زیرا به داوری کسی احتیاج دارد که مغلوب یا نادان یا مظلوم باشد این نیز اعتقاد مدقونیه است داستان آن طولانی است.

گفت: جریان مانی چیست؟ فرمود: مرد کنجکاوی بود که از مجوس مقداری گرفت و با عقاید نصرانیان مخلوط کرد و با این کار هر دو اعتقاد را فاسد و سیاه نمود و مطابق هیچ یک از این دو مذهب سخنی نگفت و می‌گفت جهان از دو خدا به وجود آمده، نور و ظلمت و نور داخل ظلمت قرار گرفته همانطور که نقل کردیم نصرانیان او را تکذیب کردند ولی مجوس عقاید او را پذیرفتند.

گفت: بفرمائید آیا خداوند برای مجوسان پیامبری فرستاد. چون من کتاب محکم و پند و اندرز به معنی دستورالعمل شفابخشی میان آنها ندیده‌ام و اقرار به ثواب و عقاب و شرایعی که عمل کنند ندارند.

فرمود: هیچ امت وجود ندارد مگر اینکه پیامبری میان آنها وجود داشته و رسولی با کتاب از جانب خدا برانگیخته شده اما انکارش کرده‌اند. آن مرد گفت: پیامبر مجوسان کیست؟ بعضی از مردم خالد بن سنان را معرفی می‌کنند. فرمود: خالد بن سنان مرد عربی بیابانی بود نه پیامبر، این حرفی است که بعضی از مردم می‌زنند.

گفت: پس زردشت بود؟ فرمود: زردشت برای آنها زمزمه (که یک نوع صدائی است موقع خوردن از دماغ خارج می‌کنند بی‌آنکه لب و دهان را به کار اندازند) و ادعای پیامبری کرد، برخی ایمان آوردند و گروهی نیز منکر شدند او را در بیابان انداختند، درندگان بدنش را خوردند.

گفت: بفرمائید مجوس به واقعیت نزدیک‌تر بودند در زمان خود یا عرب؟ فرمود: عرب در آن زمان بدین حقیقت نزدیک‌تر از مجوس بودند. زیرا مجوس کافر تمام انبیاء و منکر کتب آنها بودند و برهان و دلیل ایشان را نمی‌پذیرند و خود را موظف دین و آداب هیچ پیامبری نمی‌دانند. کیخسرو پادشاه مجوس در آن زمان سیصد پیامبر را کشت. مجوس غسل از جنابت

نمی‌کرد که عرب می‌کرد و این غسل از آثار خالص ملت حنیف است. مجوسیان ختنه نمی‌کردند با اینکه ختنه از سنن انبیاء است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود. مجوسیه‌ها مرده‌های خود را غسل نمی‌دادند و کفن نمی‌کردند، اما عرب این کار را می‌کرد. مجوس مرده‌ها را در بیابانها و گودالها می‌انداختند ولی عرب در قبر می‌گذاشت و برایش لحد ترتیب می‌داد. با همین روش پیامبران اول کسی که برایش قبر کردند آدم ابوالبشر بود و لحد برایش ترتیب دادند.

مجوسیه‌ها با مادران خود جمع می‌شدند و با دختران خویش ازدواج می‌کردند ولی عرب آن را حرام می‌دانست. مجوس بیت الله الحرام را انکار می‌کرد و می‌گفت خانه شیطان است ولی عرب حج می‌گذارد و احترام می‌کرد و می‌گفت خانه خدا است و اقرار به تورات و انجیل داشت و از اهل کتاب استفاده می‌نمود و دستورالعمل از آنها می‌گرفت بالاخره عرب در تمام چیزها نزدیکتر به دین حنیف از مجوس بود.

فرمود: مجوسان که با خواهر خود همبستر می‌شدند مدعی بودند که این سنت آدم است اما چه دلیلی برای آمیزش با دختران و مادران داشتند، با اینکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران این کار را حرام می‌دانستند و هر دینی که از جانب خدا آمده است. گفت: چرا خداوند شراب را حرام نموده با اینکه لذتی از آن بهتر نیست. فرمود: زیرا ام‌الخبائث بود و سرآمد هر شری ساعتی بر شرابخوار می‌گذرد که عقل از سرش می‌رود و خدای را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی فروگذاری نمی‌کند و هر احترامی را از میان می‌برد و هر خویشاوندی را هرچه نزدیکتر قطع می‌نماید و هر کار زشتی را انجام می‌دهد آدم مست افسارش به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد برای بت سجده نماید خواهد کرد، به هر کجا می‌خواهد او را می‌برد.

گفت: چرا خون تازه حرام شد؟ فرمود: چون موجب قساوت می‌شود و رحم را از دل می‌برد و بدن را به عفونت می‌کشاند و رنگ را تغییر می‌دهد و بیشتر چیزی که موجب جذام می‌شود خون است. گفت: خوردن غده‌ها برای چیست؟ فرمود: موجب جذام می‌شود. گفت:

لاشئ حیوان مرده چرا حرام است؟ فرمود: تا فرق باشد بین آنچه نام خدا بر آن برده شده و آنچه برده نشده و مرده خون در آن منجمد شده و خون برگشت به بدنش می‌کند، گوشت آن سنگین و ناگوار است چون خون و گوشت با هم خورده می‌شود.

گفت: پس ماهی هم مرده است. فرمود: کشتن ماهی به این است که زنده او را از آب بیرون آوردند بعد رهایش می‌کنند تا بمیرد علت آن هم ایتست که دارای خون نیست، ملخ نیز همین طور است.

گفت: چرا زنا را حرام کرده؟ فرمود: به واسطه فساد و از بین رفتن مواریت و نابود شدن نژادها، زن زناکار نمی‌داند چه کس او را حامله کرده، فرزند تیز تشخیص نمی‌دهد، پدرش کیست؟ ارتباط خویشاوندی وجود ندارد و این قرابت معروف نخواهد بود. گفت چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر حلال می‌بود مردها از زنها بی‌نیاز می‌شدند و موجب قطع نسل و تعطیل ازدواج می‌شد، مجاز بودن چنین کاری مقاسد بسیار زیادی داشت.

گفت: چرا جمع شدن با حیوانات را حرام نموده؟ فرمود: نخواست مرد آب منی خود را ضایع نماید و با غیرهمجنس خود جمع شود. اگر اجازه می‌داد هرکس جمع می‌شد با همان الاغی که سوارش می‌گردید در این کار فساد زیادی بود. به همین جهت سواری آنها را حلال و جمع شدن با آنها را حرام نمود. برای مردان زنان را آفرید تا با آنها انس بگیرند و آرامش بجویند و آرام بخش لذت‌های جنسی آنها و مادران فرزندانشان باشند.

گفت: چرا باید غسل جنابت کرد، کاری که کرده حلال بوده، و در حلال کثافتی نیست؟ فرمود: جنابت مانند حیض است. زیرا نطفه خونی است که محکم نشده و جماع ممکن نیست مگر با حرکت شدید و شهوت زیاد. وقتی فارغ شد بدن تنفس می‌کند و شخص بوی زننده در خود احساس می‌نماید، به همین جهت باید غسل کند. با اینکه غسل جنابت امانتی است که در اختیار بندگان خداوند قرار داده تا آنها را آزمایش نماید.

گفت: ای حکیم! چه می‌گوئی درباره کسی که مدعی باشد این نظام و تدبیر در عالم از ستاره‌های هفت‌گانه است؟ فرمود: احتیاج به دلیل دارند که ثابت کند این جهان بزرگ و

کوچک از تدبیر ستارگانی است که خودشان در مدار معینی حرکت می‌کنند و پیوسته به حرکت خود ادامه می‌دهند، نه خسته می‌شوند و نه ناراحت.

سپس فرمود: هر ستاره‌ای از ستارگان زیر پوشش تدبیری است آنها نیز مانند پندگانه که مأمور به کار معینی هستند و از کار دیگری ممنوع می‌باشند اگر قدیم و ازلی باشند نباید از حالی به حال دیگر تغییر نمایند.

گفت: آنها که مدعی هستند این نظام از طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، رطوبت و خشکی) بوجود آمده.

فرمود: کسی که مالک بقاء نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دفع نماید و شب و روز او را دستخوش تغییر قرار داده نمی‌تواند پیری را برطرف نماید و اجل را دفع کند چه می‌تواند انجام دهد؟

گفت: بفرمائید چه جواب دارید در مورد کسی که مدعی است موجودات پیوسته در توالد و تناسل هستند و قرن‌ها از پی هم می‌گذرد که بیماریها و ناراحتی‌ها و انواع آفت‌ها سبب هلاکت آنها می‌شود. این وضع شاهد اوضاع قبل است و قرن حاضر دلیل قرن سابق مردم را به همین وضع مشاهده کرده‌اند مانند گیاه‌ها و درختها. در هر مدت زمانی حکیمی پیدا می‌شود که اطلاع از مصالح مردم دارد و قدرت تالیف کتاب نیز دارد که با زیرکی و هوشیاری کتابی تالیف می‌کند به عنوان دستورالعمل میان مردم می‌نهد که به کار نیک گرایند و از کار بد خودداری نمایند تا به فتنه و آشوب روی نیاورند و یکدیگر را نکشند.

فرمود: وای بر تو! کسی که دیروز از مادر متولد شده و فردا از دنیا خواهد رفت، چه اطلاع از قبل و بعد دارد؟ دیگر اینکه انسان از این سه حال خارج نیست، یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده و یا از ازل وجود داشته. رد مطلب اول: چیزی که نبوده نمی‌تواند چیزی را بیافریند در حالی که خود وجود ندارد و چیزی نیست، مطلب دوم: همچنین آنچه نبوده بعد بوجود آمده نمی‌داند ابتدایش چگونه بوده است. اگر انسان ازلی باشد نباید دستخوش حوادث قرار گیرد، زیرا ازلی در او، ایام اثری ندارد و در معرض فنا قرار نمی‌گیرد، با اینکه ما هیچ ساختمانی را

بدون سازنده و بنا و هیچ اثری را بدون مؤثر و هیچ تألیف و ترکیبی را بدون مؤلف و مرکب نمی‌یابیم. کسی که خیال کند پدرش او را آفریده گفته می‌شود پدرش را که آفریده؟ اگر پدر فرزند را آفریده باشد آنطور که دل بخواه اوست می‌آفریند و شکلی که دوست دارد به او می‌دهد و نظرات خود را در او بوجود می‌آورد، اگر مریض شود نمی‌تواند سودی بخشد او را و اگر بمیرد نمی‌تواند مرده‌اش را زنده کند. کسی که قدرت دارد آفریده‌ای را بیافریند و در او روح را بدمد به طوری که به پا ایستد و راه برود قادر است که از او هرگونه فساد و ناراحتی را رفع نماید.

گفت: درباره علم نجوم چه می‌گوئید؟ فرمود: علمی است که منافع آن کم است و زیانهایش بسیار، زیرا نمی‌توان به وسیله آن گرفتاریها را رفع کرد و از ناراحتیها پرهیز نمود. اگر منجم از بلا خبر دهد قدرت قرار از قضا را ندارد و اگر از خیری اطلاع دهد نمی‌تواند آن را زودتر برساند و از گزند نمی‌تواند وارهد.

منجم با خدا مبارزه می‌کند به وسیله علم خود زیرا مدعی است که قضای خدا را از خلق دفع می‌نماید.

گفت: پیامبر بالاتر است یا فرشته‌ای که به سوی او فرستاده می‌شود؟ فرمود: پیامبر بالاتر است. گفت: چرا فرشته‌ها مأمور شده‌اند اعمال نیک و بد انسان را بنویسند با اینکه خداوند دانا به تمام اسرار و پنهانی‌ها است؟ فرمود: آنها را مأمور به این کار کرده و شاهد بر مردم قرار داده تا بتدگان به واسطه ملازمت این فرشته‌ها بیشتر در عبادت بکوشند و از معصیت پرهیزند. چقدر از اشخاص که تصمیم گناهی می‌گیرند به واسطه همین مطلب باز می‌گردند، می‌گویند خدا مرا می‌بیند و ملائکه شاهد عمل ما هستند. خداوند آنها را به لطف و کرم خویش مأمور انسانها نموده تا شیطان‌های متمرّد را از آنها دور نمایند و حیوانات موذی و بسیاری از آفات را برطرف کنند به طوری که متوجه نشوند به اجازه خدا تا وقتی امر خدا درباره او نازل شود.

گفت: خلق را برای رحمت آفریده یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، ولی می‌دانست قبل از آفرینش که گروهی مستوجب عذاب می‌شوند به واسطه اعمال ناشایست و انکار خدا. گفت: کسی که منکر اوست به واسطه انکارش عذاب می‌کند.

ابن ذر گفت: حد سفره چیست؟ فرمود: گسترده شد نام خدا را ببری و پس از برچیدن حمد خدا را بنمائی. بعد شروع کردند به غذا خوردن. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: آب برایم بیاورید. کنیز کوزه‌ای چرمین آورد. وقتی به دست امام علیه‌السلام قرار گرفت. فرمود: خدای را سپاس که برای هر چیزی حدی قراردادده حتی برای همین کوزه. ابن ذر گفت: حد کوزه چیست؟ فرمود: وقت آشامیدن نام خدا را ببری و پس از نوشیدن حمد او را بنمائی و از دهانه آن تنوشی و اگر شکسته بود از جای شکستگی‌اش نیاشامی.

پس از خوردن غذا شروع کرد امام علیه‌السلام به سؤال احادیث از آنها ولی صحبت نکردند. وقتی امام علیه‌السلام دید صحبت نمی‌کنند. فرمود: پسر ذر ما را حدیث نمی‌کنی از احادیثی که از طرف ما به شما نقل کرده‌اند. عرض کرد: چرا یابن رسول الله گفت: «انی تازک فیکم الثقلین ائدهما اکبر من آخر کتاب الله و اهل بیتی ان تمسکتهم بهما لن تضلوا»

امام فرمود: پسر ذر وقتی پیامبر (ص) را ملاقات کنی و بپرسد در مورد امانتهای من چه گردیدی؟ چه جواب می‌دهی؟ چنان ابن ذر به گریه افتاد که اشکهایش را دیدم بر روی صورتش می‌ریزد. بعد گفت: اما امانت بزرگ را پاره پاره کردیم اما کوچکتر را کشتیم.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: در این صورت تصدیق فرمایش آنجناب را خواهی کرد نه بخدا قسم کسی نمی‌تواند قدم بردارد روز قیامت تا سؤال کنند از او سه چیز: ۱- از عمرش در چه راهی فانی کرده؟ ۲- از مالش از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده؟ ۳- از محبت ما خانواده. از جای حرکت کرده و رفتند.

امام علیه‌السلام به غلام خود فرمود: برو پشت سر آنها ببین چه می‌گویند. غلام رفت و برگشت، گفت: فدایت شوم شنیدم به ابن ذر می‌گفتند ما برای این کار که با تو نیامده بودیم.

گفت: ساکت باشید چه بگویم به مردی که معتقد است خداوند بازخواست از ولایتش می‌نماید و چگونه سؤال کنم از شخصی که حد سفره و کوزه را می‌داند.

احتجاجات امام محمد باقر (ع) در مورد عیسی (ع) و مسیحیان

نافع در سفر حجی که با هشام بن عبدالملک رفته بود، سؤالاتی برای آزمایش حضرت (ع) نمود. به حضرت گفت: یا محمد (ع) من تورات و انجیل و فرقان را خوانده‌ام و از حلال و حرام آنها اطلاع دارم. آمده تا سؤالاتی بنمایم که جز پیامبر یا وحی و یا فرزند وصی او نمی‌داند.

امام (ع) سربلند نموده فرمود: بپرس. گفت: فاصله بین عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) چند سال است؟ فرمود: به قول خودت جواب بدهم یا به نظر خودم؟ گفت: به هر دو جواب بده. فرمود: به عقیده من پانصد سال است اما به عقیده تو ششصد سال. گفت: از این آیه توضیح بفرمایید. «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلَهُ يَعْبُدُونَ»^۱ از چه کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سؤال کرد با اینکه بین ایشان و عیسی پانصد سال فاصله است؟ حضرت باقر (ع) آن آیه را خواند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» از آیاتی که به حضرت محمد (ص) نشان داد هنگام معراج که او را به بیت المقدس برد تمام پیامبران گذشته برای او محشور نمود. بعد دستور داد جبرئیل اذان بگوید دو تا دوتا و اقامه نیز دوتا دوتا و در اقامه گفت: «حی علی خیر العمل» حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پیش ایستاد و بر آنها نماز گذاشت. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلَهُ يَعْبُدُونَ». پیامبر (ص) به آنها فرمود چه گواهی می‌دهید و چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم به لاله الله وحده لا شریک له و به اینکه تو رسول الله هستی از ما چنین پیمان گرفته‌شد. نافع گفت: صحیح می‌فرمایید یا اباجعفر شما به خدا وحی

پیامبرید و خلفای او، در تورات نام شما هست و در انجیل و زبور و قرآن شما به خلافت از دیگران شایسته‌ترید.^۱

داستان بریبه مسیحی

ردّ بر کسانی که گفتند «إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثُهُ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ» «خدا سوم سه‌تاست و این که خدایی جز خدای یگانه نیست»

اسقفی از اسقفهای مسیحیان به نام بریبه به مدت هفتاد سال اسقف مسیحیان بود وی در جستجوی اسلام بود و از کسانی که کتاب‌های اسلامی را خوانده و مسیح را می‌شناختند، از بین افرادی که با او مناظره می‌کردند، اوصاف و دلایل و نشانه‌های اسلام را می‌پرسید. و به این دانش‌طلبی شناخته شده و در بین مسیحیان، مسلمانان و یهودیان و مجوسان شهرت یافت، به گونه‌ای که مسیحیان به وی افتخار کرده و می‌گفتند: اگر در مسیحیت کسی جز برویبه نبود برای ما کافی بود، وی طالب حق و اسلام بود. زنی همراه او بود که خدمتکار وی بود و مدت زمان زیادی با وی گذرانده بود و این زن، ضعف مسیحیت و ضعف حجت آن را به وی گوشزد می‌کرد. آن زن این موضوع را درباره وی می‌دانست بریبه موضوع را زیرورو کرده به این فکر افتاد که از فرقه‌های مختلف و گوناگون مسلمان بی‌رسد که داناترین شما کیست؟ از پیشوایان و صالحان و عالمان و خردمندان مسلمان پرس و جو کرد و فرقه‌های گوناگون را مورد مطالعه قرارداد. ولی نزد آنان چیزی دستگیرش نگشت و گفت: اگر پیشوایان شما پیشوایان حق بودند باید گوشه‌ای از حق نزد آنان می‌بود. شیعه را برایش مطرح کردند و از هشام بن حکم برایش گفتند.

یونس بن عبدالرحمان گفت: هشام برایم نقل کرد که: روزی در ورودی محله کرخ کنار مغازه‌ام نشسته بودم و گروهی هم بودند که پیشام قرآن می‌آموختند، ناگهان گروهی از

^۱ - احتیاجات علامه مجلسی، ترجمه جلد چهارم بحار الانوار، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، چاپ

مسیحیان را دیدم که در بین آنان اسقف‌ها و غیراسقف‌ها بودند و حدود صد نفر می‌شدند، قُبای سیاه و کلاه بر سر داشتند و سر اسقف آنان بریبه بود. آنان کنار دکان من ایستادند و برای بریبه صندلی گذاشتند که بر روی آن بنشیند و اسقف‌ها و رهبان‌ها هم در حالی که کلاه بر سر داشتند بر عصاهایشان تکیه زدند.

بریبه گفت: مسلمانی که مشهور به دانش کلام باشد، نمانده که با وی درباره مسیحیت مناظره نکرده باشم. چیزی نزد آنان وجود نداشت نزد تو آمدم تا درباره اسلام با تو مناظره کنم. هشام خندید و گفت: ای بریبه! اگر از من آیه‌هایی چون آیه‌های مسیح می‌خواهی، من نه مسیح هستم و نه مثل او و نه نزدیک به او، او روحی پاک و منزّه و بلند بود، معجزه‌های او آشکار و علامت‌های او یابرجاست. بریبه گفت: سخن و توصیف او مرا به شگفت واداشت.

هشام گفت: اگر مقصودت احتجاج و گفتگو است، جایش هم این جاست.

بریبه گفت: از تو می‌پرسم که نسبت جسمانی پیامبر شما با مسیح چیست؟

هشام گفت: پسر عموی جد (مادری) اوست. چون او از فرزندان اسحاق و محمد از فرزندان اسماعیل است.

بریبه گفت: چطور او را به پدرش منسوب می‌کنی؟ هشام گفت: اگر می‌خواهی نسبت او را برپایه آنچه که در نزد شماست بیان کنم و اگر می‌خواهی نسبت وی را براساس باوری که ما داریم بیان کنم.

بریبه گفت: نسبتش را بر پایه یاور ما بیان کن. و فکر کردم اگر براساس اعتقاد ما بیان کند بر او چیره خواهیم گشت، بنابراین به وی گفتم: بر پایه نسبتی که ما معتقدیم نسبت او را بیان کن.

هشام گفت: باشد. شما می‌گویید که او قدیمی از قدیم است؟ بنابراین کدام پدر و کدام پسر است؟

بریبه گفت: به آن که به زمین فرود آمد پسر است.

هشام گفت: آن که بر زمین آمد پدر بود، بریبه گفت: پسر فرستاده پدر بود.

هشام گفت: پدر استوارتر از پسر است، چون آفریده ها، آفریده پدر هستند.

بریهه گفت: آفریده ها آفریده پدر و آفریده پسر هستند.

هشام گفت: چه مانع شد که آن دو همانگونه که با مشارکت هم آفریده‌اند با هم به زمین

فرود آیند.

بریهه گفت: چطور با هم شراکت می‌کردند در حالی که آن دو در معنا یک چیز هستند و

فقط در نام با همدیگر فرق می‌کنند.

هشام گفت: در اسم با هم جمع هستند. بریهه گفت: این حرف درست نیست.

هشام گفت: درست است. بریهه گفت: پسر به پدر متصل است. هشام گفت: پسر از پدر

جداست. بریهه گفت: این برخلاف تصور مردم است. هشام گفت: اگر آنچه مردم تصور

می‌کنند گواه علیه شما باشد در این صورت بر تو چیره گشته‌ام، چون پدر بود و پسر آیا چنین

نمی‌گویند ای بریهه

بریهه گفت: من چنین نمی‌گویم. هشام گفت: پس چرا قومی را گواه آوردی که گواهی

آنان را بر خویش نمی‌پذیری؟

بریهه گفت: پدر، نام است و پسر، نام که به وسیله او قدیم تقدیر می‌کند.

هشام گفت: نام‌ها هم قدیمی هستند همانگونه که پدر و پسر قدیمی هستند؟

بریهه گفت: نام‌ها پدید آمده است. هشام گفت: جای پدر و پسر را عوض کردی؟

چگونه پدر و پسر روح واحد هستند

زیرا اگر پسر این نام‌ها را ایجاد کرده باشد نه پدر، در این صورت او پدر است و اگر پدر

این نام‌ها را ایجاد کرده باشد نه پسر، بنابراین او پدر است و پسر، پدر می‌گردد و پسری باقی

نمی‌ماند. بریهه گفت: پسر نام روحی است به هنگامی که به زمین فرود آمد.

هشام گفت: پیش از فرود آمدن نامش چه بود؟

بریهه گفت: نامش پسر بود و قبل و پس از فرود آمدن.

هشام گفت: پس پیش از فرود آمدن این روح، هم‌اش یکی بود که دو نام داشت. بریهه گفت: همه، روح واحدی بودی. هشام گفت: بنابراین راضی شدی که بخشی از آن را پسر و بخشی را پدر قرار دادی.

بریهه گفت: نه، چون نام پدر و نام پسر یکی است.

هشام گفت: پس پسر، پدر پدر پدر، پدر پسر و پسر تنهاست.

اسقف‌ها به زبان خودشان به بریهه گفتند: از وقتی که اقدام کردی با چنین چیزی روبرو نشدی. بریهه متحیر گشت و خواست از جایش بلند شود که هشام وی را گرفت و گفت: چرا اسلام نمی‌آوری؟ اگر در دلت کینه‌داری آن را بگو و گرنه پرسشی از مسیحیت می‌کنم که با آن شب تاریک، روشن و صبح گردد و تو دل مشغولی جز من نداشته باشی.

اسقف‌ها گفتند: به این پرسش پاسخ نده که در تردید می‌افتی.

بریهه گفت: ای ابو حکم آن پرسش را بگو.

هشام گفت: به نظر تو فرزند آنچه را که نزد پدر بود می‌دانست؟

گفت: آری. آیا پدر هم هر آنچه نزد پسر بود می‌دانست؟ گفت: آری

هشام گفت: آیا می‌خواهی بگویی که پسر بر حمل آنچه که پدر حمل می‌کرد توانا بود؟ گفت: آری. پرسید: چطور یکی از آن دو پسر همراه خودش بود در حالی که آن دو همگون بودند و چرا یکی از آن دو بر همراهش ستم کرده است؟

بریهه گفت: ستمی در بین آن دو نبود.

هشام گفت: آیا این عدالت بین آن دو است که پسر، پدر پدر و پدر، پسر پسر باشد. ای

بریهه در این باره بیندیش.

مسیحیان مستعرق شدند در حالی که آرزو داشتند که هرگز هشام و یاران او را نمی‌دیدند. بریهه غمگین و اندیشناک برگشت تا به خانه‌اش رسید. زنی که در خانه او خدمتگزار بود، گفت: چرا تو را گرفته و غمگین می‌بینم؟ بریهه داستان مباحثه خودش را با هشام برای وی نقل کرد. آن زن به بریهه گفت: وای بر تو! می‌خواهی در سمت حق باشی یا در سمت باطل؟

برپهه گفت: بلکه در طرف حق. زن گفت: در هر سو که حق را یافتی به همان سو متمایل شو، از لجاجت پرهیز کن. زیرا لجاجت تردید است و تردید بدبختی آور است و شخص مردد در آتش می‌باشد. برپهه سخن زن را درست دانست و تصمیم گرفت فردا به سوی هشام بیاید.

معرفی امام از زبان هشام، شاگردش به برپهه

فردا در حالی که هیچ کدام از یارانش با او نبودند سوی هشام آمد و گفت: ای هشام آیا تو کسی را داری که نظر او را بیان کنی و به سخن او رجوع کنی و به پیروی از او متدین باشی؟

هشام گفت: آری ای برپهه! پرسید اوصاف او چیست؟

هشام گفت: از نظر نسب یا دین؟ گفت: هر دو، وصف دین و وصف نسب. هشام گفت: اما از نظر نسب او بهترین نسب‌ها را دارد، بزرگ عرب و برگزیده قریش و برتر بنی‌هاشم است. هرکسی در نسب با او منازعه کند او را برتر از خویش می‌یابد. زیرا قریش برترین عرب‌ها و بنی‌هاشم برترین قریش است و برترین بنی‌هاشم کسی است که ویژه متدین و آقای آنان باشد. همچنین فرزند سید، برتر از فرزندان غیرسید است و این شخص از سادات است. برپهه گفت: از دین او بگو. هشام گفت: آیا منظور شرایع اوست و یا وصف خودش و پاکی‌اش؟ برپهه گفت: وصف خودش و پاکی‌اش.

هشام گفت: معصوم است و گناه نمی‌کند. بخشنده است و بخل نمی‌ورزد. دلیر است و نمی‌ترسد. آن چه از علم به وی داده شد، آنچه از علم به وی داده شد، بدان جهل نمی‌ورزد. حافظ دین است. بر آنچه که به وی واجب شده، انجام می‌دهد و از عترت پیامبران و دارنده دانش پیامبران می‌باشد. به هنگام خشم، بردبار است و در برابر ستم، منصف است. به خشنودی می‌نگرد و بر دوست و دشمن، عدالت را اجرا می‌کند، بر دشمنش در پی مچ‌گیری نیست و مانع از سودبردن دوستش نمی‌باشد. به کتاب، عمل می‌کند و شگفتی‌ها را نقل می‌کند. از پاکان است. سخن پیشوایان برگزیده را نقل می‌کند. علیه او حجتی اقامه نمی‌شود به مسأله‌ای جهل ندارد. درباره هر سنتی نظر می‌دهد و از هر تاریکی پرده کنار می‌زند.

بریهه گفت: در اوصاف او گویی مسیح را توصیف کردی و حجت‌ها و نشانه‌های او را ثابت کردی، جز آن که این فرد با آن فرد فرق می‌کند ولی صفت‌ها، صفت‌های اوست. اگر این اوصاف راست باشد به آن شخص ایمان می‌آورم. هشام گفت: اگر ایمان آوردی راه درست را می‌یابی و اگر پیرو حق گردی پشیمان نمی‌گردی.

اسلام آوردن بریهه به دست امام موسی کاظم علیه السلام

آن‌گاه هشام گفت: ای بریهه، خداوند هیچ حجتی را بر آفریده نخستین اثر اقامه نمی‌کند جز آن که بر آفریده‌های میانی و پایانی هم اقامه می‌کند. بنابراین حجت‌ها باطل نمی‌گردند و ملت‌ها از بین نمی‌روند و سنت‌ها نابود نمی‌شود. بریهه گفت: چقدر این سخن به حق شبیه و برآستی نزدیک است. این وصف حکیمان است، حجت‌هایی اقامه می‌کنند که، آن‌ها شبهه‌ها را دفن می‌کنند.

هشام گفت: آری

هر دو بار سفر بستند تا به مدینه رسیدند و آن زن خدمتگزار هم با آن دو بود. آن دو پیش امام صادق علیه‌السلام رفتند که امام موسی بن جعفر (ع) را دیدند. هشام آن داستان را برای وی نقل کرد. وقتی تمام شد موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: ای بریهه چقدر از کتاب اطلاع داری؟ بریهه گفت: بر آن آگاه هستم. امام (ع) پرسید: نسبت به تأویل آن چقدر توانا هستی؟ گفت: به مقدار علمی که به آن دارم.

امام موسی بن جعفر (ع) شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت: مسیح هم چنین می‌خواند و جز مسیح کسی چنین نخوانده است و آن‌گاه گفت: من از پنجاه سال پیش دنبال تو و امثال تو بودم. آن‌گاه ایمان آورد و ایمانش نیکو گشت و آن زن هم ایمان آورد و ایمانش نیکو گشت.

تورات و انجیل ارث امامان (ع) است.

هشام، بریهه و آن زن نزد امام صادق (ع) آمدند و هشام داستان را نقل کرد و سخنی را که بین موسی بن جعفر (ع)، و بریهه رد و بدل شده بود گفت. ابو عبدالله گفت: فرزندانانی که

بعضی از آنها از (نسل) بعضی دیگر هستند و خداوند شنوای داناست. بریبه گفت: فدایت گردم شما از کجا تورات و انجیل و کتاب پیامبران را می‌دانی؟ فرمود: آنها پیش ما هستند، و به ارث از آنان به ما رسیده است، آنها را همانگونه که می‌خوانند، می‌خوانیم و آن گونه که می‌گفتند می‌گوئیم. خداوند حجتی در زمین قرار نداده که هرگاه درباره چیزی از او پرسیده شود بگوید: نمی‌دانم.

سرانجام بریبه مسیحی

بریبه پس از آن تا زمانی که امام صادق (ع) زنده بود ملازم وی شد و آنگاه همراه موسی بن جعفر علیه السلام شد و در زمان وی درگذشت و امام (ع) به دست خود او را غسل داده و به دست خود کفن کرد و به دست خود در گور گذاشت. و فرمود: این یکی از حواریون من از بین حواریون مسیحی است که حق خدا بر گردنش را می‌داند اکثر یاران آن حضرت آرزومند شدند که چون او باشند.^۱

احتجاجات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

هنگامی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون آمد به فضل بن سهیل دستور داد تا اصحاب ادیان مثل جاثلیق، رأس الجالوت، بزرگان صابئیان، هرید بزرگ، اصحاب زردتشت، پزشک رومی و دیگر متکلمان را گردآورد تا سخن امام رضا (ع) و سخن آنان را بشنوند...

جاثلیق به مأمون گفت: چطور با کسی بحث کنم که با من بر کتابی استدلال می‌کند که من منکر آن هستم و به پیامبری استدلال می‌کند که به وی ایمان ندارم، امام رضا (ع) فرمود: ای مسیحی! اگر به انجیل تو بر تو استدلال کنم به آن اقرار خواهی کرد؟ جاثلیق گفت: مگر می‌توانم چیزی را که انجیل گفته رد کنم؟ آری.

امام رضا (ع) فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس و آن را بفهم.

^۱ - توحید صدوق، ترجمه سلطانی، انتشارات ارمغان، طبری قم، چاپ اول، صفحه ۴۱۴-۴۲۱.

جائلیق گفت: درباره نبوت عیسی (ع) و کتاب او نظرت چیست؟ آیا چیزی از آن را انکار می‌کنی؟

امام رضا (ع) فرمود: من به پیامبری عیسی (ع) و کتاب او و آنچه او امتش را بدان بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند، اقرار دارم و به نبوت هر عیسایی که اقرار به نبوت محمد (ص) و کتاب او اقرار نکرده و امتش را بدان بشارت نداده، کافر هستم.

جائلیق گفت: آیا اینگونه نیست که ادعاها به وسیله دو شاهد عادل قطعی می‌شوند؟ فرمود: آری، گفت: پس دو گواهی را از بین غیرمسلمانان بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله بیاور، از کسانی که مسیحیت وی را منکر می‌شوند و از ما هم از غیر مسیحیان گواه بخواه. امام رضا (ع) فرمود: منصفانه است ای مسیحی! آیا از من به عنوان شاهد، عادل مورد قبول در نزد مسیح عیسی بن مریم را قبول داری؟ جائلیق گفت: این عادل کیست نام ببرید. فرمود: درباره یوحنا دیلمی چه می‌گویی.

گفت: به به، از دوست داشتنی ترین فرد نزد مسیح یاد کردی. امام علیه السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم که آیا «انجیل» از یوحنا نقل کرده است که وی گفت: مسیح به من از دین محمد عربی خبر داده و به من بشارت داد که وی پس از من خواهد آمد و من به حواریون بشارت دادم و آنان هم به او ایمان آوردند؟

جائلیق گفت: یوحنا از مسیح این مطلب را خبر داده و به پیامبری مردی و به خاندان وحی او بشارت داده ولی مشخص نکرده است که کی چنین خواهد شد و نام آن گروه را برایمان نبرده اند، تا آنان را بشناسیم.

امام رضا علیه السلام فرمود: اگر کسی را بیاوریم که انجیل خوان باشد و نام محمد و خاندانش و امتش را برایت بخواند به او ایمان می‌آوری؟ گفت: حرف استواری است.

امام رضا علیه السلام به قسطاس رومی گفت: آیا سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت: حفظ نیستم. نگاه رو کرد به رأس الجالوت و فرمود: آیا انجیل را نخوانده‌ای؟ گفت: چرا؟ به جان خودم. امام فرمود: سفر سوم را داشته باش. اگر در آن یاد محمد (ص) و خاندان و امت

او بود به نفع من گواهی دهید، و اگر یاد او نبود، به نفع من گواهی ندهید. آن گاه سفر سوم را امام (ع) خواند تا آن که به یاد پیامبر (ص) رسید و ایستاد و سپس فرمود: من به حق مسیح و مادرش از تو می‌پرسم: آیا قبول داری که من دانا به انجیل هستم. گفت: آری. و آنگاه یاد محمد (ص) و خاندانش و امتش را خواند و سپس گفت: ای مسیحی! چه می‌گویی این هم سخن عیسی بن مریم؟

اگر آنچه را که انجیل گفته تکذیب کنی، عیسی و موسی علیه السلام را انکار کرده‌ای و اگر این یاد کرد را انکار کنی، کشتن تو واجب شود چون تو در این صورت به پروردگارت، پیامبرت و کتابت کافر شدی.

جاثلیق گفت: آنچه که در انجیل برایم روشن گشت، منکر نمی‌شوم و بدان اقرار دارم. امام رضا (ع) فرمود: به اقرارش گواه باشید. آن گاه فرمود: ای جاثلیق هر چه می‌خواهی بپرس. جاثلیق گفت: از حواریان عیسی بن مریم بگو که چند نفر بودند؟ و از انجیل دانان که چند نفر بودند؟

امام رضا (ع) فرمود: به آدم مطلعی رسیده‌ای، حواریون دوازده نفر بودند و برترین و داناترین آنان لوقا بود و علمای مسیحی سه نفر بودند: یوحنا بزرگ در منطقه اج و یوحنا قرقیسیا و یوحنا دیلمی در زجان و یاد پیامبر (ص) و یاد خاندان و امت او نزد وی بود و وی همانی است که امت عیسی و بنی اسرائیل را بدان بشارت داد. آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای مسیحی، سوگند به خدا ما به عیسیایی که به محمد (ص) ایمان داشت ایمان داریم و بر عیسیای شما ایرادی نمی‌گیریم جز آن که نماز و روزه‌اش کم بود. جاثلیق گفت: سوگند به خدا علمت را فاسد کردی و کارت را ضعیف ساختی و من فکر می‌کردم که توداناترین مسلمانان هستی. امام فرمود: چطور مگر؟

جاثلیق گفت: از سخن تو که می‌گویی عیسیای شما کم‌روزه و کم‌نماز بود، در حالی که عیسی حتی یک روز هم افطار نکرد و یک شب هم نخوابید و در طول دوران روزه‌دار و هر شب، شب زنده دار بود.

امام رضا (ع) فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ زبان جاثلیق بسته شد و سخنش قطع گردید.

امام رضا (ع) گفت: ای جاثلیق! من از تو یک پرسش می‌پرسم. گفت: پرس. اگر پاسخش را بدانم جواب خواهم داد. امام رضا (ع) فرمود: انکار نمی‌کنی که عیسی به اذن خدای عزوجل مردگان را زنده می‌کرد؟

جاثلیق گفت: این موضوع را (که به اذن خدا بود) انکار می‌کنم زیرا او مردگان را زنده می‌کرد و گرفتاران پیسی و جذام را شفا می‌داد، او پروردگاری است که سزاوار پرستش است. امام رضا (ع) فرمود: ایسع هم کاری را که عیسی می‌کرد انجام می‌داد، بر روی آب قدم می‌زد، مرده زنده می‌ساخت و پیسی و جذام را شفا می‌داد ولی امت او وی را به عنوان پروردگار برگزیدند و هیچ کس او را به جای خدای عزوجل پرستش نکرد. حزقیل پیامبر (ع) هم کاری چون کار عیسی انجام می‌داد و سی و پنج هزار را پس از مرگشان در طول شصت سال زنده ساخت. امام (ع) آنگاه رو به رأس الجالوت کرد و به وی گفت: ای رأس الجالوت آیا تو در تورات جریان این افراد را در بین جوانان بنی اسرائیل دیده‌ای؟ که آنان را بخت نصر از اسیران بنی اسرائیل به هنگام جنگ بیت المقدس برگزید و آنان را به بابل برد و خداوند عز و جل او (حزقیل) را سوی آنان فرستاد و او آنان را زنده ساخت. این در تورات است و جز افراد کافر از بین شما آن را رد نمی‌کنند. رأس الجالوت گفت: این را شنیده‌ایم و می‌شناسیم. گفت: راست گفتم. آن گاه امام (ع) فرمود: ای یهودی! این سفر از تورات بگیر. و امام علیه السلام از تورات آیاتی برای ما خواند یهودی از خواندن امام علیه السلام به وجد افتاد و از آن خوشش آمد و رو به مسیحی کرد و گفت: ای مسیحی اینان پیش از عیسی بودند و یا عیسی پیش از اینان بود. گفت: اینان قبل از او بودند.

امام رضا (ع) فرمود: قریشیان گرد رسول خدا (ص) گرد آمدند و از وی خواستند که مردگانشان را برایشان زنده کند. پیامبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) را با آنان راهی کرد و گفت: به حیانه برو و با صدای بلند نام این گروهی را که اینان درباره آن درخواست دارند به زبان

بیاور و بگو: «فلانی و فلانی و فلانی! محمد رسول خدا (ص) به شما می گوید: به اذن خدای عز و جل برخیزید. آنان برخاستند و خاک از سر و رویشان فرو ریخت. قریش از کارو بار آنان پرسیدند و به آنان خبر دادند که محمد(ص) به عنوان پیامبر برگزیده شده است. رسول خدا (ص) جذامیان و پیسیان و دیوانگان را شفا داد و چهارپایان، پرندگان، شیطان ها با او سخن گفتند ولی ما او را به جای خدای عزوجل به عنوان پروردگار برگزیدیم و هیچگاه هم فضل این پیامبران را انکار نکردیم.

وقتی شما عیسی را پروردگار برگزیدید، بر شما رواست که الیسع و حزقیل را هم پروردگار بدانید، چون آن دو هم چون عیسی (ع) مرده زنده کردند. داستان دیگر آن که، گروهی از بنی اسرائیل به خاطر طاعون از شهرهایشان گریختند، آنان هزاران نفر بودند که از مرگ گریختند، خداوند آنان را در یک آن میراند. مردمان آن قریه آمدند و دور آن دیواری کشیدند و آنان در آن بودند تا که استخوان هایشان پوسید و تبدیل به خاک شدند. یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر آنان گذشت، از آنان و از بسیاری استخوان پرسید. در شگفت شد. خداوند به وی وحی کرد که آیا دوست داری آنان را برای تو زنده کنیم، تا آنان را پنددهی؟ گفت: آری. ای پروردگار، خدای عزوجل به وی وحی کرد که آنان را صدا بزن، وی گفت: ای استخوان های پوسیده به اذن خدا برخیزید. آنان همه زنده شدند، برخاستند و خاک ها را از سروسورت خود تکاندند.

ابراهیم (ع) دوست خدا هنگامی که پرندگان را گرفت و آنها را قطعه قطعه کرد و بر بالای هر کوهی قطعه ای از آن را گذاشت و آن گاه، آنها را فراخواند، به شتاب نزد وی آمدند. موسی بن عمران و یاران وی و هفتاد نفری که برگزید به همراه او به کوه رفتند. آنان به وی گفتند: که تو پروردگارت را دیده ای او را به ما نشان بده تا چون تو او را ببینیم.

وی گفت: من او را ندیده ام. گفت: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که خداوند را آشکارا ببینیم. صاعقه آنان را گرفت و همه سوختند و موسی تنها ماند. موسی گفت: ای پروردگار من هفتاد نفر از بنی اسرائیل برگزیدم و آنان را به سوی تو آوردم و اکنون اگر تنها

برگردم، قوم من چگونه حرف مرا قبول می‌کنند؟ ای کاش آنان و مرا پیش از این می‌میراندی. آیا ما را به خاطر کار نادانان هلاک می‌گردانی؟ خدای عزوجل بعد از مرگشان، دوباره آنان را زنده ساخت همه اینها را که گفتم که نمی‌توانی موردی را انکار کنی زیرا تورات، انجیل و زبور و قرآن آن را گفته‌اند. اگر هرکس که مردگان را زنده کند و یا جذامیان، پسیان و دیوانگان را شفا دهد به جای خدا به عنوان پروردگار برگزیده شود باید همه اینها پروردگار باشند؟ چه می‌گویی ای مسیحی؟!

جاثلیق گفت: حرف، حرف توست و خدایی جز الله وجود ندارد. آن‌گاه امام (ع) به رأس الجالوت روی کرد و گفت: ای یهودی! به من نگاه کن، از ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شده، می‌پرسم که آیا در تورات خبر پیامبری محمد (ص) و امت او به این شکل نوشته شده‌است یا نه؟ «هنگامی که امت نهایی پیروان شترسوار که پروردگار را در کنیسه‌های جدید به صورت نو، بسیار بسیار تسبیح می‌کنند، رسیدند باید بنی‌اسرائیل سوی آنان و به سوی پادشاهان بروند تا دل‌هایشان مطمئن گردد زیرا در دست‌های آنان شمشیرهایی است که به وسیله آن از امتهای کافر در سرتاسر زمین انتقام خواهند کشید، آیا در تورات چنین نوشته‌است؟ رأس الجالوت گفت: آری ما آن را چنین یافتیم. آن‌گاه به جاثلیق گفت: ای مسیحی! آگاهی تو به کتاب اشعیاء چقدر است؟ حرف حرف آن را بلدم. امام رضا (ع) به آن دو فرمود: آیا این سخن او را می‌دانید؟ ای قوم! من چهره الاغ سواری دیدم که لباس‌هایی از نور پوشیده بود و شتر سوار را دیدم که نورش چون نور ماه بود. گفتند: آری اشعیاء این را گفته‌است. امام رضا (ع) فرمود: ای مسیحی آیا در انجیل کلام عیسی (ع) را می‌شناسی که گفت: برو به سوی پروردگار من و فارقلیط (احمد)، او آمده و او همان کسی است که به حقانیت من گواهی می‌دهد، همانگونه که من به او گواهی دادم، و او همان کسی است که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند، و او همان کسی است که زشتی‌های قومی را افشاء می‌کند و او همان است که تیرک کفر را می‌شکند. جاثلیق گفت: چیزی از انجیل نگفتی جز

آنکه ما آن را خوانده‌ایم. امام (ع) فرمود: آیا این چیز که (گفتم) از انجیل ثابت است ای جاثلیق؟ گفت: آری.

چگونگی پیدایش انجیل کنونی از زبان امام رضا (ع)

امام رضا (ع) فرمود: ای جاثلیق به من بگو انجیل نخستین را که گم کردید، نزد چه کسی یافتید و این انجیل را کی برای شما پرداخت؟ در پاسخ به وی گفت: ما جز یک روز انجیل را گم نکردیم و آن را به صورت تازه و نو یافتیم و یوحنا و متی آن را برای ما بیرون آورد. امام (ع) به وی فرمود: چقدر آگاهی تو به انجیل و عالمان به آن، اندک است. اگر جریان، آن گونه است که شما می‌پندارید پس چرا در انجیل اختلاف کردید؟ اختلافی هست در این انجیلی که امروزه در دست شماست و اگر طبق عهد نخستین بود که در آن اختلاف نمی‌کردید.

من جریان آن را به اطلاع شما می‌رسانم. بدان وقتی انجیل نخستین گم شد مسیحیان نزد عالمان خود رفتند و به آنان گفتند: عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را گم کردیم و شما دانشوران هستید چه چیزی نزد شماست؟ لوقا و مرقس به آنان گفتند: انجیل در سینه‌های ماست و در هر روز یکشنبه آن را بخش بخش برایتان بیان می‌کنیم. بنابراین بر آن غمگین نباشید و کنیسه‌ها را تهی نگردانید، ما در هر روز یکشنبه، بخش بخش آن را برای شما می‌خوانیم تا همه آن را برای شما گرد آوریم.

نویسندگان انجیل کنونی چه کسانی بودند؟

بنابراین لوقا، مرقس و یوحنا و متی نشستند و پس از گم شدن نخستین، این انجیل را برایتان ساختند و این چهار نفر، شاگردان شاگردان نخستین‌ها بودند. آیا این را می‌دانستی؟ جاثلیق گفت: این را نمی‌دانستم، ولی اکنون آن را فهمیدم و آگاهی تو به انجیل برایم روشن گشت و چیزهایی شنیدم - از آنچه می‌دانستم - که قلم گواهی می‌دهد آنها حق هستند و چیزهای فراوانی فهمیدم.

امام رضا (ع) به وی فرمود: گواهی این جماعت از نظر تو چگونه است؟ گفت: رواست اینان دانیان به انجیل هستند و به هر چیزی که گواهی دهند حق است. امام رضا (ع) به مأمون و حاضران از خاندان وی و دیگران گفت: بر آن گواهی دهید. گفتند: گواه هستیم.

گواهی لوقا و مرقس و... بر نسب عیسی (ع)

آن گاه به جاثلیق گفت: به حق پسر و مادرش آیا می‌دانی که متی گفت: «مسیح فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود ابن حضرون است» و مرقس در نسب عیسی بن مریم گفت: «او کلمه خداست، آن را درجه انسانی اندر آورد و انسان گشت» و لوقا گفت: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند در آن دو روح القدس اندر آمد» افزون بر آن تو خود از گواهی عیسی بر خودش می‌گویی که گفت: ای گروه خواربون به حق بر شما می‌گویم: کسی بر آسمان صعود نمی‌کند مگر آنچه که از آن فرود آمده باشد. مگر الاغ سوار، خاتم پیامبران، او به آسمان برمی‌آید و از آن فرود می‌آید. در این باره چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است آن را انکار نمی‌کنیم. امام رضا (ع) گفت: درباره گواهی لوقا و مرقس و متی درباره عیسی و نسبی که برای او می‌گویند چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: بر عیسی دروغ بستند.

امام رضا (ع) فرمود: ای مردم! آیا وی آنان را تزکیه نکرد و گواهی نداد که آنان دانشوران به انجیل هستند و سخنانشان حق است؟ جاثلیق گفت: ای دانیان مسلمانان! دوست دارم مرا درباره این افراد معاف داری، امام رضا فرمود: ما چنین کردیم. ای مسیحی آنچه می‌خواهی بپرس. جاثلیق گفت: دیگران از تو بپرسند، نه سوگند به مسیح من نمی‌پنداشتم که در بین علمای مسلمان مثل شما هست.^۱

حدیث جاثلیق مسیحیان (۱۰۰ تن) و سلمان فارسی

بعد از رحلت رسول اکرم (ص) است جاثلیق به همراه ۱۰۰ تن از مسیحیان به مدینه آمده و از ابوبکر سوالاتی کرد که وی پاسخ آنها را نداد و آن گاه آنها را به سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام هدایت کردند و حضرت علیه السلام پرسشهای آنها را اینگونه جواب فرمودند.

جاثلیق: از پروردگار به من خبر بده که کجاست و کجا بود؟

علی (ع): پروردگار جلیل به مکان، توصیف نمی‌گردد. او همان طور که بود هست و بود، همان گونه که هست. در جایی نبود و از جایی به جای دیگری نرفته، مکانی بر او احاطه ندارد، بلکه همواره بدون اندازه و چگونگی بود.

جاثلیق: راست گفتی. از پروردگار به من بگو که آیا او در دنیا است و یا در آخرت است؟

علی علیه السلام: پروردگار ما پیش از دنیا همواره بود و همواره خواهد بود، مدبر دنیا و عالم به آخرت است. اما این که دنیا و یا آخرت بر او احاطه پیدا کند، چنین نیست. وی هر آنچه در دنیا و آخرت است می‌داند. گفت: خدا رحمت کند، درست است. آن گاه گفت: از پروردگار بگو که آیا چیزی را به دوش می‌کشد و یا چیزی او را به دوش می‌کنند؟

علی علیه السلام فرمود: حمل می‌کند اما حمل نمی‌شود.

نصرانی گفت: این چطور می‌شود. ما در انجیل داریم که «عرش پروردگارت را در آن روز هشت نفر بالا سرشان حمل می‌کنند.

علی (ع): فرشتگان، عرش را حمل می‌کنند و عرش برخلاف گمان تو مثل تخت نیست، بلکه او چیزی محدود آفریده شده و تحت تدبیر است. و پروردگار تو عزوجل مالک آن است نه آن که پروردگارت بر آن قرار دارد نظیر قرار گرفتن چیزی بر چیزی و فرشتگان را فرمان به حمل آن داده است و آنان عرش را به قدرتی که به آنان بر حمل آن داده حمل می‌کنند. مسیحی گفت: راست گفتی، خدا رحمت کند.^۱

فصل پنجم

نقش حضرت عیسی (ع)

در دوران ظهور حضرت مهدی (ع)

اصل و نسب امام مهدی (عج)

مهدی (عج) از جانب مادر از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی (ع) است و از طرف پدر فرزند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

و لذا حضرت مهدی موعود هم فرزند فاطمه الزهرا (س) است و هم از سلاله پیامبران بنی اسرائیل و اوست که در پایان تاریخ وارث به حق اسحاق و اسماعیل فرزندان حضرت ابراهیم (ع) پیامبر توحید و پدر انبیاء است.

و اینک به بعضی از روایات ولادت حضرت قائم (عج) از حضرت برجس نوه قیصر روم و آن زن پاک مسیحی که در خواب به دست فاطمه زهرا (س) و حضرت مریم به پیامبر آخرالزمان ایمان آورد اشاره می شود.

دو شیخ بزرگوار: شیخ محمدبن بابویه قمی، و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده اند: از یشرین سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابویوب انصاری بوده، و از شیعیان خاص امام علی نقی، و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما، و همسایه ایشان بوده در شهر «سُرَّ مَنْ رَأَى» گفت که: روزی، کافور خادم حضرت امام علی نقی (ع) نزد من آمد و مرا طلب نمود، به خدمت آن حضرت رفتم و نشستیم، فرمود که: تو از فرزندان انصاری، و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول (ص) تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می کنم و مشرف می گردانم به شرف فضیلتی که به سبب آن، بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را به رازی پنهان مطلع می گردانم و به خریدن کنیزی می فرستم پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند، که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز، بر جسر حاضر شو، پس کشتی های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتی ها خواهی دید، و جمعی از مشتریان، و از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید، که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن، برده

فروشی که عمرو بن یزید نام دارد، در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود، و دو جامعه حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن، خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود.

پس بدان که به زبان رومی می‌گوید که وای که پرده عفتم دریده شد، پس یکی از مشتریان خواهد گفت: من سیدصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز، و عفت او مرا در خریدن راغب گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر به زی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیابی، من به تو رغبت نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.

پس آن پرده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم، که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست؟

پس آن کنیزک گوید: چه تعجیل می‌کنی؟ و البته باید که مشتری بهم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفاء و دیانت او داشته باشم، پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز یگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان، از روی ملاحظت نوشته به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه کرم و سخا و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیزک بخوانید، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من و کیلم از جانب آن بزرگ که این را از برای او خریداری نمایم.

بشرین سلیمان گوید که: آن چه آن حضرت فرموده بود واقع شد، و آن چه آن حضرت فرموده بود همه را عمل آوردم، پس چون کنیزک در نامه نظر کرد، بسیار بگریست و گفت: به عمرو بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به صاحب این نامه نفروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او درباب قیمت گفت و گوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت که آن حضرت فرستاده بودند راضی شد، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شادان شد، و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم، و تا به

حجره رسید، نامه امام علیه السلام را می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌مالید و بر رو می‌گذاشت، و بر بدن می‌چسبانید؛ پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی. کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران، گوش خود، زمانی بمن سپار و دل از برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را بر تو شرح کنم: من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمران الصفا وصی حضرت عیسی (ع) است، تو را خبر دهم به امری عجب، بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، و در هنگامی که سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی علیه‌السلام، از علمای نصاری و عبّاد ایشان، سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر، و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهارهزار نفر، و تختی فرمود که حاضر ساختند، که در ایام پادشاهی خود، به انواع جواهر مرصع کرده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بت‌ها و چلیپاهای خود را بر بلندیه‌ها قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد، پس چون قسیسان و کشیشان، انجیل در دست گرفتند که بخوانند، بت‌ها و چلیپاها سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد، پس برادرزاده ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد، در آن حال رنگ‌های قسیسان متغیر شد، و اعضای ایشان پلرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه ما را معاف دار! از چنین امری که به سبب آن نحوست‌ها روی نمود که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی به زودی زایل گردد، پس جدم این امر را فال بد دانست و گفت به علماء و قسیسان که این تخت را دیگر باره برپا کنند، و چلیپای خود را به جای خود قرار دهند، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند، چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر تخت نشانیدند، همین که قسیسان شروع به خواندن انجیل کردند، همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر، مثل نحوست آن برادر بود، و سر این کار ندانستند که این سعادت دیگری است، نه از نحوست دو برادر، پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به

حرم سرا بازگشت، و پرده‌های خجالت آویخت، پس چون شب شد، و به خواب رفتم دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون، در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت به آسمان سربلندی می‌کرد، و در همان موضع تعبیه کردند، که جدم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمد(ص) و وصی و دامادش علی بن ابیطالب، و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان، آن قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح علیه السلام به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الانبیاء (ص) شتافت، و دست در گردن مبارک آن حضرت درآورد، پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله! آمده‌ام که ملیکه دختر فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم، و اشارت فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام، فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی، پس حضرت مسیح نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، شمعون گفت که: کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند، و حضرت رسول (ص) خطبه‌ای انشاء فرمود، و با حضرت مسیح مرا به امام حسن عسکری عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت پناه گواه شدند، پس چون از آن خواب سعادت‌مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای برادرم و جدم نقل نکردم، و این گنج رایگان را در سینه نگاه داشته پنهان کردم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت، روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فناء میداد، به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره کاهی می‌شد، و بدن می‌کاهید، و آثار عشق پنهان در برون ظاهر می‌گردید، پس در شهرهای روم طیبی نماز مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دواي درد من از او سؤال نمود، هیچ سود نمی‌داد، پس چون از علاج درد من مأیوس گردید، روزی به من گفت که نور چشم من! آیا در خاطرت هیچ آرزوی دنیا هست که برای تو بعمل آورم؟

گفتم: که ای جد من! درهای فرج را بروی خود بسته می‌بینم، اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی، و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی، و

ایشان را آزاد کنی، امیدوارم حضرت مسیح و مادرش، به من عافیتی بخشند، پس چون چنین کرد، اندک طعامی تناول کردم، پس خوشحال شدند و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشتند.

پس بعد از چهارده شب، در خواب دیدم که بهترین زنان عالم فاطمه زهراء علیهما السلام به دیدن من آمده، و حضرت مریم علیهما السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت، در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم به من گفت که این خاتون، بهترین زنان و مادرشوهر تو است، پس به دامن مبارکش افتادم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن عسکری، به من جفا می کند، و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه به دیدن تو آید، و حال آنکه تو به خدا شرک می آوری، و بر مذهب ترسایانی؟ و اینک خواهرم مریم دختر عمران، بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح، و مریم از تو خشنود گردند، و حضرت امام عسکری علیه السلام به دیدن تو آید بگو اشهدان لا اله الا الله، و ان ابي محمداً رسول الله.

پس چون کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری نمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم، پس بیدار شدم، و آن دو کلمه طیبه را به زبان می راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می بردم، چون شب آینده درآمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم: ای دوست من! بعد از آن که، دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود مرا جفا می دهی؟

فرمود که: دیرآمدن من به نزد تو نبود مگر از برای آنکه مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو می آیم و خواهم بود، تا آن زمان که حق تعالی ما و تو را به ظاهر، به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند، پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید.

بشرین سلیمان گویند: که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت: مرا خبر داد. امام حسن عسکری (ع) در شبی از شبها که فلان روز جدت به جنگ مسلمانان لشگری خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بپنداز به هیئتی که ترا شناسند، و از پی جدت روانه شو و از فلان راه برو، چنان کردم، طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند، و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تاحال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم، و مرد پیری که من در غنیمت، به حصه او افتادم، از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم.

گفت: این نام کنیزان است، بشر گفت که عجب است که تو از اهل فرنگی، و عربی را خوب می دانی، گفت: بلی از بسیاری محبتی که جدم با من داشت، و می خواست که مرا بر یادگرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی که زبان عربی و فرنگی هر دو می دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی به من می آموخت، تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گفت: که چون او را به «سُرُّ مَنْ رَأَى» بردم، و به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب کرد که: چگونه حق سبحانه و تعالی، بتو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری را، و شرف بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را؟

او گفت که: چگونه وصف کنم برای تو، ای فرزند رسول خدا! چیزی را که تو بهتر میدانی از من، پس حضرت فرمود که میخواهم تو را گرامی دارم، کدام یک نزد تو بهتر است، اینک ترا ده هزار اشرفی بدهم، یا بشارتی دهم به شرف ابدی، گفت: بلکه بشارت به شرف را می خواهم، و مال نمی خواهم، حضرت فرمود: که بشارت باد ترا به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را مملو از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، گفت که: این فرزند، از که به عمل خواهد آمد؟ گفت از آن کسی که حضرت رسالت پناه (ص) تو را برای او خطبه کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او، ترا به عقد که در آورد؟

گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری، حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت از آن شبی که بدست بهترین زنان عالم، مسلمان شدم، شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید.

حضرت، کافور خادم را طلبیده فرمود: برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود که این آن کنیز است که می گفتم. حکیمه او را دربرگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا! ببر او را به خانه خود و واجبات و سنت ها را باو بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری، و مادر صاحب الزمان علیهما السلام خواهد بود.^۱

مشایخ عظام ذوی الاحترام: محمدبن یعقوب کلینی، و محمدبن بابویه قمی، و شیخ ابوجعفر طوسی، و سیدمرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شأن، به سند معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که: روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند و نگاه تند به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که: اگر شما را خواهش او است، به خدمت شما فرستم، فرمود که ای عمه! این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی، از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدل کند، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد.

گفتم: پس بفرستم او را نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگوار رخصت بطلب در این باب، حکیمه گوید: جامه های خود را پوشیدم، و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم، و چون سلام کردم و نشستم، بی آنکه من سخنی بگویم، حضرت از باب اعجاز، ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را بفرست برای فرزندم، گفتم: ای سید من! از برای همین مطلب آمده ام، که در این امر رخصت بگیرم.

فرمود که: ای بزرگوار صاحب کرامت، خدا میخواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که ترا واسطه چنین امری گردانید،

^۱ رجعت علامه مجسی، تصحیح ابوذری بیدار حدیث چهارم، انتشارات رسالت، قم (۱۳۷۰)، چاپ دوم.

حکیمه گفت: به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را، در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز، آن سعد اکبر را بان زهره منظر، خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر بردم، و بعد از چند روز، آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقاء غروب نمود، و ماه برج خلافت، امام حسن عسکری علیه السلام، در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته بعبادت مقرر زمان پدرش به خدمت آن امام البشر میرسیدم، پس روزی نرجس خاتون آمده، گفت که ای خاتون من! پا دراز کن تا که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم: تو خاتون و صاحب منی هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی، و مرا خدمت کنی، بل که من ترا خدمت میکنم، و پایت بر دیده خود می گذارم، چون حضرت امام علیه السلام، از من این سخن شنید، گفت خدای تو را مزد نیکو دهاد ای عمه! پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود، بیاور جامه های مرا تا بروم، حضرت فرمود: ای عمه! امشب نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی، بخدا که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از کجا بهم میرسد ای سید من، و من در نرجس اثر حمل نمی یابم. فرمود: که از نرجس تولد می نماید نه از دیگری، پس برجستم، و شکم و پشت نرجس را ملاحظه نمودم هیچ گونه اثری نیافتم، برگشتم و عرض کردم، آن حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می شود، اثر حمل بر تو ظاهر خواهد شد، و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت، هیچ تغییری بر او ظاهر نشد. و احدی به حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون بطن زنان حامله را می شکافت، برای طلب موسی و این حال فرزند من، نیز درین امر شبیه است به حال موسی.

و روایت دیگر: آنکه حضرت فرمود: که حمل ما اوصیاء انبیاء در شکم نمی باشد، بلکه در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران مادران فرود می آید، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم، و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده اند.

حکیمه گفت: که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت: ای خاتون! من هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم، پس شب، در آنجا ماندم و افطار کردم، و نزدیک نرجس

خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم، و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیادتر می‌شد، و نماز شب به جا آورد، و چون نظر کردم، صبح کاذب طلوع کرده بود، که ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام، از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است، در این حال در ترجمان خاتون اضطرابی مشاهده کردم، او را دربر گرفتم، و نام الهی بر او خواندم، حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر بر او بخوان، پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود، پس من شروع کردم به خواندن سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من در تلاوت همراهی می‌کرد، و بر من سلام کرد، من ترسیدم، حضرت آواز دادند که تعجب مکن از قدرت الهی، حق تعالی، طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه‌السلام تمام شد، ترجمان خاتون از دیده من غایب شد، گویا پرده میان من و او خایل گردید. پس دویدم بسوی حضرت امام علیه‌السلام فریادکنان، حضرت فرمود که برگرد ای عمه! که او را در جای خود بیتی، برگشتم، پرده گشوده شد، و در ترجمان مشاهده نوری نمودم که دیده‌ام را خیره ساخت، و حضرت صاحب الامر علیه‌السلام را دیدم که رو بقبله به سجده افتاده بزانوهای و انگشتان سبابه را باسماں بلند کرده می‌گوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان جدی رسول الله، و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله و وصی رسوله. پس یک یک امامان را شمرد، تا به خودش رسید، پس فرمود که: اللهم! انجز لی وعودی، و اتمم لی امری، و ثبت و طاتی، و املأ الارض بی عدلاً و قسطاً.

یعنی خداوندا! وعده نصرت که به من فرموده‌ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پرکن زمین را به سبب من از عدل و داد. و در روایت دیگر، چنان است که چون حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام متولد شد، نوری از او ساطع شد و به آفاق آسماں پهن شد، و مرغان سفید دیدم که از آسماں به زیر می‌آمدند، و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آن حضرت می‌مالیدند و پرواز می‌کردند، پس حضرت امام حسن علیه‌السلام مرا آواز داد که ای عمه! فرزندان مرا دربرگیر و بسوی من آور، پس چون او را

درببرگرفتم، ختنه کرده و ناف بریده، و پاک و پاکیزه یافتیم، و بر ذراع راستش نوشته بود که: *بِجَاءِ الْحَقِّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ أَنْ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا*. یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقاء ندارد و حکیمه گفت که چون نظرش بر پدر افتاد، سلام کرد، پس حضرت او را درببرگرفت و زبان مبارک در هر دو دیده اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی، پس حضرت استعاذه فرمود و گفت:

*بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ
أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَ نُمَكِّنُ بِهِمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَكْرِىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُودَهُمَا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.*^۱ و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره، در شان آن حضرت، و اباء بزرگوار
آن حضرت نازل شده، و ترجمه ظاهر لفظش این است که: می‌خواهی مشت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم بر جماعتی که ایشان را
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را
پیشوایان دین و ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و
بنمائیم به فرعون و هامان و لشگرهای ایشان از امامان آنچه را حذر می‌کردند، برگشتیم به
ترجمه حدیث، پس حضرت صاحب‌الامر صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین
و جمیع امامان علیهم‌السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خودش، پس در این حال مرغان بسیار به
تزدیک سر مبارک آن حضرت پیدا شدند، پس یکی از آن مرغان صدا زد که: این طفل را
بردار و نیکو محافظت کن، و هرچهل روز یک مرتبه به تزد ما آور، آن مرغ آن حضرت را
گرفت، و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند.

پس حضرت امام حسن (ع) فرمود که: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد، پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود که ساکت شو که فرزند تو شیر از پستان تو خواهد خورد، و به زودی به سوی تو اش برمی گردانند، چنانکه حضرت موسی را به سوی مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است که: برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش، تا دیده مادرش به او روشن گردد، پس حکیمه پرسید از حضرت امام علیه السلام که آن مرغ چه بود که صاحب الامر را به او سپردی؟ حضرت فرمود که آن مرغ روح القدس است که موکل است به ائمه علیهم السلام، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطاء نگاه می دارد، و ایشان را به علم و ادب زینت می دهد، حکیمه گفت که چون بعد از چهل روز به خدمت آن حضرت رفتم، دیدم که: طفلی در صحن خانه می گردد، گفت: ای سید من! این طفل دوساله است، حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشد، برخلاف اطفال دیگران است، و نشو و نمو و تمای ایشان، زیاده بر دیگران است، تا به حدی که یک ماهه ایشان، مانند یک ساله دیگران است، و ایشان در رحم مادر سخن می گویند، و قرآن می خوانند، و عبادت پروردگار می کنند. و در هنگام ارتضاع، ملائکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام برایشان نازل می شوند.

پس حکیمه فرمود که: هر چهل روز یک مرتبه، بخدمت او می رسیدم در زمان امام حسن (ع) تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت، او را ملازمت کردم، به صورت مردی کامل مشاهده کردم، او را نشناختم، به فرزند برادر خود گفتم: این مرد کیست، که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم؟ فرمود: فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، عن قریب من از میان شما میروم، باید که سخن او را قبول کنی، و امر او را اطاعت نمائی، بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری (ع) به عالم قدس ارتحال فرمود، صاحب الامر علیه صلوات الله را هر صبح و شام ملازمت می نمایم و از هرچه سؤال می نمایم مرا خبر میدهد، و گاهست که میخواهم که سؤال بکنم، هنوز سؤال نکرده جواب می گوید، و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام، مشتاق لقای

آن حضرت شدم، رفتم به خدمت حضرت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که: مولای من کجا است؟ فرمود که: سپردیم او را به آن کس که از ما و تو احق و اولی باشد، و چون روز هفتم شود بیا به نزد ما، چون روز هفتم رفتم، گهواره‌ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده و بر روی من می‌خندید، و تیسیم می‌نمود، پس حضرت آواز دادند که بیا و فرزند مرا بیاور، چون او را به خدمت آن حضرت بردم، زبان در دهانش گردانید، فرمود که: سخن بگویی ای فرزند! حضرت صاحب‌الامر صلوات الله علیه کلمتین شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه (ص) و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت، و آیه گذشته را تلاوت نمود، پس حضرت امام حسن (ع) فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده‌است، پس ابتداء کرد و صحیفه آدم علیه السلام را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و نوح، و کتاب هود، و کتاب صالح و صحف ابراهیم، و تورات موسی و زبور داود، و انجیل عیسی، و قرآن جدم محمد مصطفی (ص) همه را خواند، پس قصه‌های پیغمبران همه را یاد کرد، پس حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که: چون حق سبحانه و تعالی مهدی امت را به من عطا فرمود، دو ملک را فرستاد که او را به سراپرده‌های عرش رحمانی بردند، پس حق تعالی به او خطاب نمود که: مرحبا به تو ای بنده من، قسم به ذات اقدس خود می‌خورم که به طاعت تو ثواب میدهم، و به نافرمانی تو عقاب می‌کنم مردم را، و به سبب شفاعت تو بتدگان را می‌آموزم، و به مخالفت تو ایشان را عقاب می‌کنم، ای دو ملک بگردانید او را به سوی پدرش، و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می‌نمایم، و حق را به او برپادارم، و باطل را به او سرنگون سازم، تا دین حق برای من خالص باشد.^۱

حضرت عیسی (ع) در آخرالزمان (ظهور)

حارث بن عبدالله از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

«موقعی که عیسی بن مریم (ع) (از آسمان) نزول کند و دجال را بکشد مردم شاد و خوشحال شده آن شب را تا به صبح ادبیا می گیرند و بعد از خروج دجال مدت چهل سال تقویت می شوند، در آن زمان احدی نخواهد مرد و کسی مریض نخواهد شد، شخص به تروپقندان و حیوانات خود می گوید: بروید در فلان مکانها بچرید و در فلان ساعت باز آئید، حیواناتی که بین زراعت دیده می شوند و از خوشه آن تمی خورند و با سم خود شاخه آنها را نمی شکنند. مار و عقرب ها ظاهر می شوند و احدی را اذیت نمی کنند و کسی هم مزاحم آنها نمی شود، حیوانات درنده درب خانه ها اقامت می کنند و طعام می طلبند و احدی را اذیت نمی کنند، یک من یا یک چارک گندم یا جو را که شخصی در زمین بیاشد بدون اینکه وسائل زراعتی را بکار ببندد هفتصد (من) یا هفتصد چارک عاید او می شود»^۱

و کعب می گوید: عیسی بن مریم در حالی که جوان قرمز رنگی باشد درب دروازه شرقی دمشق نزدیک مناره نازل می شود و دو ملک (فرشته) آن حضرت را با دو کتف خود حمل می کنند، نفس و بوی آن حضرت را هیچ کافری درک نمی کند مگر اینکه خواهد مرد، زیرا که نفس آن حضرت تا آنجا که چشم کار کند می رسد، موقعی که دجال نفس آن حضرت را درک نماید نظیر شمع آب شده و می میرد. بعد از آن عیسی بن مریم علیه السلام به سوی مسلمان هائی که در بیت المقدس هستند می رود و آنها را از قتل دجال آگاه می نماید و پشت سر امیر مسلمین، نماز می خواند، سپس حضرت عیسی (ع) برای آن ها نماز می خواند که آن نماز فتنه

^۱ - ترجمه الملاحم و الفتن، سید بن طاووس (محمد بن جواد نجفی)، انتشارات اسلامیة، تهران (۱۳۸۱)، چاپ

خواهدبود و مابقی نصارا تسلیم می‌شوند و عیسی (علیه السلام) (در آنجا) اقامت نموده به کار خود ادامه می‌دهد و آنها را به درجات بهشتی بشارت خواهد داد.^۱

ابن عباس در تفسیر آیه ۷ تعابن (زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن) آنهاست که کافر شدند گمان می‌کنند که برانگیخته نمی‌شوند بگو: بلی به خدا قسم که شما حتما برانگیخته خواهید شد.

به معاویه گفته است: عیسی از آسمان نزول می‌کند به جهت (از بین بردن دجال) چون دجال عیسی را ببیند آب می‌شود آنطور که بیه آب می‌شود و امام مردی است از ما که عیسی به او اقتدا می‌کند، اگر می‌خواهی نام او را بگویم می‌گویم: اما باد و صاعقه ای که بر قوم نمود مسلط شد آنها عذاب بودند و سلطنت ما رحمت خواهدبود.^۲

در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا (ص) روزی خطبه ای خواند و در آن خطبه نامی از دجال برد و بعد از آن فرمود: در آن روز امام مردم شخص صالحی است، از او تقاضا می‌کنند که نماز صبح را شروع نماید چون به نماز صبح مشغول می‌شود عیسی بن مریم (ع) نزول می‌کند همین که حضرت عیسی را می‌بیند او را می‌شناسد آنگاه او بعقب می‌رود که عیسی علیه السلام برای نماز جلو بایستد ولی عیسی دست خود را بین دو کتف او می‌گذارد و می‌گوید: تو نماز بخوان زیرا که اقامه نماز برای تو گفته شده و عیسی علیه السلام به او اقتدا می‌کند، سپس می‌گوید: درب را بازکنند، در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی مسلح و با شمشیر خواهدبود، همین که دجال به عیسی نظر می‌کند آب می‌شود آنطور که پاره‌های آهن در آتش یا برف در آب، آب می‌شود، عیسی خروج می‌کند و نزدیک درب شرقی او را گرفته به یک ضربت می‌کشد و چیزی از مخلوقات خدا از قبیل درخت، سنگ و چنبنده‌ای نیست که یهودی به آن پناهنده شود مگر اینکه می‌گوید: ای بنده مسلمان خدا این کسی که به من

^۱- همان منبع، صفحه ۸۵-۸۴

^۲- همان منبع، ص ۱۰۷.

پناهنده شده یهودی است او را به قتل برسان ولی درخت غرقده که درخت یهود است سخن نمی گوید. عیسی در میان امت من حاکم و امام عادل می خواهد بود، صلیب را می کوبد، خوک را می کشد. (شاید منظور این باشد که گوشت خوک را نمی خورند) جزیه را از بین می برد، صدقه را متروک می نماید. بر گوسفند و گاوی ظلم نمی کند، کینه و دشمنی را برطرف می نماید، اذیت کلیه جنبنندگان به طوری از بین می رود که طفل نوزاد دست خود را در دهان مار کند او را ضرری نمی رساند، شیر درنده بچه را می بیند و او را اذیت نمی کند، شیر در میان شتران چون سنگ گله خواهد بود، گرگ در میان گله چون سنگ گله می باشد، زمین از مسلمین پرمی شود و سلطنت کفار از بین می رود، ملک برای غیر از خدا و مسلمین نخواهد بود، زمین چون یک پارچه نقره خواهد شد و گیاه خود را آن طور می رویاند که در زمان حضرت آدم (ع) بوده، چند نفر که از یک خیار بخورند همه آن ها سیر می شوند، یک انار چند نفر را اشباع می نماید. قیمت اسب به مختصر دره می خواهد رسید، این آخر حدیث بود، یعنی مردم از جهاد مستغنی شده و در صفات زهاد^۱ رغبت پیدا می کنند.^۲

و نیز در حدیثی دیگر از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: حقا که رستگاران آن امتی که من اول آنها باشم و عیسی آخر آنها باشد، پس عیسی پشت سر مردی از فرزندان من نماز می خواند، وقتی که نماز صبح را خواند عیسی بلند می شود و متابعت خود را ذکر می کند و مکث او در دنیا چهل سال خواهد بود.^۳

جاماسب حکیم گوید... و عیسی از آسمان نازل می شود و ادیان را تجدید می نماید و خدا را موزد پرستش قرار می دهد.^۴

^۱- زاهدان.

^۲- الملاحم و الفتن سید بن طاووس مترجم محمد جواد نجفی، ص ۱۴۴، انتشارات اسلامیة

^۳- همان منبع، ص ۱۴۵.

^۴- همان منبع، ص ۱۹۳.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: بعد از خسفی (فرورفتن زمین) منادی در اول روز ندا می‌کند که حق با آل محمد (ص) است، بعد از آن منادی در آخر روز ندا می‌کند که حق با اولاد عیسی است و آن مدحی است از شیطان^۱.

و کعب می‌گوید: مهدی (عج) مبعوث می‌شود تا با روم جنگ کند، ده نفر با او خروج می‌کنند و تابوت سکینه را که حاوی تورات و انجیلی است که خدا به موسی و عیسی نازل کرده از غار انطاکیه خارج کنند و آن حضرت در بین اهل تورات با تورات شان و در بین اهل انجیل با انجیل شان قضاوت و حکومت می‌فرماید.^۲

از رسول خدا (ص) نیز روایت شده است که فرمود:

در بیت المقدس (دجال) خروج می‌کند که آنها را محاصره کند در آن روز مرد صالح و نیکوکاری امام مسلمین است به او می‌گویند: برای ما نماز صبح را به جا آور، موقعی که تکبیره الاحرام را گفت و داخل نماز شد. عیسی بن مریم نازل می‌شود، آن مرد جلو می‌آید، پس عیسی علیه السلام دست خود را بین دو کتف او نهاده به او می‌گوید: برای ما نماز به جا آور زیرا که اقامه برای تو گفته شد، سپس عیسی (ع) به او اقتدا کرده، پشت سر او نماز می‌گذارد. آنگاه می‌گویند: درب را بگشایید. در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی خواهد بود که همه آنها دارای اسلحه و شمشیرند، وقتی که دجال به عیسی (ع) نظر می‌کند (از ترس یا خجل شدن) آب می‌شود. آن چنانکه قلع و سرب در آتش آب می‌شوند یا آن چنانکه نمک در آب، آب می‌شود، پس فرار می‌کند و عیسی می‌گوید: من باید به تو ضربتی بزنم که آن ضربت قوت شدنی نیست، پس او را گرفته و به قتل می‌رساند.

غیر از فرقد که از درخت یهود است و گویا نمی‌شود هیچ چیزی از مخلوقات خدا نیست که یک نفر یهودی آن را پناه گاه خود قرار دهد مگر اینکه خدا آن را گویا می‌کند تا بگوید:

^۱- همان منبع، ص ۴۵ باب ۱۲۰

^۲- همان منبع، ص ۵۱

ای بنده مسلمان خدا، این کسی که مرا پناه گاه خود قرار داده یهودی است او را به قتل برسان (پس رسول خدا (ص)) فرمود: عیسی علیه السلام در میان امت من حاکم و امام عادل است، عیسی علیه السلام صلیب (چوبه‌دار) را می‌کوبد و نابود می‌کند، خوک را می‌کشد جزیه را از بین می‌برد، صدقه را ترک خواهد کرد.

(در آن زمان) گرگ مزاحم گوسفند نمی‌شود، بغض و دشمنی برطرف می‌شود، لذیت و درندگی هر حیوانی به طوری از بین می‌رود که اگر طفل نوزادی انگشت خود را در دهانه کندوی عسل بگذارد زنبور او را ضرری نمی‌رساند، شیر، بچه را ملاقات می‌کند ولی ضرری به او نمی‌رساند، شیر درنده در میان شتران چون سگی است که آنها را نگرهبانی کند، گرگ در بین گوسفندان نظیر سگ گله خواهد بود، زمین مملو از مسلمین می‌شود، سلطنت کفار گرفته خواهد شد، سلطنتی برای غیر از اسلام نیست، زمین چون سفره نقره می‌شود، زمین گیاهان خود را آن طور می‌رویاند که در زمان حضرت آدم (ع) بوده، چند نقر که به دور یک گرده نان جمع شوند (و از آن بخورند) همه آنها را سیر می‌کند، یک عدد اتار را که چند نقر بخورند آنها را سیر می‌کند، (قیمت) گاو چنین و چنان (ارزان) می‌شود (قیمت) آن چند درهمی خواهد شد.^۱

همچنین کعب می‌گوید: عیسی ابن مریم، نزدیک پل سفیدی که جنب دروازه دمشق است نزول می‌کند در حالتی که قطعه ابری او را حمل می‌کند و دو دست خود را بر کتف دو ملک نهاده موقعی که سر خود را به زیر می‌اندازد شیء شبیه به لؤلؤ از آن می‌چکد.

پس ملت یهود نزد آن حضرت آمده می‌گویند: ما اصحاب تو هستیم، آن بزرگوار می‌گوید: دروغ می‌گویید، سپس نصارا خدمت او آمده می‌گویند: ما یاران توایم می‌فرماید: دروغ می‌گویید بلکه اصحاب من مهاجرینی هستند که باقیمانده اصحاب جنگ و جهادند.

بعد از آن می‌آید در مجمع مسلمین و می‌بیند که آنها با خلیفه خود نماز می‌خوانند، عیسی عقب می‌ماند که به او اقتدا کند، خلیفه مسلمین به عیسی می‌گوید: جلو به ایست تا به تو اقتدا کنیم می‌گوید: نه شما با اصحاب خود نماز بگذار زیرا که خدا از تو راضی است، من برای اینکه وزیر باشم فرستاده شده‌ام نه برای اینکه امیر باشم، آنگاه خلیفه مهاجرین با یاران خود فقط یک مرتبه دو رکعت نماز می‌خوانند و عیسی علیه‌السلام هم در میان آنها است. و در حدیث دیگر است که خلیفه بن یمان از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: عیسی (ع) نزول می‌کند و مردم به او خوش آمد گفته، از آمدن او خوشوقت می‌شوند زیرا که عیسی (ع) حدیث رسول خدا (ص) را تصدیق می‌کند، آنگاه به مؤذن می‌گوید: نماز را اقامه کن، مردم به عیسی می‌گویند جلو به ایست تا ما به تو اقتدا کنیم، در جواب آنها می‌گوید: شما بروید و با امام خود نماز بخوانید زیرا او نیکو امامی است، مسلمین با امام خود نماز می‌گذارند و عیسی بن مریم هم به آن حضرت اقتدا می‌کند.^۱

نقش حضرت عیسی در ظهور حضرت مهدی (ع)

مشهور میان علمای شیعه و سنی است که آن جناب در آسمان باقی است به حیاتی که داشت در زمین و آنکه زنده به آسمان بالا رفت و شربت مرگ نچشید و نخواهد چشید تا آنکه در آخر الزمان فرود آید و در عقب مهدی (صلوات الله علیه) نماز خواند و زیر فرمان او باشد.^۲

از رسول خدا (ص) روایت است که فرمود:

قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندان ما مهدی، و فرود آید روح الله، عیسی بن مریم و نماز کند خلف او.^۳

^۱ - همان منبع.

^۲ - نجم الثاقب محدث توری، انتشارات جعکوران، قم (۱۳۸۰)، چاپ چهارم، ص ۶۷۳.

^۳ - همان منبع، صفحه ۱۸۵.

و نیز از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

آن حضرت (مهدی عج) مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می آید. پس حضرت به پشت سر برمی گردد تا عیسی پیش افتد و امام مردم شود در نماز، پس عیسی دو دست خود را بر کتف آنجناب می گذارد و به او می گوید: مقدم شو! و در اخبار مکرر آمده افضلیت حضرت مهدی (عج) بر آن جناب که امام باید آقراء و اعلم و افقه و اصیح باشد و...

و نیز از آن جناب (ع) نقل شده که فرمود: پس ملتفت می شود مهدی علیه السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می چکد. مهدی علیه السلام به او می فرماید: مقدم شو، و برای مردم نماز کن. اما عیسی می گوید: برپای نشده نماز مگر برای تو. پس، نماز می کند عیسی، پشت سر مردی از فرزندان من و چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می کند.^۲

و این دلیل است بر افضل بودن حضرت مهدی عج الله از حضرت عیسی (ع).^۳

در بعضی از احادیث قتل دجال را که از نشانه های ظهور است را به دست حضرت عیسی می دانند.^۴

^۱ - همان منبع، صفحه ۱۸۷.

^۲ - همان منبع صفحه ۱۸۷.

^۳ - همان منبع، صفحه ۱۸۸.

^۴ - همان منبع، صفحه ۱۸۹.

موعود گرایی در ادیان و مذاهب

چند بشارت از کتاب اشعیای نبی درباره مصلح جهانی:

آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد، و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. و عمل، عدالت، سلامتی، و نتیجه عدالت، آرامی و اطمینان خاطر خواهد بود تا ابدالابد، و قوم من در مسکن سلامتی و در ساکن مطمئن و در منزل های آرامی ساکن خواهد شد.^۱

و در فراز دیگری از بشارت های اشعیای نبی آمده که در آن زمان، بساط ظلم و ستم برچیده خواهد شد و عدالت گسترش خواهد یافت و..

« برگزیدگان من، از عمل دست های خود تمتع خواهند بود، زحمت بی جا نخواهند کشید، اولاد به جهت اضطراب نخواهد زایید، زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان یا ایشانند و قبل از آن که بخوانند من جواب خواهم داد، و پیش از آن که سخن گویند، من خواهم شنید.

گرسنگ و بزه با هم خواهند چرید، و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد، و خوراک مار خاک خواهد بود، خداوند می گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهد رسانید و قساد نخواهند کرد.^۲

در کتاب یوئیل نبی که از پیامبران پیرو تورات است، بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام و محاکمه اسرائیل در آن روز سرنوشت ساز چنین آمده است: آن گاه جمیع امت ها را جمع کرده و وادی یهوشافاظ^۳ فرود خواهم آورد و در آنجا به ایشان درباره قوم خود و میراث خویش، اسرائیل (را) محاکمه خواهم نمود، زیرا که

^۱- کتاب مقدس، کتاب اشعیای نبی، صفحه ۱۰۴۶، باب ۲۲ بندهای ۱۸-۱۶ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲ سال بیست و هفتم.

^۲- همان منبع، صفحه ۶۵، بندهای ۲۳-۲۵ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲.

^۳- نام صحرایی در نزدیکی بیت المقدس است که اکنون وادی قدرون نامیده می شود. (لغت نامه دهخدا، حرف قاف قدرون، صفحه ۱۷۶)

ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند و بر قوم من قرعه انداخته و سیری در عوض فاحشه داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بتوشند.^۱

و در جای دیگر از همین کتاب چنین آمده است: ای همه امت‌ها! پشیمانید و بیایید و از هر طرف جمع شوید، ای خداوند شجاعان! خود را به آنجا فرود آورید. امت‌ها برانگیخته شوند، به وادی یهوشوفاظ برآیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند دادرسی نمایم.^۲

و در همین زمینه در کتاب «عاموس نبی» آمده است که می‌گوید:

«بنابر این، ای بنی اسرائیل! به این طور با تو عمل خواهم نمود، و چون که به این طور با تو عمل خواهم نمود پس ای اسرائیل، خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.^۳ این قرازه‌ها، همچنان که ملاحظه می‌شود از نزول حضرت عیسی (ع) و داوری آن حضرت در یوم الله ظهور خیر می‌دهند.

و در همین رابطه، در کتاب «هوشیاع نبی» در مورد یازگشت حضرت عیسی (ع) خطاب به قوم یهود آمده است: و من برای افرادم مثل شیر و برای خاندان یهود مانند شیر ژبان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رخته خواهم ربود رهانند نخواهد بود. من روانه شدم به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده روی مرا بطلبند در سختی خود، صبح زود مرا خواهند طلبید.^۴ به صورت گسترده‌ای از نزول حضرت عیسی (ع) گفتگو شده است و برخی از آیات قرآن نیز بر این معنا دلالت دارد و همه طوایف اسلامی اعتقاد

^۱ - همان کتاب مقدس، کتاب یونیل نبی صفحه ۱۳۲۷، باب ۳، بندهای ۲ و ۳.

^۲ - همان منبع، صفحه ۱۳۲۸، باب ۳، بندهای ۱۲ و ۱۳.

^۳ - کتاب مقدس، کتاب عاموس نبی، صفحه ۱۳۲۳، باب ۴، بندهای ۱۲ و ۱۳، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲، سال بیست و هفتم.

^۴ - یهودا نام پسر یعقوب و برادر بزرگ یوسف از مادر دیگر به نام لیا - لایالیا - است که حضرت داود و ملوک

بنی اسرائیل و حضرت عیسی (ع) از نسل او می‌باشند. (لغت نامه دهخدا - حرف یاء یهودا)

قاطع دارند که حضرت عیسی (ع) به روی زمین باز می‌گردد و پشت سر مسیح (ع) حضرت مهدی (ع) نماز می‌گذارد و حضرتش را تایید می‌نماید و در ردیف یکی از معاونان آن حضرت قرار می‌گیرد و ما نیز به پیروی از قرآن و پیشوایان معصوم (ع) فرازهای مزبور را از کتاب تورات نقل نمودیم. و توضیح آنها نیز پس از نقل بشارات انجیل بر همگان روشن خواهد شد.^۱

موعود گرایی در ادیان ابراهیمی

بشارت (موعودگرایی) در انجیل و ظهور حضرت مهدی در کتاب زکریای نبی

در کتاب زکریای نبی که یکی از پیامبران بزرگ بنی‌اسرائیل و از انبیای پیرو تورات است، بشارت ظهور آن یگانه منجی عالم چنین آمده است .

اینگ روز خداوند می‌آید و غنیمت تو دریافت تقسیم خواهد شد و جمیع است ما را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهیم کرد، و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت، بقیه قوم از شهر منقطع خواهند شد. و خداوند بیرون آمده با آن قوم مقاتله خواهند نمود چنان که در روز جنگ مقاتله نمود، و در آخر روز پای‌های او بر کوه زیتون که از طرف مشرق بر تعامل اورشلیم است خواهد ایستاد. و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود ... و یهود (خدا) بر تمامی زمین پادشاه خواهند بود. و در آن روز یهود واحد خواهد بود، اسم او واحد^۲ .

در اینجا لازم است این نکته را توضیح دهیم که در کتب عهدین (یعنی تورات و انجیل) کلمه «خداوند» بیشتر در مورد حضرت عیسی (ع) به کار می‌رود، که در اینجا نیز چنین شده است و جالب این که در این فراز بشارت که از تورات نقل کردیم، محل فرود آمدن

^۱- تورات کتاب هوشیع نبی، صفحه ۱۳۱۴، باب ۵، بندهای ۱۴ و ۱۵.

^۲- کتاب زکریای نبی صفحه ۱۳۸۲، باب ۱۴ بندهای ۱-۱۰.

حضرت عیسی و یوم‌الله بودن آن روز^۱ و جهانی شدن اسلام و سقوط رژیم اشغالگر قدس دقیقاً با روایات اسلامی مطابقت دارد.

البته باید توجه داشت که طبق آیات قرآن کریم مضمون این پیش‌گویی‌ها یک بار در دوران گذشته در زمان بخت‌النصر انجام گرفته و یک بار دیگر طبق وعده‌های صریح قرآن کریم و نویدهای ظهور مبارک حضرت مهدی (عج) در «یوم‌الله» ظهور انجام خواهد گرفت، و نخستین قبیله مسلمانان برای همیشه از اشغال یهودیان رهایی خواهد یافت و در تمامی جهان خدای یکتا را پرستش خواهد نمود و در تمام نقاط زمین ندای دلنواز وحدت به گوش خواهد رسید. به هر آنچه در این فراز در مورد سرنوشت یهودیان مقرر آمده است دقیقاً با روایات اسلامی منطبق است، زیرا از احادیث چنین استفاده می‌شود که ملت یهود به علت طغیان و سرکشی و فساد که در زمین ایجاد می‌کنند، سرانجام تارومار خواهند شد. به گفته‌ای که حتی یک نفر یهودی هم در فلسطین باقی نخواهد ماند.^۲

بشارت ظهور حضرت مهدی (عج) در کتاب حزقیل نبی

در این کتاب در مورد ظهور حضرت حجت بن الحسن عسکری (ع) و سرنوشت رژیم اسرائیل و جهانی شدن آئین توحید، و اجرای احکام و حدود الهی در آن عصر درخشان چنین آمده است:

«... وای بر تو ای پسر انسان! خداوند یهود چنین می‌فرماید: که هر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرائی بگو جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می‌نمایم فراهم آید، قربانی عظیمی که بر کوه‌های اسرائیل، تا گوشت بخورید و خون بنوشید.

^۱ - نویدهای ظهور حضرت مهدی در قرآن (از سوره ابراهیم)

^۲ - نقل از روزنامه جمهوری اسلامی صفحه روح زندگی، شماره ۷۷۴۲، سال بیست و هفتم.

و خداوند یهود می‌گوید: که بر سر سفره‌ی من از اسبان و سواران و جباران و همه‌ی مردان جنگی سیر خواهید شد و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و جمیع امت‌ها داوری مرا که آن را اجر خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد، خواهند دانست که یهود خدای ایشان، من هستم. و امت‌ها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلائی وطن گردیدند، زیرا که به من خیانت ورزیدند.^۱

باید توجه داشت که منظور از «پسر انسان» مانند کلمه «مسیح» حضرت عیسی (ع) نیست، بلکه مراد از آن حضرت مهدی (ع) است، زیرا در انجیل بیش از ۸۰ بار کلمه «پسر انسان» آمده است که تنها در ۳۰ مورد آن حضرت مسیح (ع) اراده شده است.^۲

بشارت ظهور حضرت مهدی (ع)

در کتاب حجی نبی: در این کتاب نیز که یکی از کتاب‌های انبیای پیرو تورات است، بشارت ظهور حضرت بقیه الله بدین گونه آمده است: «یهود و صباوت چنین می‌گویند: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی آسمان‌ها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت، و تمامی امت‌ها را منزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت‌ها خواهد آمد.^۳

سخن گفتن حضرت مهدی (عج) در گهواره همچون عیسی (ع)

حکیمه خاتون عمه مهدی (ع) تنها زن شاهد تولد و بزرگ شدن حضرت است می‌فرماید: روز هفتم که برای دیدار حضرت مهدی (ع) رفتم، گهواره‌ای دیدم بر سر گهواره دویدم، مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده و بر روی من می‌خندید، و تبسم می‌نمود، پس حضرت آواز دادند که بیا و فرزند مرا بیاور، چون او را به خدمت آن حضرت بردم، زبان در دهانش گردانید، فرمود که: سخن بگو ای فرزند! حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه

^۱- کتاب مقدس، کتاب خرقل تبی صفحه ۱۲۶۵، باب ۳۹، پایهای ۱۷-۲۳، به نقل از جمهوری اسلامی.

^۲- قاموس کتاب مقدس، ماده «پسر خواهر» صفحه ۲۱۹.

^۳- به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی صفحه روح زندگی روز پنجمین ۸۵/۱/۲۴، شماره ۷۷۴۲، سال ۲۷.

شہادتین را ادا فرمود و صلوات بر حضرت رسول (ص) و سایر ائمه علیہم السلام فرستاد و بسم اللہ گفت و آیہ گذشتہ را تلاوت نمود، پس حضرت امام حسن علیہ السلام فرمود کہ بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانہ و تعالیٰ بر پیغمبرانش فرستادہ پس ابتداء کرد و صحیفہ آدم علیہ السلام را بہ زبان سریانی خواند و کتاب ادریس و نوح، و ہود و صالح و صحف ابراہیم و تورات موسیٰ و زبور داود و انجیل و عیسیٰ و قرآن جدم محمد مصطفیٰ (ص) ہمہ را خواند، پس قصہ های ہمہ پیامبران را یاد کرد^۱

^۱ - رجعت علامہ مجلسی، ترجمہ ابوذر بیدار، قم (۱۳۷۰)، انتشارات رسالت قلم، چاپ دوم، ص ۳۷، حدیث

بخش دوم

مواعظ ، حکمت ها و سخنان

حضرت مسیح (ع) در کلام امامان شیعه (ع)

فصل اول

مناجات خداوند با حضرت عیسی (ع)

مناجات خداوند با حضرت عیسی (ع)

ای عیسی! منم پروردگار تو و پروردگار پدرانت^۱، نامم یگانه است و منم یکتا که هر چیزی را تنها آفریدم و هر چیز ساخته من است و همه به سوی من برگردند.

ای عیسی! تویی مسیح به فرمان من، و تو از گل آفرینش کنی به اجازه من و تو مرده‌ها را زنده کنی به سخن من، تو شیفته درگاهم باش، و از من بترس که پناهی از من نیابی جز خود من.

ای عیسی! به تو سفارش می‌کنم، سفارش آنکه از مهربانی دلسوز تو است تا، سزاوار پیوست با من شوی به وسیله اینکه شادی مرا بچوئی، تو در بزرگی، و در خرد برکت داده شدی هر جا بودی برکت یافتی من گواهم که تو بنده و زاده کنیز منی، با نافرمانی به من نزدیک شو، و بر من توکل کن تا تو را کفایت کنم، و دنبال دیگری مرو تا تو را ترک کنم.

ای عیسی، بر بلا صبر کن و به قضاء راضی باش، و به مانند شادمانی من بخودت باش زیرا شادمانیم ایسنت که اطاعت شوم و نافرمانی نشوم.

ای عیسی، ذکر مرا به زبان‌ت زنده دار، و دوستی مرا در دلت پیروز.

ای عیسی در ساعات غفلت بیدار باش، و لطائف دانش و پند را محکم و استوار نما و برای من به خلقش پیاموز.

ای عیسی راغب و راهب باش و دلت را با ترس من بکش.

ای عیسی، شب را برای جستجوی رضایم در نظر دار، و روز را برای روز نیازت روزه دار.

ای عیسی، تو مسئولی، پس به ناتوان رحم کن، چنانکه من تو را رحم نموده‌ام و بر یتیم زور مگو. ای عیسی، در هر جای خلوت بر خود گریه کن و به موافقت نمازها گام بردار، و لذت تطلق به ذکر مرا به من بشنوان زیرا من با تو خوب کردم.

^۱ - منظور سلاله پیامبران پیشین است.

ای عیسی، چه بسیار مردمی را که به گناه گذشته آنان هلاک کردم و تو را از آنها نگاه داشتم.

ای عیسی، با ناتوان مدارا کن، و دیده نارسایت را به آسمان برآور و مرا بخوان، زیرا من به تو نزدیکم و نامم را میر، مگر به زاری به درگاهم، و با توجه کامل، زیرا هرگاه مرا چنین بخوانی تو را اجابت کنم.

ای عیسی، متمرّد به نافرمانی بر من تو را نفریبند که روزی مرا می خورد و دیگری را می پرستد، سپس هنگام گرفتاری مرا می خواند و من او را اجابت می کنم باز می گردد به همان وضعی که بود، آیا به من تمرد می کند یا به خشمم تعرض می کند، به خودم سوگند خوردم که چنانچه بگیرم که نجاتی نداشته باشد، و جز من پناهی نداشته باشد، از آسمان و زمین من کجا می گریزد.

ای عیسی به ستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا دعا نکنید.^۱ در صورتیکه حرام زیر دامن خود دارید و در خانه های شما پنهانست، زیرا من قسم خورده ام که دعا را اجابت کنم و اجابت دعای آنان لعن بر آنها است تا از هم جدا شوند.

ای عیسی! لذت ناپایدار و خوشی زایل چه خوبی دارند.

ای پسر مریم، اگر به چشمت می دیدی آنچه را که برای دوستان خوبم مهیا کرده ام دلت آب می شد و روح از شوق بدان پرواز می کرد، به مانند سرای آخرت سرائی نیست که در آن همسایه های خوب و فرشته های مقرب بر ایشان داخل شوند و از هراسهای روز قیامت در آن آسوده اند، خانه ای که نعمتش دگرگون نشود و از اهل آن زائل نگردد.

ای پسر مریم، درباره آخرت با همانندانت رقابت کن، زیرا نهایت آرزوی متمکنانست و خوش منظر است، خوشا بر تو ای پسر مریم اگر برای آن کار کنی و به همراه پدرانت آدم و ابراهیم در جنات نعیم باشی و از آن بدلی و نقل مکانی نجویی، یا پرهیزکاران چنین کنم.

ای عیسی، به سوی من گریز به همراه هرکه از دوزخ پرشراره و پراز غل و شکنجه می‌گریزد که هرگز نشاطی در آن درنیابد و غمی از آن برنیاید، به مانند پرده‌های تاریک شب تار است، هرکه از آن نجات یابد کامیاب شود، آن خانه زورگویان و سرکشان ستمکار و هر سخت دل تندخوست.

ای عیسی چه بد خانه‌ایست برای هرکه بدان اعتماد کرده، و چه بد قرارگاهیست خانه ستمکاران، من تو را از خودت برحذر دارم بمن آگاه باش.

ای عیسی، هرجا باشی مرا منظوردار و گواه باش که من تو را آفریدم و تو بنده منی، و من تو را صورتگری کردم و به زمینت فرود آوردم.

ای عیسی، خود را از شهوت‌های هلاکت باربیر و از هر دلخواهی که از منت دورت کند دوری کن، و بدان که تو در مقام رسول امین من هستی و باید از من در حذر باشی.

ای عیسی، من تو را با کلام خود آفریدم، و مریم ات به فرمان من زاد که بدو فرستادم روح خود جبرئیل امین (یکی از فرشته‌هایم را) تا تو زنده بر زمین راه می‌روی و همه اینها را از پیش می‌دانستم.

ای عیسی، اگر من بر تو خشم کنم رضای دیگران تو را سود ندهد و اگر از تو خشنود شوم خشم خشم‌کنندگان به تو زیان نرساند.

ای عیسی، مرا پیش خود یاد کن و در بر مردم یاد کن تا در بر جمعی بهتر از آدمیزاده‌ها یادت کنم.

ای عیسی! مرا چون غریق بی فریادرس بخوان.

ای عیسی، به من سوگند دروغ مخور تا عرشم از خشمم بلرزند. دنیا، کوتاه عمر و درازی آرزوست، و در بر من خانه‌ایست بهتر از آنچه گرد آورند.

ای عیسی، چگونه خواهید کرد، آنگاه که برای شما کتابی برآورم که به حق گویاست و شماها خود به اسرار نهانتان گواهی دهید، و به همه کارهائی که بدان عمل کرده‌اید.

ای عیسی، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو روی خود را شسته‌اید و دل خود را چرکین کرده‌اید آیا به من غره هستید یا بر من دلیری و گستاخی می‌کنید، برای مردم این دنیا خود را خوشبو می‌کنید و درون شما در بر من چون مردار گندیده است، گویا شماها مردمی مرده هستید.

ای عیسی، به آنان بگو ناخن خود را از کسب حرام بچینید و گوشه‌های خود را از ذکر ناهنجار بپندید، و از دل به من رو آورید، من ظاهر شما را نمی‌خواهم.

ای عیسی، به کار خوب خوش باش که برای من خشنودی است و به بدکرداری گریه کن که زشتی است آنچه را دوست نداری یا تو کنند با دیگری مکن، اگر کسی سیلی به گونه راست زد گونه چپ را هم به او بده، به مهرورزی ناتوانی، به من نزدیک شو، و از نادانها روگردان.

ای عیسی، خوش کرداران را رهنما باش و با آنها همکاری کن، و گواه آنان شو، و به ستمکاران بنی اسرائیل بگو، ای هم‌آغوشان بد، اگر دست باز بگیرید به صورت میمون‌ها و خوک‌هایتان درآورم.

ای عیسی، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: حکمت از ترس من گریانست و شما خندان، ناسزا می‌گویید. آیا برات آزادی از من دارید؟ یا از عذابم در امانید؟ یا به کیفرم می‌گرائید؟ به خودم سوگند شما را برای آیندگان مثل و عبرت سازم.

سپس ای پسر مریم باکره بتول تو را سفارش کنم درباره سید رسولان و دوستم احمد (ص) صاحب شتر سرخ‌مو و چهره درخشان که به نور تابان است، آن پاکدل سخت نبرد، پاحیاء بزرگوار، که رحمت جهانیان و آقای آدمیزادگانست، در روزی که مرا ملاقات کند از همه پیشتازان نزد من گرامی‌تر، و از همه فرستادگان بمن نزدیکتر است. آن عربی مکتب ندیده، آنکه به دین من پای‌بند است، و برای من شکیبا. یا مشرکان برای دفاع از دین من بچنگد، به تو سفارش کنم که گزارش او را به بنی اسرائیل بدهی، و به آنان فرمایی تا او را یاور دارند، و به او بگروند و از او پیروی کنند و او را یاری دهند، گفت: معبود او کیست که این اندازه‌اش باید

بپسندم؟ فرمود: او محمد (ص) رسول الله است به سراسر مردم و مقامش به من از همه نزدیکتر، و شفاعتش نقدتر است، خوشا بر وی در پیغمبری و خوشا بر امتش که مرا به روش او ملاقات کنند، همه اهل زمین سپاسش گویند و اهل آسمان برایش آمرزش جویند، امین است با برکت و پاک، بهترین باقیماندگانست نزد من، در آخرالزمان آید که آسمان درهای رحمت خود را بگشاید، و زمین شکوفان گردد تا برکت خود را بنمایند و بر هرچه دست خود نهاده بر ایشان پربرکت کنم، همسر بسیار دارد و فرزند کم آرد.

ای عیسی! به هر چیزی که به من نزدیک کند راهتمایی نمودم، و از هر چه از من دور کند نهی ات کردم تو برای خود خیراندیشی کن.

ای عیسی! دنیا شیرین است و منت در آن به کار گماشتم پس از آنچه اش که تو را برحذر داشتم دوری کن و از آن آنرا بگیر که برای زندگی سهل و ساده به تو دادم.

ای عیسی، به کردارت چنان بنگر که بنده گنهگار خطا کار نگردد، در کردار دیگری ننگر، در دنیا زاهد باش و در آن ترسان مباش تا نابود شوی.

ای عیسی! عقل و اندیشه کن و بنگر در اطراف زمین که چگونه بوده است برای ستمکاران.

ای عیسی! هرچه ات وصف کردم، اندرز است و همه گفتارم برایت حق (و پند) است و من خود حق، آشکارکننده ام به راستی می گویم اگر مرا پس از اعلام، نافرمانی کنی، در برابرم دوست و یاوری نداری.

ای عیسی! دلت را با ترس از من پرور و به زبردستت بنگر و به بالادست خود منگر، و بدان که رأس هر گناه و خطائی دوستی دنیا است، آنرا دوست مدار که من او را دوست ندارم.

ای عیسی! دلت را با من پاک کن و در خلوتها بسیار مرا یاد کن و بدانکه خشنودیم اینست که با بیم و امید به درگاهم رو کنی، و در این پاره زنده باش و مرده مباش.

ای عیسی! به من شرک میاور و از من برحذر باش و به تندرستی فریب مخور و خود را رشک و حسرت خور مساز، زیرا دنیا چون سایه گذر است و آنچه از آن رو کند چنان است که

پشت کرده، تا توانی در کارهای خوب رقابت کن و با حق باش و گرچه قطعه قطعه شوی و در آتش بسوزی پس از معرفت به من کافر مشو و با نادانان همراه مگرد، زیرا هر چیزی با چیزی است (که بدان آمیزد)

ای عیسی، برایم از دو چشمت اشک بریز و دلت خاشع باشد.

ای عیسی، در حال سختی از من فریادرسی بخواه زیرا من به داد گرفتاران برسم و بیچارگان را اجابت کنم، و منم ارحم الراحمین.^۱

در مفتاح چهارم وحی به عیسی علیه السلام آمده است: عیسی! ای فرزند بتول پاک! به سخنانم گوش و در راه من کوشش کن. تو را بدون اینکه پدر داشته باشی آفریده و نشانه‌ای برای مردمان قرار دادم. فقط مرا پرستش نموده و فقط بر من توکل کن. کتاب را با توانایی گرفته و آن را برای اهل سوریا تفسیر کن. و از طرف من به آنان بگو: من خدایی هستم که هیچ خدایی به جز من نبوده، زنده، ازلی و قیوم بوده تغییر نکرده و از بین نمی‌روم. پس به من و برسول و پیامبر درس نخوانده‌ام که در آخر الزمان بوده و پیامبر رحمت و نبرد و اولین و آخرین می‌باشد ایمان آورید.

اولین پیامبری بود که آفریده شد و آخرین پیامبری بود که مبعوث گردید.^۲

دعا و خواندن خداوند

خداوند متعال: ای عیسی مانند کسی که در حال غرق شدن است و غم زده‌ای که یآوری ندارد مرا بخوان و دلت را برایم خوار کن... و صدای غمناک خود را به من برسان.^۳
و حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

^۱- تحف العقول، ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الخرائی از علمای قرن چهارم، ترجمه و تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامیة، سال ۱۴۰۰ قمری، ص ۵۳۴.

^۲- کتاب مراقبات حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه ابراهیم محدث چاپ ششم، نشر اخلاق، ص ۴۷۲ به نقل از روایت سید در اقبال.

^۳- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۱.

خداوند به حضرت عیسی بن مریم (ع) وحی فرستاد به بزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه‌های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دست‌هایی تابناک، به آن‌ها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات مشغول‌الذمه باشد.^۱

خوشا بر آنها که به یکدیگر مهربانی کنند، آنانند که در روز قیامت رحمت می‌شوند، خوشا بر اصلاح‌کننده‌های میان مردم، آنانند همان مقربان خدا در روز رستاخیز، خوشا بر آنها که دل خود را پاک دارند، آنانند که روز رستاخیز خدا را دیدار می‌کنند، خوشا بر آنها که در دنیا فروتنی کنند، آنان در روز رستاخیز وارث تخت‌های پادشاهینند، خوشا بر فقرا، که ملکوت آسمان را دارند، خوشا بر غمگین‌ها، آنهایند که شاد زندگی می‌کنند،

خوشا بر آنان که از راه خشوع، گرسنگی و تشنگی کشتند، آنانند که سیراب شوند، (خوشا بر آنان که کار خیر کنند و برگزیده‌های خدا خوانده شوند) خوشا بر آنها که به خاطر پاکیزگی ناسزا شنوند که ملکوت آسمان از آن آنهاست، خوشا بر شما که محسود گردید و دشنام شنوید، و درباره شما هر سخن زشت و دروغ گفته شود در این هنگام باید شاد باشید و خرم باشید، زیرا مزد شما در آسمان بسیار است.

فرمود: ای بنده‌های بد، مبادا مردم را به گمان سرزنش کنید و خود را با یقین (به بدکرداری) سرزنش نکنید [ای دنیاپرستان، می‌خواهید به آنچه در وجود شما نیست ستوده شوید و انگشت نشان باشید] ای دنیاپرستان، شما چون گوری باشید که از برون آراسته است و ناظران را خیره کند و درونش استخوان‌های مرده آکنده از خطاست، ای دنیاپرستان همانا به چراغ مانید که به مردم بتابد و خود را بسوزد، ای بنی اسرائیل، خود را به مجلس علماء برسانید، گرچه به سر زانو بروید زیرا خدا دل‌های مرده را به نور حکمت زنده کند، چونان که زمین مرده را به باران تند زنده کند.

^۱ - خضال شیخ صدوق، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، تهران ۱۳۷۴، ج ۱، پ ۱۱۸.

ای بنی اسرائیل کم گویی حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی، زیرا شیوه خوب و سبکباری از گناهانست، پس باب دانش را محکم بسازید که پایش صبر است، و راستی خدا خندان بیجا را دشمن دارد، و آنکه را بی ادب و منطق به راه افتد، و خدا دوست دارد آن حاکمی که چون چوپانی از رعیتش غفلت ندارد از دل خدا را شرم دارید، چنانکه از مردم در ظاهر شرم میدارید، و بدانید کلمه حکمت گمشده مؤمن است، و بر شما است که تا از دست نرفته آن را دریابید و از دست رفتن آن اینست که استادانش از دست روند.

دوستان و برگزیدان خدا باشید، بدانکه با شما بد کند، نیکی کنید و از ستمکار بر خود بگذرید و بدانکه از شما روگردان است سلام کنید. گفته مرا بشنوید و حفظ کنید سفارشم را، رعایت کنید پیمان را تا خود علمای چیز فهم باشید.

از روی درستی به شما می گویم که دل‌های شما آنجاست که گنج‌های شماست، از این رو مردم مال خود را دوست دارند و جان شان بدان شیفته است، شما گنج‌های خود را در آسمان نهید آنجا که نه شایسته آنها می خورد و نه دزدشان می برد.

از روی درستی به شما می گویم بنده را توانی نیست که دو پروردگار را خدمت کند و به ناچار یکی را بر دیگری ترجیح می دهد، همچنین دوستی خدا و دوستی دنیا برای شما فراهم نشود. (یعنی دنیا را بر آخرت بخواهید)

از روی راستی به شما می گویم که بدترین مردم کسی است که دنیا را بر دانش خود ترجیح دهد، دنیا را بخواهد و بجوید و برایش بکوشد تا اگر تواند مردم را به سرگردانی کشاند، پهناوری تابش خورشید کور را چه سود دهد که آنرا نتواند دید، همچنین دانش هر عالمی را که به کارش نبندد سودی ندهد، چه اندازه میوه درخت فراوان است و همه سودمند و خوردنی نیستند، و چه بسیارند دانایان و همه بدانچه دانش سود نبرند، و چه پهناور است زمین و همه را سکونت نتوان، و چه بسیارند سخنگویان و چنان نباشد که همه سخنان تصدیق شود، از دانایان دروغگو خودداری کنید آنها که پشمینه پوشند و از راه تزویر سر به زیر نمایند تا خطای خود را صواب وانمود کنند.

زیرچشمی نگاه کنند نگاه گرگانه، و گفتارشان یا کردارشان مخالف است. آیا می‌شود از درخت عوسج انگور چید و یا از بوته حنظل انجیر، و همچنین گفته عالم دروغگو اثر ندارد جز ناحق، و نیست که هر که بگوید راست بگوید.

به درستی برای شما می‌گویم که زراعت در روی زمین خاکی و هموار روید نه روی سنگ خارا، همچنین حکمت در دل متواضع پرورش یابد نه در دل متکبر زورگو، آیا ندانید هر که سر بر سقف برافرازد شکسته سرگردد، و هر که سر از آن فرود گیرد در سایه‌اش باشد، و وی را مأوی دهد، و همچنین هر که برای خدا تواضع نکند خدایش زبون سازد و هر که برای خدا تواضع کند او را برافروزد، عسل در خیک همیشه خوب نیست و همچنین هر دلی حکمت پرور نیست، خیک تا ندریده و نخشکیده و نگندیده ظرف عسل نمی‌شود.

به درستی برای شما می‌گویم که آتش‌سوزی در یک خانه به دید آید و پیوسته از خانه‌ای به خانه‌ای درگیرد تا خانه‌های بسیاری را بسوزد مگر اینکه آن خانه نخست را دریابند و از بن بردارند تا آتش از کار بیفتند. چنین است ستمگر، نخست اگر جلو دست او را بگیرند دنبالش پیشوای ستمگر نیاید تا به او اقتدا کنند چونان که اگر آتش در خانه نخست به چوب و تخته درنگیرد چیزی را نسوزاند.

به درستی برای شما می‌گویم: هر که به مار بنگرد که قصد برادرش کرده که او را بگذرد و برادر را برحذر ندارد و مار او را بکشد بری از شرکت در خویش نیست. و همچنین هر که به برادرش بنگرد که می‌خواهد گناه کند و او را از انجام آن بد برحذر ندارد تا گناهنش اندر گیرد، بری از شرکت در گناهنش نیست، و هر که تواند ستمگری را جلوگیرد و جلوش را نگیرد چون مرتکب ظلم است، چگونه ظالم پهراسد با اینکه درمیان شما آسوده زندگی کند و بازش ندارند و جلوش را نگیرند و دستش را کوتاه نکنند.

از کجا ستمکاران کوتاه آیند و چگونه مغرور نگردند، همین بس است که یکی از شما ها بگوید من خود ستم نکنم و هر که خواهد ستم کند و ستم را بنگرد و جلو نگیرد؟ اگر مطلب

اینست که شما می‌گویید چرا شما با ظالمانی که همکار آنها نیستند در عقوبت و گرفتاری دنیاشان شریکند.

ای بنده‌های بد و ای بر شما چگونه به خدا امید دارید که شما را از هراس روز قیامت آسوده دارد با اینکه از مردم نسبت به اطاعت خدا می‌ترسید و از آنها با نافرمانی خدا فرمان می‌برید، و در پیمان‌های مخالف با پیمان با خدا بدانها وفاداری می‌کنید.

به درستی با شما می‌گویم از هراس این روز از طرف خدا امان ندارد کسی که بنده‌ها را در برابر او پرورنده بداند، وای بر شما ای بنده‌های بد برای دنیایی پست و شهوتی زشت از ملک بهشت کوتاه دستی کنید و هراس روز رستاخیز را از یاد ببرید.

وای بر شما، ای دنیاپرستان برای نعمتی زایل و زندگی چند روزه از خدا می‌گریزید و ملاقات او را بد می‌دارید پس چگونه خدا ملاقات شما را می‌خواهد و شما ملاقاتش را نمی‌خواهید، همانا خدا ملاقات کسی را خواهد که طالب ملاقات اوست و ملاقات کسی که ملاقاتش را نخواهد بد می‌دارد، چگونه شما پندارید دوستان خدایید نه دوستان مردم با اینکه از مرگ می‌گریزید و به دنیا پناه می‌برید، چه سودی دارد برای مرده که حنوطش خوشبو و کفتش سفید است و همه اینها در زیر خاک تیره است.

همچنین خرمی دنیای شما به شما سودی نبخشد، با همه آرایشی که برابر شما دارد با اینکه از دست می‌رود و نابود می‌گردد، چه سودی برای شما دارد پاکیزگی تن و صفای رنگ شما با اینکه به مرگ می‌گرایید و زیر خاک فراموش می‌شوید و در تاریکی گور فرو می‌روید؟

وای بر شما، ای دنیاپرستان در تابش خورشید چراغ می‌کشید با اینکه روشنی آن شما را پس است و چراغ را در تاریکی از دست می‌نهدید که برای آن مسخر شما شده؟ چه همچنین شما برای کار دنیا از پرتو دانش استفاده می‌کنید با اینکه دنیا برای شما ضمانت شده و استفاده از پرتو علم را برای آخرت از دست دادید که برای آن تان داده‌اند، می‌گویید آخرت حق است و دنیا را آماده می‌سازید و می‌گویید مرگ حق است و از آن می‌گریزید و می‌گویید خدا می‌شنود و می‌بیند و نمی‌ترسید که گناهان شما، شما را گیرد و چگونه کسی که از شما بشنود و باور

کند، زیرا آنکه ندانسته دروغ می گوید معذورتر است از آنکه دانسته دروغ می گوید، اگرچه هیچ عذری برای هیچ دروغی نیست.

به حق برای شما می گویم راستی چون مرکبی را سوار نشوند و ریاضت و تمرین ندهند و بکارنگیرند. سرکش و بدخلق می شود، همچنین هرگاه دل ها به یاد مرگ نرم نشوند، و رنج مداومت بر عبادت را نکشند سخت و تند می شوند، چه سود دهد خانه تاریک را که چراغی بر بامش نهند و درونش پرهراس و تاریک باشد، همچنین شما به نور علمی که در دهان دارید بهره مند نشوید در صورتیکه درون شما از آن هراسناک و معطل است بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن کنید، همچنین بشتابید و دل های سخت خود را با حکمت نرم کنید پیش از آنکه زنگ گناهان در آنها بنشیند و از سنگ سخت تر شوند.

چگونه ناتوانی بار سنگینی را بکشید یا چگونه گناهان کسی که به درگاه خدا آمرزش بجوید فروریزد بلکه چگونه جامه چرکین کسی که نشویدش پاک گردد، و چگونه خطاکار بی کفاره از گناه برکنار شود، بلکه چگونه کسی که بی کشتی به دریا اندر شود نجات یابد، و چگونه کسی که جد و کوشش نکند از فتنه های دنیا برهد، و یا چگونه مسافر بی رهنما به سر منزل رسد، و چگونه کسی که معالم دین را نداند به بهشت رود. و چگونه کسی که خدا را اطاعت نکند به خشنودی های وی رسد، و چگونه کسی که در آینه تنگرد عیب چهره خود ببیند و چگونه دوستی با رفیق کامل باشد برای کسی که برخی از آنچه دارد به وی ندهد، و چگونه دوستی پروردگار در کسی کامل باشد که برخی از آنچه دارد به وی وام ندهد.

به حق برای شما می گویم، همچنانکه دریا از اینکه کشتی در آن غرق شود کاستی نگیرد و هیچ زیانش نرسد همچنین از نافرمانی های شما هیچ کاستی و زیانی به خدا نرسد بلکه زیانش به خود شما رسد و خود را کاسته کنید و چنانکه هرکه هرچه در پرتو آفتاب زیر و رو شود از آن نکاهد و خود خوش و زنده گردد، همچنین خدا هر چه به شما روزی دهد، و عطا کند از او نکاهد بلکه شما به روزیش خوش و زنده باشید، و برای هرکه شکرش کند بیفزاید که او شاکر و علیم است.

وای بر شما، ای مزدورانِ بد، مزد تمام می‌گیرید و روزی بخورید، و جامه بپوشید و خانه‌ها بسازید و کار اجیرکننده خود را تباه کنید، نزدیک است صاحب کار از شما بازخواست کند و در کاری که تباهش کردید، بنگرد و اسباب رسوایی شما را فراهم کند و فرمان دهد تا گردنهای شما را بزنند و فرمان کند دستهای شما را از بندهایش ببرند، و بفرماید تا پیکر شما را روی شکم بکشند و در سر راه اندازند تا عبرت پرهیزکاران و کیفر ظالمان باشد.

وای بر شما! ای علماء بد به خود نگویند، مرگ شما پس افتد به خاطر اینکه مرگ شما را فراتگرفته تا آنجا نزدیک است که گویا بر شما درآمد و شما را کوچانده، از اکنون دعوت را آویزه گوش خود کنید و هم اکنون بر خود شیون کنید، و هم اکنون بر خطاهای خود گریه کنید، هم اکنون بار بشدید و آماده شوید و به توبه نزد پروردگار خود بشتابید.

به حق برای شما می‌گویم چنانچه بیمار خوراک خوب را می‌نگرد و از آن لذت نبرد در حالی که از سختی درد بنالد، آنچنان که دنیا دار از عبادت خود لذت نبرد و شیرینی آنرا نفهمد که دوستی مال را درک کند، و چنانچه بیمار به شرح حال خود از زبان پزشک استاد لذت برد برای امید به شفاء و هرگاه تلخی دواء و مزه آنرا درک کند شفاء در نظرش تیره می‌گردد، همچنان اهل دنیا به خرمی و انواع نعمی که در آنست لذت برند و چون مرگ ناگهانی را به یاد آرند آن لذت را بر آنها تیره کند و تباه نماید.

به حق برای شما می‌گویم همه مردم به ستاره‌ها نگاه می‌کنند ولی بدان راهنمایی نشوند جز کسی که خط سیر آنها را بداند و نازلشان را بشناسد و همچنین شما همه دانش می‌آموزید و کسی به دانش راهبرد نشود جز آنکه آن را بکار بندد.

وای بر شما، ای دنیاپرستان، مغز گندم را پاک کنید و خوب آردش کنید تا مزه‌اش را بفهمید و خوردنش بر شما گوارا باشد و همچنین در ایمان مخلص باشید تا شیرینیش را درک کنید و دنیا‌ه‌اش به شما سودبخشد. به حق به شما می‌گویم اگر یک چراغ روغن قطران یابید که در شب تار می‌سوزد از آن روشنی جویند و بوی قطراتش مانع شما نیست، همچنین برای

شما سزاوار است دانش را از هرکس یافتید به کار بندید و بی‌رغبتی وی در آن مانع شما نباشد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، نه چون حکماء خردمندی دارید، و نه چون بردباران خوب می‌فهمید و نه چون دانشمندان می‌دانید، و نه چون بندگان پرهیزکارید و نه چون آزادگان بزرگوار باشید، نزدیک است دنیائیان از بن برکنند و به رو برگرداند بر سر بینی سرنگونتان کند، سپس خطاهایتان مهارتان را بگیرند و علم از دنبال شما را براند تا به پادشاه جزا ده تسلیمتان کنند، درحالیکه برهنه و تنها باشید و شما را به بدکرداریتان سزا دهد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، آیا به وسیله علم و دانش شما را به همه مردمان سلطنت ندادند و آنرا به دور انداخته و بدان عمل نکردید و به دنیا روی آوردید، بدان قضاوت کنید و آنرا آماده ساختید و آنرا برگزیدید و آباد کردید تا کجا شما پی‌دنیایید برای خدا در شما بهره‌ای نیست.

درست به شما می‌گویم که به شرف آخرت نرسید مگر به ترک آن چه دوست دارید، در انتظار توبه فردا نباشید زیرا تا فردا یک شب و یک روز است و قضاء خدا در آنها بامداد می‌کند و شام می‌کند. درست به شما می‌گویم گناهان خرد و کوچک دامهای شیطانند آنها را در نظر حقیر و خرد جلوه دهد تا گرد آیند شما را فراگیرند.

درست به شما می‌گویم، راستی یک مدح، دروغ و تیرنه دینی سرآمد بدیهای معین است، و دوستی دنیا رأس هر خطایی است.

درست به شما می‌گویم چیزی به شرف آخرت رساننده‌تر و در برابر حوادث دنیا کمک بخش‌تر از نماز همیشگی و دائم نیست و چیزی به خداوند رحمان از آن نزدیک‌تر نیست پس بر آن بیایید و بر آن بیفزایید، نسبت به هر کار خوبی که به خدا نزدیک کند باز نماز به او نزدیک‌تر و برگزیده‌تر است.

درست به شما می‌گویم که هر کار ستم رسیده‌ای که به گفته و عمل و کینه‌توزی یاری نجست در ملکوت آسمان بزرگ است، کدامتان نوری دیده که تاریکی نام دارد یا تاریکی که نور نام دارد.

همچنین برای بنده خدا فراهم نشود که هم مؤمن باشد و هم کافر، و هم شیفته دنیا باشد و هم شیفته آخرت، آیا جوکار، گندم درود یا گندم کار جو درود؟ همچنان هر بنده خدا در آخرت همان درود که کاشته و به کار خود پاداش ببیند.

درست به شما می‌گویم که مردم از نظر دانش دو دسته‌اند: مردی که به زبان محکمش ادا کند و به بدکرداری ضایعش سازد، و مردی که به زیانش محکم گوید، و با کردار تصدیقش کند، این دو بسیار از هم دورند، خوشا به عالم با عمل و وای بر عالم به صرف زبان.

درست به شما می‌گویم؛ هر که زراعتش را از گیاه پاک نکند گیاهش فراوان گردد تا زراعت را فرو گیرد و تباه سازد و کسی که دوستی دنیای مدموم را از دلش برون نکند آن را فروگیرد تا برای دوستی آخرتش مزه‌ای نیابد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، مساجد پروردگار خود را زندان تن خویش سازید، و دلهایتان را خانه تقوی کنید، و دلهای خود را جایگاه شهوات نسازید.

درست به شما می‌گویم که بی‌تاب‌ترین شما به بلاء دنیا دوست تر شما است و شیک‌باترین شما به بلا زاهدترین شما است به دنیا.

وای بر شما، ای علماء بد، آیا مرده نبودید و زنده تان کرد، و چون زنده شدید باز مردید. وای بر شما نادانان مادرزاد نبودید و شما را آموخت و چون شما را آموخت فراموش کردید.

وای بر شما آیا بی‌ادب نبودید و خدا به شما دینداری آموخت و چون دین را فهمیدید راه نادانی گرفتید.

وای بر شما آیا همه گمراه نبودید و خدا راهنماییتان کرد و چون راه را یافتید به گمراهی پرداختید.

وای بر شما آیا کور نبودید و شما را بینا کرد، و چون بینا شدید کور گشتید.

وای بر شما آیا کر نبودید و شما را شنوا کرد و چون شنوا شدید کر شدید.

وای بر شما آیا لال نبودید و شما را گویا کرد و چون شما را گویا کرد لال شدید.

وای بر شما، آیا پیروزی نخواستید و چون پیروزتان کرد به عقب برگشتید.

وای بر شما آیا خوار نبودید و عزیزتان کرد و چون عزیز شدید زور گفتید و تجاوز کردید

و نافرمان شدید.

وای بر شما آیا در روی زمین ناتوان شمرده نمی‌شدید و ترس از آن داشتید که مردم‌تان

بربایند و خدا شما را یاری کرد و کمک داد و چون یاری‌تان کرد تکبر ورزیده و زور گفتید، وای

بر شما از خواری روز قیامت که چگونه خوار و زبوتان کرد.

وای بر شما، ای علماء بد، شما کردار ملحدان دارید و آرزوی وارثان بهشت در سر

می‌پرورید، و آرامش آسودگان به خود بندید، کار خدا بر آن پایه نیست که شما آرزو دارید و

اختیار کردید، بلکه برای مرگ تولید نسل کنید و برای ویرانی می‌سازید و آباد می‌کنید، و برای

وارثان آماده می‌نمایید.

درست به شما می‌گوییم؛ که موسی به شما فرموده: به خدا سوگند دروغ مخورید و من

می‌گویم به خدا سوگند راست و یا دروغ نخورید ولی بگویید: نه، آری، ای بنی‌اسرائیل بر شما

باد که از تزه بیابان و نان جو استفاده کنید، و از نان گندم پرهیز کنید که من می‌ترسم شکرانه

آنها نتوانید کرد.

به حق برای شما می‌گوییم که هر کلمه بدی می‌گویید روز قیامت به شما جواب داده می

شود، ای بنده‌های بد، هرگاه یکی از شماها بخواهد یک قربانی سر ببرد و یادش آید که

برادرش از او ناراحت است باید قربانی را بگذارد و برود نزد برادرش و او را راضی کند و

برگردد و سر قربانی خود را ببرد.

ای بنده‌های بد، اگر پیراهن یکی از شماها را ربودند عبا را با آن بدهید ببرند، و به

هرکدام سیلی زدند گونه دیگر را هم در اختیار بگذارد، و هرکه تا مسافت یک میل شما را

مسخر کرد و برد، یک میل دیگر هم با او برو. (این گونه مطالب در قرآن نیست قرآن می‌فرماید: «فان عاقبوا فعاقبوا. به مثل ما عوقبتم به.» اگر تلافی کنید مانعی ندارد ولی تجاوز نکنید، در آیه دیگر در صفات بتندگان نیکش می‌فرماید: «والذین اذا اصابهم البغي هم ينتصرون. کسانی که چون ستم دیدند انتقام کشند.» (المصحح)

به حق برای شما می‌گویم تن چه سودی دهد در صورتی که ظاهرش درست باشد و درونش تباه، تنهای شما چه سودتان دهد که خوشتان دارد و دلهای شما تباه باشد و سودی نبرید که پوست خود را پاک نگاه دارید و دلهای شما چرکین باشد
به حق برای شما بگویم غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می‌دهد و نخاله را نگه می‌دارد.

همچنین شما از دهانتان حکمت را بیرون کنید و در سینه تان کینه به جا ماند.
به حق برای شما می‌گویم نخست بدی را از خود دور کنید و سپس خوبی را بجویند تا سودتان دهد زیرا اگر خوبی را با بدی فراهم کنید سودی نبرید.
به حق برایتان بگویم هر که در نهری فرو شود و هر چه بکوشد جامه اش تر می‌شود، همچنین هر که دنیا را برای دنیا دوست دارد، از خطاها رها نشود.
به حق برایتان بگویم خوشا بر آنها که شب‌خیزند آنها ایند که نور دائم به دست آورند، برای آنکه در تاریکی شب در مساجدشان روی پا ایستادند و به درگاه پروردگار خود زاری کردند به امید اینکه از سختی فردا برهند.

به حق برای شما می‌گویم کشتزار نیست که مردم در آن شیرین و تلخ و بد و خوب می‌کارند، خوشبخت روز حساب و سودمندی دارد و بدبخت رنج و بدبختی را درو می‌کند.
به حق برای شما می‌گویم که دانشمند به وسیله نادان سنجیده شود و نادان به وسیله هوای نفسش، من به شما سفارش کنم که قفل خموشی به دهان‌هایتان بزنید تا ناروا از آنها برنیاید.

درست به شما بگویم؛ که به آنچه آرزو دارید، نرسید جز با صبر بر ناگواریها و آنچه خواهید بچوینید مگر به ترک شهوت ها.

درست به شما بگویم ای دنیاپرستان چگونه کسی که از شهوت دنیا نگاهد و دل از آن برندارد به خوشی آخرت رسد.

درست به شما بگویم؛ ای دنیاپرستان نه دنیا را دوست دارید و نه به آخرت امید دارید، اگر دنیا را هم دوست داشتید آن کاری را گرامی می داشتید که به دانش بدست آرید و اگر آخرت می خواستید کردار کسی را داشتید که بدان امیدوار است.

به درستی به شما بگویم؛ ای دنیاپرستان هرکدام شما دیگری را به محض گمائی، دشمن دارد، و خود را از روی یقین دشمن نمی دارد.

درست به شما بگویم؛ هرگاه عیب یکی از شما را گویند خشم کند از سخن حق، و هرگاه مدح او را گویند بدان چه در او نیست شاد گردد بناحق.

درست به شما بگویم؛ که روح شیاطین در چیزی شاداب و آباد نشوند چنانچه در دلهای شما شاداب گردند، همانا خدا دنیا را به شما داده تا در آن کار آخرت کنید، و آنرا به شما نداده که بدان از آخرت باز بمانید و همانا آنرا برای شما گسترده تا بدانید که شما را به وسیله آن به کار عبادت یاری کند. نه اینکه برای خطا و گناه آن را یار شما ساخته، و همانا شما را در دنیا به طاعتش فرمان داده، و شما را در آن به نافرمانیش و انداشته و همانا شما را در دنیا بر حلال کمک داده و حرام را در آن بر شما حلال نکرده، و همانا آنرا بر شما توسعه داده تا در آن یا هم گرمی و مهربانی و پیوند کنید و توسعه اش نداده تا در آن با یکدیگر قطع رحم کنید و از هم بپزید.

به حق به شما بگویم که مزدکار مورد رغبت است و بدان ترسد مگر کسی که کار کند.

به حق به شما بگویم که درخت کامل نباشد مگر با میوه خوب، همچنین دینداری کامل

نباشد مگر با کناره گیری از محارم.

به حق شما را می‌گویم که زراعت خوب نشود مگر به آب و خاک، همچنین ایمان اصلاح نمی‌یابد مگر به دانش و کردار

به حق شما را می‌گویم که: که آب آتش را خاموش کند، همچنین بردباری خشم را خاموش می‌کند.

به حق شما را می‌گویم آب و آتش با هم در یک ظرف جمع نشوند، همچنین دین قهمی و گوری در یک دل جمع نشوند.

به حق به شما می‌گویم که باران بی‌اثر نباشد، همچنین کردار خدایستند جز با دل پاک میسر نیست به حق شما را می‌گویم که خورشید وسیله روشنی هر چیز است و دانش روشنی هر دل است و تقوی رأس هر دانش است، و حق باب هر خیر است و رحمت خدا باب هر حق است، و کلیدهای آن دعا و زاری و عمل است و در بی‌کلید چگونه باز شود.

به حق شما را می‌گویم: مردی کلیم درختی نکارد جز آنکه بیسندد و بر مادیاتش نیراند جز آسی که بیسندد، همچنین مؤمن عالم کاری نکند جز آنکه پروردگارش بیسندد.

به حق شما را می‌گویم زدودن زنگ شمشیر را بهتر کند و آبدار نماید، همچنین حکمت دل را پاک کند و خرم کند، حکمت در دل مرد حکیم چون آبست در زمین مرده، دلش را زنده کند چنانکه آب زمین مرده را زنده کند، حکمت در دل حکیم چون روشنی است در تاریکی به وسیله آن مردم به راه روند.

به حق شما را می‌گویم: به دوش کشیدن سنگ از سر کوهها بهتر است از اینکه حدیث تو را کسی که نمی‌فهمد بازگو کند، نمونه اش آن کس باشد که سنگ را در آب نهد تا نرم شود و نمونه اش کسی باشد که خوراک برای مرده‌های گور می‌سازد، خوشا بر کسی که از آن برگفتی که مایه دشمنی پروردگار اوست خودداری کند و حدیثی که نفهمیده نگوید، و به گفته کسی رشک بندد تا عملش برای او روشن شود، خوشا بر کسی که از علماء پیامورد آنچه را نمی‌داند و به نادان یاد دهد آنچه را می‌داند، خوشا بر کسی که علماء را برای علمشان

احترام کند و با آنها ستیزه نکند، و نادانها را برای نادانیشان خُرد شمارد و طردشان نکند ولی به خود نزدیک کند و آن را بیاموزد.

به حق برای شما می‌گوییم: ای حواریون! امروزه شما در میان مردم چون زنده هائید در میان مردگان پس با مردن زنده‌ها نمیرید.

و مسیح فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: بنده مؤمنم غمگین نشود که دنیا را از او بگردانم و این خود دوست تر حال اوست به من، و در این حال به من نزدیک‌تر است و شاد است که در دنیا به او وسعت دهم، این وضع او نزد من مغبوض است و در این حال از من دورتر است.^۱

در فضیلت روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة که روز دحوالارض، گسترش زمین از زیر کعبه و آماده شدن زمین برای سکونت و زندگی انسانهاست، در روایات زیادی آمده است که در روز بیست و پنجم آدم پایین آمده و حضرت ابراهیم خلیل (ع) و حضرت عیسی علیه السلام متولد شدند و رحمت پخش شده است همچنین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اولین رحمتی که از آسمان به زمین نازل شد در این روز بوده است.^۲

جالب است که طبق بعضی روایات ظهور حضرت قائم (ع) را هم در این روز بیان فرموده‌اند. و این می‌رساند که رحمت الهی از خلقت زمین و هبوط آدم و تولد ابراهیم و عیسی و ظهور آخرین حجت و واسطه فیض الهی حضرت مهدی (عج) در طول هم در این روز بزرگ اتفاق می‌افتد که این امر باید اندیشمندان را به تفکر وادارد.

^۱ - تحف العقول حرّانی، ترجمه و تصحیح علی اکبر غفاری چاپ اسلامیة، تهران (۱۴۰۰هـ.ق).

^۲ - مراقبات، چاپ ششم ص ۳۷۴، و مفاتیح الجنان شیخ عیسی قم در اعمال ذی قعدة

دعای مخصوص ایام ذی الحجّه

حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در ذیل آن می‌نویسد:

حواریون از عیسی علیه‌السلام پرسیدند: ای روح الله کسی که این کلمات را بگوید چه پاداشی دارد؟ فرمود: کسی که صدبار، اولی را بگوید زمینیان عملی بهتر از عمل او در آن روز ندارند و در روز قیامت خوبیهای او از همه بندگان بیشتر خواهد بود و کسی که دومی را صدبار بگوید گویا تورات و انجیل را دوازده بار خوانده و پاداش آن را به دست آورده باشد.

عیسی (ع) پرسید: ای جبرئیل ثواب آن چیست؟ گفت: هیچ فرشته ای در آسمانهای هفتگانه قدرت حمل یک حرف از تورات و انجیل را ندارد مگر این که من و اسرافیل برانگیخته شویم زیرا او اولین بنده‌ای است که لا حول و لا قوة الا بالله گفت. و کسی که صدبار، سومی را بگوید، خداوند به خاطر آن ده هزار نیکی نوشته، ده هزار گناه او را پاک کرده، ده هزار درجه او را بالاتر برده، و هفتاد هزار فرشته را که دستهای خود را بلند کرده و بر کسی که آن را گفته است صلوات می‌فرستد، فرود می‌آورد.

عیسی گفت: جبرئیل! ملائکه جز بر پیامبران بر کسی دیگر صلوات می‌فرستند؟ جبرئیل گفت: کسی که به آنچه از سوی خدا توسط پیامبران آمده است ایمان آورده و تغییر نکند، پاداش پیامبران به او داده می‌شود. و کسی که صدبار چهارمی را بگوید، فرشته‌ای که با خدا ارتباط دارد او را می‌یابد، آنگاه خداوند به گوینده آن نگاه رحمت می‌نگرد و کسی که خدا با نگاه رحمت به او بنگرد، بدیخت نخواهد شد. عیسی گفت: جبرئیل! ثواب پنجمی چیست؟ او گفت: این دعای من است و من اجازه ندارم آن را برای تو توضیح بدهم.^۱

در اعمال دهه اول ذی الحجّه در مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، پنج دعائی که را حضرت جبرئیل برای حضرت عیسی علیه‌السلام از جانب حق تعالی هدیه آورده است که عیناً چنین است:

^۱ - مراقبات ترجمه ابراهیم محدث چاپ ششم صفحه ۴۲۶ و ۴۲۷

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ
 يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وُلَدًا * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ
 يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
 الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ * حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى أَشْهَدُ
 اللَّهُ بِمَا دَعَا وَ أَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءُ وَ إِنَّ اللَّهَ الْأَخْرَهُ وَ الْأَوْلَى

فصل دَوّم

مواعد و حکمت‌های حضرت عیسی (ع)

مقام پیامبران

امام صادق (ع): «پس همه پیامبران الهی را بزرگ شمار و آنان را به جای دیگران مگذار و با فکر و عقل محدود خود احوال و روش آنان را تفسیر مکن، کار پاکان را قیاس از خود مگیر، مگر آنکه بیان محکم و روشنی درباره آن از جانب پروردگار تو را برسد، و یا اهل دل و بصیرت در آن قسمت اتفاق کنند و یا ادله و شواهد متقنی در دست باشد که فضائل و مقامات آنان را تثبیت کند. با این حال بسیار مشکل است که درک حقائق و مقامات آنان بشود. و چون اعمال و اقوال و احوال آنان را به دیگران مقایسه و مقابله نمودی، متوجه باش که کار بسیار خطا و خلافی را به جای آورده و از مصاحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده و مقامات آنان را به طوری که باید شناخته و به خصوصیات منزلت و رتبت آنان جاهل شده، و در این موقع از درجه حقایق ایمان و معرفت به خداوند متعال محروم گشتی پس البته از این عمل دوری و پرهیز کن.»^۱

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله راجع به حضرت عیسی (ع) می فرمایند:

«بنی اسرائیل ششصد پیامبر داشتند که اولین آنها موسی و آخرینشان حضرت عیسی (ع) بود»^۲

همچنین رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «من عیسی بن مریم را دیدم او مردی بود سفیدپوست و میان یاریک چون شمشیر»^۳.

و نیز درباره سادہ زیستی ایشان به ام ایمن می فرماید: «ای ام ایمن، مگر نمی دانی که برادرم عیسی، ته شامی را برای صبحانه نگاه می داشت و نه صبحانه‌ای را برای شام؟ از برگ

^۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۹۳، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، انتشارات

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۶۰ هـ.ش، حضرت عیسی، شماره ۱۶۹۷.

^۲ - گزیده میزان الحکمه (بحث نبوت خاصه) صفحه ۹۷۵.

^۳ - همان منبع.

درختان تغذیه می‌کرد و از آب باران می‌آشامید، پلاس می‌پوشید و شب به هر جا می‌رسید همان جا اقامت می‌کرد و می‌گفت: هر روزی، روزی را با خود می‌آورد»^۱

و نیز فرمودند: «خوراک عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، باقلا بود، عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، غذایی که با آتش پخته شده باشد، نخورد.

حضرت علی علیه‌السلام در وصف حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند: «و اگر خواهی، از عیسی بن مریم (ع) برایت بگویم، او سنگ را بالش خود می‌کرد و جامه خشن می‌پوشید و نان خشک و گلو آزار می‌خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب، ماه و سرپناهِش در زمستان، آفتابگیرهای صبح و عصر و میوه و سبزیجاتش، علف و گیاهانی که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، نه زنی داشت که مایه گرفتاری او باشد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال و ثروتی که دل او را به خود مشغول گرداند و نه طمعی که به خواریش اندازد، مرکب او دو پایش بود و خدمتکارش دو دست او»^۲

همچنین در حدیثی مولا علی علیه‌السلام فرمودند: «خداوند به حضرت عیسی (ع) وحی فرستاد: بر بزرگان بنی‌اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه‌های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دست‌هایی تابناک، به آنها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد»^۳

از امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می‌شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌کند روح‌الله عیسی علیه‌السلام در پشت او»^۴

^۱- همان منبع.

^۲- همان منبع، صفحه ۹۷۵.

^۳- انضال شیخ صدوق، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، تهران ۱۳۷۰، کتابچی، چاپ نهم، صفحه ۲۹۹.

^۴- نجم الثاقب، انتشارات جمکران، قم ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ چهارم، صفحه ۱۸۶.

کیفر آن کسی که زشتی را با سکوتش تایید کند.

امیرالمومنین علی علیه السلام: «... آن هنگام که سلطه گری ستمکار، مردی را از روی ستم و دشمنی بزند و یا بکشد و یا ستمیده‌ای را بیازارد اگر نمی‌خواهید او را یاری برسانید در آنجا حاضر نباشید، زیرا به راستی، یاری مؤمن بر مؤمن اگر در آنجا حاضر باشد واجب است و عافیت بر شما آسان‌تر است (البته) تا آنگاه که تکلیفی بر شما لازم نشده باشد و نیز فرمود: آن هنگام که در میان بنی‌اسرائیل غفلت و سهل‌انگاری پدید آمد، مرد، برادر ایمانی اش را از گناه باز می‌داشت و او دست از گناه نمی‌کشید ولی این کار باعث نمی‌شد که آن اندرز دهنده هم خوراک و هم نشین و هم نوش آن گناهکار نگردد تا اینکه خدای تعالی در دل‌های آنان نسبت به یکدیگر دشمنی افکند و این آیات را درباره آنان فرو فرستاد که:

«کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، این از آن رو بود که نافرمانی می‌کردند و از اندازه در می‌گذشتند، یکدیگر را از کار ناروا و زشتی که می‌کردند باز نمی‌داشتند و چه کار زشتی انجام می‌دادند.»^۱ (مائده آیه ۷۸ و ۷۹)

پاداش آن کسی که گناهان را ترک کند.

امام صادق علیه السلام:

عیسی بن مریم (ع) بر گروهی گذشت که می‌گریستند. پرسید: چرا آنان می‌گریند؟ گفتند: بر گناهان خویش می‌گریند. فرمود: اگر آن گناهان را وارهاوند بخشوده شوند.^۲

کودکی عیسی (ع)

امام باقر (ع): وقتی که عیسی بن مریم به دنیا آمد، یک روزه بود که مثل دو ماهه می‌ماند و زمانی که هفت ماهه بود مادرش دست وی را گرفته به مکتب خانه برد و در برابر

^۱ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شیخ صدوق، انتشارات ارمغان طوبی چاپ دوم.

^۲ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شیخ صدوق، صفحه ۳۰۹، انتشارات ارمغان طوبی، چاپ دوم.

ملای مکتب به وی گفت: بگو. به نام خدای رحمان و رحیم. عیسی (ع) گفت: به نام خدای رحمان و رحیم. ملا به وی گفت: بگو «ابجد» عیسی (ع) سرش را بلند کرد و پرسید: آیا می‌دانی که ابجد چیست؟ ملای مکتب تازیانه را بلند کرد که وی را بزند. عیسی (ع) گفت: ای ملا مرا ترس. اگر می‌دانی (که چه بهتر)، و اگر نمی‌دانی از من پرس تا برایت تفسیر کنم. گفت: برای من تفسیر کن. عیسی (ع) گفت:

الف) نعمت های خداست.

باء) بهجت خداست.

جیم) جمال خداست

دال) دین خداست

هوز) هاء هول دوزخ است.

واو) ویل بر اهل دوزخ است.

زاء) زقیر و شعله دوزخ است.

«حطی» از بین رفتن خطاها از استغفار کنندگان است.

کلمن) کلام خداست که تبدیلی برای کلمات او نیست.

سعفص) یعنی یک صاع در برابر یک صاع و جزاء در برابر جزاء است.

قرشت) یعنی جمع کرد و آنگاه آنان را محشور کرد.

ملا گفت: ای زن دست فرزند را بگیر و بیر که او عالم است و نیازی به آموزگار ندارد.

البته با توجه به این که حروف عربی و حضرت عیسی (ع) به زبان قوم خود (یهود) سخن می‌گفت بعضی از علمای شیعه در حدیث تشکیک کرده‌اند.^۱

حاملگی مریم

مفسران قرآن در مدت حاملگی مریم اختلاف کرده‌اند، ابن عباس گفته: مدت حاملگی

مریم نه ماه بود. چنانچه زنان دیگر مدت آبستنی آنها نه ماه بود. عطاء و ابوالعالیه و ضحاک

گفته‌اند: مدت حاملگی او هفت ماه بود. دیگران گفته‌اند: هشت ماه بوده و به جز از عیسی

فرزند هشت ماهه زنده نمی‌ماند، دیگران گفته‌اند شش ماه بوده، جمعی گفته‌اند سه ساعت بوده

^۱ - توحید شیخ صدوق، ترجمه سلطانی، انتشارات ارمنغان طبری، قم چاپ اول.

در یک ساعت حامله شده در یک ساعت در آن دمیده شده، در یک ساعت به دنیا آمده، روایتی از ابن عباس نقل شده مدت حمل یک ساعت بوده است.^۱

کیفر دورو و دو زبان

... خدای به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ای عیسی! زبان تو در نهان و آشکار باید یکی باشد و دلت نیز (باید اینگونه باشد). همانا من تو را بر حذر می دارم و آگاهی همانند من برای تو کافی است. دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک تیام و دو دل در یک سینه نگنجد و فکرها نیز همین گونه اند. (دو تفکر مخالف در یک جا نگنجد).^۲

امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال به نقل از حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «و مرا هر جا که باشم با برکت قرار داده فرموده اند یعنی پرسود و منفعت».^۳

حضرت عیسی و توصیه به نماز و زکات

امام صادق (ع) در جواب سوآلی که از ایشان فرمودند درباره اینکه چه عملی بیشتر سبب قرب بنده به خدا می شود، فرمودند: نماز، نمی بینی که بنده صالح، عیسی بن مریم گفت: خدا مرا وصیت کرده است به نماز و زکات مادام که زنده باشم.^۴

از یکی از دو امام باقر یا صادق علیه السلام نقل شده است که مثل (ما) اهل بیت و مردم، مثل آن خاندانی هستند که در بنی اسرائیل بودند و هیچ یک از آنها نبود که چهل شب کوشش کند (و ریاضت کشد) جز اینکه (پس از چهل شب) دعا می کرد و دعایش اجابت

^۱ - کشکول شیخ بهایی، ترجمه شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی از انتشارات کتابخانه اسلامیه، ص ۳۰۵.

^۲ - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق انتشارات ارمان طویی، چاپ دوم، ص ۶۱۷.

^۳ - گزیده میزان الحکمه (نبوت خاصه) صفحه ۹۷۵، حضرت عیسی شماره ۱۶۹۷.

^۴ - همان منبع

می‌شد، ولی وقتی یکی از آنها چهل شب کوشش کرد سپس دعا کرد و دعایش به اجابت نرسید، نزد عیسی بن مریم علیه‌السلام آمد و از حال خود به او شکایت کرد و از او خواست که برایش دعا کند، پس عیسی (ع) تطهیر کرده و نماز خواند سپس به درگاه خداوند عزوجل دعا کرد، خدای عزوجل به او وحی کرد: ای عیسی این بنده من نزد من آمد اما به غیر از آن دری که باید بیاید، او مرا خواند ولی در دلش نسبت به تو شک داشت، پس (با این حال) اگر آنقدر مرا بخواند که گردنش ببرد و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نکنم، پس حضرت عیسی (ع) به آن مرد رو کرده، فرمود: تو پروردگارت را می‌خوانی و نسبت به پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: یا روح الله، به خدا سوگند آنچه گفתי همانطور بود (و من درباره تو شک داشتیم) اکنون از خدا بخواه که این شک را از دل من ببرد، (حضرت صادق علیه‌السلام) فرمود، که عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه آن مرد را پذیرفت و قبول کرد و او به مانند خاندان خود گردید.^۱

حسد

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: از خدا پروا کنید و بر یکدیگر حسد مبرید همانا از جمله مقررات دینی عیسی بن مریم گردش در شهرها بود، در یکی از گردشها مردی کوتاه قد که غالباً ملازم عیسی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود همراهش شد، چون عیسی به دریا رسید، با یقین درست فرمود: بسم الله و بر روی آب راه رفت، چون مرد کوتاه قد عیسی (ع) را دید که بر روی آب می‌گذرد او هم با یقین درست گفت بسم الله و بر روی آب راه افتاد تا به عیسی (ع) رسید، آنگاه خودبینی او را گرفت و یا خود گفت: این عیسی روح الله است که بر روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم پس او را بر من چه فضیلتی باشد؟ آنگاه در آب فرورفت و از عیسی فریادرسی خواست، عیسی دستش را گرفت و از آب بیرون آورد و به

۱- اصول کافی، ج ۴، ترجمه سیدهاشم رسولی، انتشارات علمیه اسلامیة، سرمایه کتابچی، ص ۱۲۰.

او گفت: ای کوتاه قد؛ چه گفتی؟ که در آب فرورفتی، گفت: من گفتم: این روح الله است که روی آب راه می‌رود، و من هم روی آب راه می‌روم و مرا خودبینی فراگرفت، عیسی به او فرمود: خود را در جایی گذاشتی که خدایت در آنجا نگذاشته، پس خدا به سبب این گفتار تو را مغبوض داشت، از آنچه گفتی بسوی خدای عزوجل توبه کن. امام علیه‌السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به رتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود برگشت، پس از خدا پروا کنید و بر یکدیگر حسد نبرید.^۱

دوستی دنیا و حرص

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند که:

حضرت عیسی بن مریم (ع) از قریه‌ای گذشت که اهل آن و پرنده‌ها و جاندارانش یک جا مرده بودند، فرمود: همانا اینها به خشم و عذاب (خدا) هلاک شده‌اند، و اگر به مرگ خود به تدریج مرده بودند هر آینه یکدیگر را به خاک سپرده بودند، حواریون عرض کردند: یا روح الله! از خدا بخواه اینان را برای ما زنده کند تا به ما بگویند کردارشان چه بوده (که به این عذاب گرفتار شده‌اند) تا ما از آن دوری کنیم. عیسی (ع) از پروردگار خواست، پس از جانب قضا به او ندا شد، که آنان را صدا بزن، پس عیسی (ع) شب هنگام بر تپه‌ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم این ده، یک تن از میان آنها پاسخ داد، بلی ای روح خدا و کلمه‌اش، فرمود: وای بر شما کردار شما چه بود؟ در پاسخ عرض کرد: پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز، و غفلت در سرگرمی و بازی، عیسی (ع) فرمود: دوستی شما به دنیا چگونه بود؟ عرض کرد: مانند دوستی کودک به مادرش، هرگاه به ما رو می‌کرد شاد و خرسند می‌شدیم، و چون از ما روی می‌گرداند گریان و غمناک می‌شدیم، فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: گنهکاران را فرمانبری داشتیم، فرمود:

^۱ - اصول کافی، ج ۳، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، ص ۴۱۷.

سرانجام کار شما به کجا کشید؟ عرض کرد: سچین است، فرمود: سچین چیست؟ عرض کرد: کوههایی از آتش گداخته است که تا در روز قیامت بر ما فروزان است، فرمود: پس چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرض کرد: گفتیم ما را به دنیا برگردانید تا در آن زهد ورزیم، به ما گفته شد دروغ می گوئید، فرمود: وای بر تو چه شد که جز تو دیگری از این جماعت با من سخن نگفت، عرض کرد: یا روح الله، همه آنها به دهنه و لگام آتش مهار شده‌اند، و به دست فرشتگان سخت و تند گرفتارند، و من در میان آنها به سر می‌برم ولی از آنها نبودم، تا آن هنگام که عذاب خدا آمد مرا هم با ایشان دربرگرفت، پس من به تار مویی به لبه دوزخ اویزانم و نمی‌دانم که آیا در آن به رو درافتم و یا از آن رهایی یابم، پس عیسی (ع) به سوی حواریین رو کرده، فرمود: ای دوستان خدا، خوردن نان خشکی یا نمکی زبر و خوابیدن بر مزبله‌ها خیر بسیارست در صورتی که دنیا و آخرت در عافیت باشد.^۱

و نیز از امام صادق علیه‌السلام حدیث شده که حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: ای مردم! شما برای دنیا کار می‌کنید در صورتی که بدون کار، روزی به شما داده می‌شود، و برای آخرت کار نمی‌کنید درحالی‌که آخرت جز در برابر کردار به شما روزی داده نشود، وای بر شما علمای بدکردار، مزد را بگیریید و کار را ضایع سازید، نزدیک است که صاحب کار، کارش را بپذیرد و نزدیک است کارکنان از تنگنای دنیا به تاریکی گور روند، چگونه دانشمند است کسی که در راه آخرت است و رو به دنیا دارد، و آنچه به او زیان رساند محبوب تر است نزدش از آنچه به او سود رساند.^۲

^۱ - اصول کافی، ج ۴ ترجمه بنید هاشم رسولی، ص ۶ انتشارات علمیه اسلامیة، به سرمایه کتابچی.

^۲ - همان منبع.

پیامبر (ص) در حدیثی به اباذر راجع به حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند: ای ابوذر حقتعالی وحی فرمود به برادرم عیسی (ع) که ای عیسی (ع) دوست مدار دنیا را بدرستی که من آن را دوست نمی‌دارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه به آنجاست.^۱

از امام رضا علیه السلام منقولست که: «عیسی بن مریم (ع) به حواریان گفت: ای بنی‌اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت می‌شود، چنانچه اهل دنیا آزرده نمی‌باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان باشد.

از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که دنیا از برای حضرت عیسی (ع) متمثل شد در زن ارزقی، حضرت از آن پرسید چند شوهر گرفته‌ای؟ گفت: بسیار، پرسید: همه ترا طلاق گفتند؟ گفت: نه همه را کشتم. حضرت عیسی (ع) فرمود: وای بر حال شوهرهای باقی مانده، چرا عبرت نمی‌گیرند از حال شوهرهای کشته شده‌ات.

از حضرت رسول (ص) نیز نقل شده‌است که: حضرت عیسی (ع) فرمود: به حق و راستی به شما می‌گویم اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن برطرف نمی‌شود همچنین تا دل را نرم نکنی به یاد مرگ و مشقت عبادت، قساوتش برطرف نمی‌شود و منقاد حق نمی‌گردد و به حق و راستی به شما می‌گویم چون بیمار به سوی طعام نظر می‌کند از مرض و الم به آن میل نمی‌نماید همچنین بیمار محبت دنیا، لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی‌یابد.^۲

زنده کردن دل

از امام موسی کاظم منقول است که: حضرت عیسی علیه‌السلام به حواریون فرمود: به حق و راستی می‌گویم: به کار شما نمی‌آید که ظاهر خود را نیک کنید تا خوش آیتد باشد و دل‌های شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دل‌های شما کثیف و پرچرک باشد،

^۱ - عین الحیات علامه مجلسی، تهران، بازار نوروژخان، چاپ کتابفروشی رشیدی، صفحه ۲۶۷.

^۲ - همان منبع، صفحه ۲۷۶.

مباشید مثل غربال که آرد خوب را از خود بیرون می‌کند و نخاله و سیوس را در میان خود نگاه می‌دارید، ای بنندگان دنیا، مثل شما چراغ است که مردم را روشنی می‌دهد و خود را می‌سوزاند، ای گروه بنی اسرائیل، در مجالس علما بروید ولو اینکه به زانو راه روید، خود را به آن مجالس برسائید، به درستی که حق تعالی زنده می‌کند دل‌های مرده را به نور حکمت، چنانچه زنده می‌کند زمینهای مرده را به بارانهای درشت قطره.^۱

زنده شدن حضرت یحیی توسط حضرت عیسی (ع)

از حضرت صادق (ع) منقولست که: حضرت عیسی (ع) بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد، از قبر بیرون آمد، به عیسی گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم که در دنیا مونس من باشی، چنانچه پیشتر بودی، گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است، می‌خواهی مرا بار دیگر به دنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم، پس او را گذاشت که به قبر برگشت.^۲

حبّ خدا

روایت شده عیسی بن مریم به سه دسته مردم گذر کرد که بدنهایشان لاغر شده و رنگ هایشان تغییر کرده، پرسید: چه چیز شما را به این روز افکنده است؟ جواب دادند: ترس از آتش، فرمود: بر خداست که خائفان را از آتش جهنم در امان بدارد، از آنها گذشت، به سه نفر دیگر رسید که رنگ هایشان زردتر و بدنهایشان نحیف‌تر بود، فرمود: چه امری موجب این ضعف و لاغری شما شده؟ جواب دادند: اشتیاق به بهشت ما را به این حال درآورده، فرمود: بر خداست، آنچه می‌خواهید به شما عطا فرماید، پس از آن به سه نفر دیگر گذر کرد که از دسته‌های پیشین لاغرتر و رنگ زردتر بودند و روی‌هایشان نورانی بود، فرمود: برای چه به

^۱ - همان منبع، صفحه ۲۶۸.

^۲ - همان منبع، صفحه ۱۴۶.

این وضعیت درآمده‌اید و چه امری باعث این حال شده؟ عرض کردند: حبّ خدا، عیسی علیه‌السلام دو مرتبه فرمود: شما از مقربانید.^۱

کم سخن گفتن

امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت عیسی علیه‌السلام می‌فرمود: به جز ذکر خدا سخن بسیار نگویند، زیرا کسانی که جز ذکر خدا سخن بسیار گویند دل‌هایشان سخت است و نمی‌دانند.^۲

حق و باطل

از حضرت مسیح روایت شده است که می‌فرمود: «خُذِ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذِ الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ. كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ» ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه‌تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید و بگیریید، صراف سخن باشید.^۳

علم (و عمل)

حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: سنگی را دیدم که روی آن نوشته بود مرا برگردان! پس آن را برگردانیدم، و در طرف دیگر آن نوشته شده بود: کسی که به علم خود عمل نکند، تحصیل کردن علوم برای او شوم است، و آنچه تا به حال دانسته است به ضرر او برگشت می‌کند، زیرا علمی که برابر عمل نباشد برای صاحبش وبال خواهد بود.

^۱ - حقایق ملامحسن فیض کاشانی، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی، جلد اول، انتشارات علمیه اسلامیة، ص ۳۶۱.

^۲ - اصول کافی، ج ۳، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ص ۱۷۶، باب خاموشی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام.

^۳ - بحار الانوار، ۹۶/۲، به نقل تعلیم و تربیت در اسلام شهید مطهری، ص ۴۳، چاپ هجدهم صدرا.

همچنین حضرت فرموده است: شقی‌ترین و بدترین مردم آن کسی باشد که در میان مردم به علم و فضل شهرت پیدا کرده، ولی در مقام عمل مقصر و سست و مجهول باشد، و نیز از حضرت مسیح نقل شده است که: «وای بر دانایان بدکار که چگونه آتش آنها را در شعله خود فرو می‌گیرد»^۱

صدق و راستی

حضرت عیسی (ع) در نتیجه ظهور صدق، از جانب پروردگار متعال تزکیه و تبرئه شده و مورد ستایش قرار گرفت. قال سبحانه ما یكون لی أن اقول مالیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته. (سوره ۵/آیه ۱۱۶)

و آن حضرت نشان دهنده و مرآت صادقان از امت پیغمبر اسلام می‌باشد چنانچه در آخر آیات گذشته مربوط به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «هذا یوم یتفع الصادقین صدقهم» در روز جزا صادقین به سبب صفت صدق نتیجه مطلوب می‌گیرند و صدق به هر اندازه‌ای که در وجود آدمی برقرار و ثابت گردد به همان مقدار برای او تزکیه و برائت حاصل شود.^۲

در باب توبه کردن

امام صادق (ع): توبه ریسمان خداوند بزرگ است و یاری و کشش و عنایت و لطف اوست، و بنده را باید که پیوسته و در همه حال به مقتضای حال و جریان امور خود در حال توبه باشد و برای هر فرقه و طائفه‌ای توبه مخصوص است، پس توبه پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن اطمینان است و توبه اولیاء از عوارض رنگارنگ و تلون

^۱ - حقایق مولی محسن فیض کاشانی، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی، جلد اول، انتشارات علمیه اسلامی، ص ۱۹۹.

^۲ - مصابح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۳۲۷.

خاطر است که برخلاف ثبوت و استقامت است و توبه اصفیاء و برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت می‌باشد که برخلاف دوام توجه است. و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است که توجه به غیر خدا پیدا کرده و سرگرم به آنها باشد. و توبه عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلافهاست.^۱ و حضرت عیسی علیه‌السلام نمونه بارز یکی از توأیین از پیامبران الهی بود.

فقر الی الله

حضرت عیسی (ع) را گفتند: چگونه صبح کردی و چگونه است حال شما؟ فرمود: توانایی ندارم که به منافع آنچه امیدوارم دست یابم، و نمی‌توانم آنچه را که پرهیز می‌کنم از خود دفع و دور کنم، و در عین حال مأمورم که به اوامر و تکالیف مولی اطاعت و امتثال کرده، و از نواهی او منتهی شوم، پس کدام فقیری است که از من فقیرتر باشد.^۲

درباره دوری از مردمان و گوشه نشینی

حضرت عیسی (ع) فرمود: «زبان خود را اندوخته کن تا بتوانی دل را معمور و آباد کنی، و خانهات وسعت تو را داشته باشد و تا ممکن است از خانه برون مرو، و از خودنمایی و زندگی قراخ و زاید از اندازه حاجت پرهیز کن، و پیوسته برای خطاها و لغزش‌های خود اندوهناک و متأثر شده و در یک فکر چاره باش و همیشه از پروردگار متعال در مقابل کارهای خود حیا کرده و مراقب خود شو، و از نوع مردم فرار و دوری کن همچنان که از یک حیوان درنده فرار می‌کنی زیرا مردم در گذشته برای رفع ابتلاء و برای خوشی و سعادت انسان یار و دوا بودند

^۱- همان منبع، ص ۲۵۲.

^۲- همان منبع، ص ۳۴۹.

ولی امروز وسیله گرفتاری و بیماری گشته‌اند، پس از رعایت این چند قسمت آماده و سزاوار آن خواهی بود که با خدای عزیز و مهربان خود انس و لقاء پیدا کنی.^۱

درباره پرخوری

حضرت عیسی (ع) فرمود: هیچ دلی بیمار نمی‌شود که شدیدتر باشد از بیماری قساوت و هیچ علت و مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پرخوری و بغض گرسنگی نیست، و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن و دور گشتن از رحمت الهی و نزدیک شدن به شقاوت و گمراهی.^۲

شوخی و خنده

حضرت کاظم (ع) فرمود: یحیی بن زکریا علیه السلام اینگونه بود که گریه می‌کرد و نمی‌خندید، و عیسی بن مریم علیه السلام اینگونه بود که هم می‌خندید و هم گریه می‌کرد، و آنچه عیسی علیه السلام می‌کرد بهتر بود از آنچه یحیی علیه السلام می‌کرد.^۳

همنشینی

حضرت عیسی علیه السلام فرموده‌است: با کسی همنشینی کنید که دیدار و ملاقات او شما را به یاد خدای متعال بیاورد، تا چه رسد به سخن و گفتار او و مجالست نکنید با کسی که از لحاظ ظواهر مورد وفاق و پسند و مطلوب است ولی از نظر باطن مورد موافقت و پسند

^۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه منسوب به امام صادق (ع) ترجمه و شرح حسن مصطفوی چاپ انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۶۰.

^۲ - همان منبع، ص ۱۷۲.

^۳ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سید هاشم رسولی، ص ۴۸۹.

خاطر نیست، زیرا این آدم دعوی می‌کند چیزی را که ندارد، البته اگر در طلب حقیقت راستگو باشید.^۱

حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: «عیسی بن مریم علیه‌السلام فرموده: همانا شرخص بدکار بدی روی سرایت کند، و همنشین بد انسان را به هلاکت افکند، پس بنگر با چه کس هم نشین گردی»^۲

یکتایی خداوند

(خداوند) سپس (بعد از حضرت موسی علیه‌السلام) عیسی علیه‌السلام را فرستاد برای شهادت به یکتایی خدا و اقرار به آنچه از جانب خدا آورده و برای آنها شریعت و طریقه‌ای قرار داد و موضوع روز شنبه را که پیروان موسی مأمور به احترامش بودند و همه راه و روشهایی را که موسی آورده بود، برهم خورد، پس هر که راه عیسی را پیروی نکرد، خدا او را به دوزخ برد و مطالبی را که همه پیغمبران آوردند این بود که چیزی را شریک خدا نگیرند.

سپس خدا محمد صل الله علیه و آله را مبعوث فرمود: و او ده سال در مکه بود، در آن ده سال هیچکس با شهادت به یکتایی خدا و رسالت محمد (ص) نمرده، جز آنکه خدا او را به سبب اقرارش به بهشت داخل کرد و آن ایمان باور و تصدیق بود و هیچیک از پیروان محمد (ص) را که مردند عذاب نفرمود، جز آنکه به خدای رحمان مشرک شد و تصدیق این مطلب را خدای عزوجل در سوره بنی اسرائیل در مکه، بر پیغمبر (ص) نازل کرد ...^۳

^۱ - مصابیح الشریعه و نتائج الحقیقه، منسوب به امام جواد (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، چاپ ۱۳۶۰ هـ.ش،

انتشارات علمیه اسلامیة به سرانجامه کتابچی، ص ۳۱۶.

^۲ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سیدناشم رسولی، ص ۴۵۴.

^۳ - اصول کافی، ج ۳، باب ایمان و کفر، ص ۴۸، ترجمه مصطفوی چاپ دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)

دنیا از دیدگاه عیسی بن مریم (ع)

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: حضرت عیسی بن مریم به خواریین فرمود: «ای بنی اسرائیل از آنچه از شما فوت می شود اندوهناک مباشید چنانکه دنیا داران از دینی که از دستشان گرفته می شود و مالی که در عوض به دستشان می آید غمناک نمی گردند.^۱

و نیز حضرت عیسی علیه السلام می فرمایند:

وای بر دنیا دار چگونه می میرد و آن را به حال خود می گذارد و آنرا امین می داند با آنکه دنیا او را می فریبد، اطمینان بدان دارد و دنیا او را خوار می سازد، وای بر کسانی که فریب دنیا را خورده اند چگونه مکروهات طبع آنان بر گردنشان بار شده، از آنچه دوست داشته اند مفارقت می کنند و وعده حتمی و ثابت بر آنها نمایان گردیده وای بر کسی که بامدادان سر از خواب بردارد و همت به تهیه دنیا بگمارد و گناه را کار خود سازد. فردا با چنین کاری چگونه رسوا خواهد شد.

و روایت شده است که: حضرت عیسی علیه السلام در عالم مکاشفه دنیا را به صورت پیرزنی دید سپیدموی و شکسته دندان که به انواع زیورها خود را آراسته کرده، پرسید: چند شوهر اختیار کردی؟ گفت: از شمار بیرون است حضرت سؤال کرد همه مرده اند یا ترا طلاق گفته اند؟ گفت: آنها مرا طلاق نداده اند بلکه آنها را کشته ام، عیسی علیه السلام فرمود: بد به حال مابقی شوهران تو که چگونه از شوهران گذشته تو پند نمی گیرند و چگونه متوجه نمی شوند که آنها را یکی پس از دیگری به خاک و خون کشیده ای و باز از تو بیمی ندارند.^۲

مسیح علیه السلام فرموده است: «خدمتکار من دو دست من است و مرکب من دو پای من و بستر من زمین و بالش من سنگ و گرما بخشم در زمستان آفتاب گیرها ... شب خود را با تهیدستی

^۱ - حقایق ملامحسن فیض کاشانی، ج ۱، ترجمه محمدباقر ساعدی، چاپ انتشارات اسلامی، ص ۲۳۳.

^۲ - همان منبع صفحات ۲۳۴-۲۳۵ و ص ۲۳۷.

به سر می‌برم و روز خود را با ناداری سپری می‌کنم و با این حال در روی زمین احدی توانگرتر و بی‌نیازتر از من وجود ندارد.^۱

محبت دنیا

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: حضرت عیسی (ع) می‌فرمود: دینار^۲ مرض دینست و عالم طبیب دردهای دین، چون ببینید که طبیب مرض را به سوی خود می‌کشد او را متهم دارید و به عالمی که محبت دینار و درهم دارد اعتماد مکنید و بدانید هرگاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود.^۳

عفت و پاکدامنی

از امام صادق علیه‌السلام منقولست که فرمود: حواریان در خدمت حضرت عیسی (ع) جمع شدند و گفتند: ای معلم خیرات، ما را ارشاد کن، حضرت عیسی (ع) فرمود: حضرت موسی کلیم خدا، شما را امر کرد که قسم دروغ به خدا مخورید و من امر می‌کنم شما را که نه قسم راست یخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر می‌کرد: زنا مکنید، و من شما را امر می‌کنم که در خاطر خود خیال زنا مگذرانید چه جای آنکه به جا آورید زیرا کسی که در خاطر خود خیال زنا می‌گذراند مثل کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش روش نماید و دودش نقش‌ها و زینتها را باطل کند، هرچند خانه تسوزد.^۴

^۱ - گزیده میزان الحکمه، صفحه ۹۷۵، (مبحث نبوت خاصه)، حضرت عیسی (ع)، شماره ۱۶۹۷.

^۲ منظور مال است.

^۳ - عین الحیات مجلسی، انتشارات رشیدی، تهران، بازار نوریان، صفحه ۳۴۸.

^۴ - همان منبع، صفحه ۳۹۹.

فروتنی و تواضع

امام موسی کاظم (ع) : ... از قول نجاشی پادشاه مسیحی حیشه در جواب جعفر که چرا روی خاک نشستهای و این جامه‌های کهنه را پوشیده‌ای، گفت: « ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی به حضرت عیسی فرستاده و از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا به ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی به درگاه او ببرند، پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی را نزد خدا اظهار می‌نمایم...^۱

امام رضا علیه السلام: امر هیچ کدام از پیغمبران و حجتهای خدا بر مردم مشتبه نشده، جز امر عیسی بن مریم به تنهایی، زیرا که او زنده از زمین به آسمان برده شده و در میان آسمان و زمین قبض روح شد. سپس تنش را به آسمان بردند و جانش به او بازگردید. این است مقصود از قول خدای عزوجل (در سوره آل عمران، آیه ۵۵) چون خدا فرمود: ای عیسی! من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌آورم و خداوند (در سوره مائده آیه ۱۱۸) درباره عیسی حکایت فرمود که در روز قیامت می‌فرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم، چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی.^۲

^۱ - همان منبع، ص ۳۵۳.

^۲ - غصالح شیخ صدوق، ج ۲، انتشارات کتابچی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ص ۳۰۷.

آثار چشم چرانی

حضرت عیسیٰ علیه السلام به حواریون خود فرموده است: «پرهیز کنید از نظر به سوی محدورات و آنچه ممنوع شده است، زیرا این چنین نظر تخم شهوات بوده و فرع و شاخه فسق و فجور است»^۱.

دروغ

حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسیٰ بن مریم (ع) فرمود: هر که دروغ‌اش زیاد شده، آبرویش برود.^۲

استجاب دعا

در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده است که به جناب امام باقر یا امام صادق (ع) گفتم: ما می‌بینیم مرد را که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع و لکن قایل نیست به حق، یعنی به امامت ائمه علیهم السلام. پس آیا او را هیچ منفعت می‌دهد؟ فرمود: «ای محمد! بدرستی که مثل اهل البیت علیهم السلام مثل اهل بیته بود که در بنی اسرائیل بودند که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی‌کرد مگر آنکه چون دعا می‌کرد به استجاب می‌رسید، مردی از ایشان چهل شب سعی و کوشش کرد آنگاه دعا کرد، پس مستجاب نشد.

پس به نزد عیسیٰ بن مریم (ع) آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده و تقاضا کرد که برای او دعا کند. پس عیسیٰ (ع) تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد. آنگاه خداوند عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: «ای

^۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، چاپ ۱۳۶۰ هـ.ش،

انتشارات علمیه اسلامی، به سرمایه کتابچی، صفحه ۱۷۴.

^۲ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سید هاشم رسولی انتشارات علمیه اسلامی، ص ۳۸.

عیسی! بدرستی که بنده من به نزد من آمد از غیر از آن در که باید از آن در، درآید. به درستی که او، مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو، پس اگر مرا دعا کند تا آنکه گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد، اجابت نمی کنم او را»

پس عیسی ملتفت شد و فرمود: «دعا می کنی خداوند را و حال آنکه در دلت شکی است از پیغمبر او» پس گفت: «ای روح الله» و کلمه او، چنین بود: «والله آنچه گفتم، پس دعا کن خدای را که این را از من زایل کند». پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول کرد و پذیرفت از او و گروید در حد اهل بیت خود»^۱

وصیت حضرت عیسی علیه السلام به حواریین

حضرت به آنها فرمود: «باشید مانند مار»

پس چون عیسی علیه السلام را بالا بردند، حواریین گفتند: «از جای خود حرکت نکنیم تا آنکه بفهمیم تأویل کلام حضرت را»

پس یکی از ایشان گفت: «یعنی باشید مانند مار که هرگاه حلقه می زند و می پیچد، سر خود را در زیر جسد خود می گذارد، زیرا می داند که هر آلی به جسدش برسد او را ضرر نمی رساند. هرگاه سرش سالم بماند، پس، روح الله به شما می گوید حفظ نمایید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه به شما برسد از فقر و مرض، ضرر نمی رساند شما را یا سلامتی دین شما».

دیگری گفت: «اینکه روح الله به شما فرمود: باشید مثل مار به جهت آن که مار نمی خورد مگر خاک تا آنکه که بیرون نرود زهر از جوف او، پس همچنین شما منتفع نمی شوید به آنچه می شنوید از حکمت از برای طلب آخرت، مادامی که حب دنیا در دلهای شماست»

^۱ - نجم الثاقب محدث نوری، انتشارات جمکران، قم سال ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ چهارم، صفحه ۸۴۰

و دیگری گفت: «روح الله به شما فرمود که مثل مار باشید زیرا که چون مار از نفس خود احساس ضعف و سستی نماید خود را چهل روز گرسنگی می‌دهد. آنگاه داخل می‌شود در سوراخ تنگی و برمی‌گردد جوان شده تا چهل سال. پس روح الله به شما می‌گوید: گرسنگی بدهید نفسهای خود را در دنیای قلیله برای بقای مدت طولانی چنانکه مار، نفس خود را چهل روز گرسنگی می‌دهد برای ماندن چهل سال. پس اجماع نمودند بر سخن او و این که روح الله همین را اراده کرده است.^۱ در پایان چون بخش مهمی از انجیل و بشارت های حضرت مسیح (ع) به پیامبر بعد از خود اختصاص داشته است در این قسمت اختصاراً به آن می‌پردازیم.

^۱ - همان منبع، ص ۸۳۹.

فصل سوّم

سیمای حضرت محمود احمد

محمد صل الله علیه و اله در انجیل

نشانه های پیامبر در انجیل

امام رضا (ع) فرموده‌اند که: «در انجیل نوشته است که همانا پسر زن نیکوکار رونده است و پس از او فارقلیط (احمد) می‌آید و او کسی است که زنجیرها را می‌گشاید و همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند و بر من گواهی می‌دهد همانگونه که من به او گواهی می‌دهم. من مثال‌ها را برای شما آوردم و او تفسیرها را برایتان می‌آورد»^۱

پرفسور عبدالاحد داود

اسقف سابق بنیامین کلدانی اسقف کلیسای رم که در واتیکان ردای اسقفی به تن کرده و به زبانهای عبری، آرامی (سریانی)، لاتینی، یونانی، ارمنی و عربی تسلط داشته و به زبانهای فرانسه، انگلیس، فارسی و ترکی و آرامی مقاله و کتاب نوشته و در سال ۱۹۰۴ میلادی به دین مقدس اسلام درآمده است و نام خود را که پدر روحانی بنیامین کلدانی بوده تغییر می‌دهد به عبدالاحد داود - وی در کتاب ارزشمند خویش به نام محمد در تورات و انجیل به طور مشروح بشاراتی که ادریس نبی به ظهور پیامبر خاتم داده است و بشاراتی در تورات و انجیل به آمدن حضرت محمد (ص) آمده ذکر کرده است، برای نمونه بشارتی از تورات مربوط به پیامبر اسلام (ص):

در سفر تثنیه باب ۱۸ آیات ۱۵ تا ۱۷ آمده: «یهوه خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید و خداوند به من گفت: آنچه گفتید نیکو گفتند: «نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را به دهانش خواهیم گذاشت و آنچه به او فرمایم به ایشان خواهد گفت»

^۱ مناظرات حضرت رضا (ع) با صاحبان ادیان (خطاب به رأس الجالوت)، توحید شیخ صدوق، ترجمه

«دقت در این بشارت، انطباق آن را با پیامبر عالیقدر اسلام آشکار می‌سازد، چون موضوع شباهت حضرت موسی با محمد مصطفی صل الله علیه واله از لحاظ قدرت تبلیغ و روش پیامبری و همچنین صریح آیه تورات که خدا در دهانش سخن خواهد گذارد، کاملاً روشن است و در قرآن کریم می‌فرماید: وما ینتطق عن الهوی ... از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید بلکه به او الهام می‌شود»

خود پیامبر اسلام نیز به شباهت خود با حضرت عیسی اشاره دارد:

«من محمد رسول الله صاحب موسی و اخیه و...»

قرآن هم شباهت پیامبری این دو رسول خدا (ص) را تأیید فرموده است.^۱

بشارت انجیل بر ظهور حضرت محمد صل الله علیه و آله

در انجیل یوحنا از کتاب «انجیل» LES EVANGILES چاپ پاریس به قلم کشیش ف. لامنه (Lamennais) فصل چهاردهم آیات ۱۶، ۲۷، ۲۵، ۲۶ چنین آمده است: اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او دیگری را که پارکلت یا فارقلیط (احمد) است به شما خواهد داد که همیشه با شما خواهد بود... خلاصه حقیقتی که جهان آن را نتواند پذیرفت، زیرا که آن را نمی‌بینند و نمی‌شناسند، اما شما آن را می‌شناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود، اینها را به شما گفتم مادامی که با شما بودم، اما فارقلیط روح مقدسی که او را پدر به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم دهد و هر آنچه گفتم بیاد آورد.

و در فصل پانزدهم آیه ۲۶ آمده: «لیکن وقتی فارقلیط (احمد) که من او را از جانب پدر می‌فرستم و او را روح راستی است که از جانب پدر عمل می‌کند پس نسبت به من گواهی خواهد داد و در فصل شانزدهم آیه ۷ و ۱۲، ۱۳، ۱۴ چنین آمده است:

^۱ - روزنامه خراسان ویژه نامه به مناسبت میلاد پیامبر (ص) شماره ۱۶۳۸۹ (مهر محمد «ص») به قلم دکتر محمود یزدمطلق (فاضل)

« و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر بروم فارقلیط «احمد» نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم، اکنون بسی چیزها دارم که به شما بگویم لیکن طاقت تحمل ندارید اما چون آن خلاصه حقیقت بیاید او شما را به هر حقیقتی هدایت خواهد کرد. زیرا او از پیش خود تکلم نمی‌کند بلکه آنچه را می‌شنود، خواهد گفت از امور آینده شما خبر خواهد داد، او مرا جلال خواهد بود، زیرا او آنچه درخصوص من است خواهد گرفت و به شما اعلام خواهد کرد.

با وجود منابع و اسناد بسیار مهمی که در دست است و نشان می‌دهد که حضرت محمد (ص) پیامبر رحمت اسلام، ناشر سخاوتمند شکل عالی فرهنگ و تمدن در جهان بوده و هست و بسیاری از اندیشمندان شرق و غرب بر این امر گواهی دارند که اسلام در تکامل اندیشه بشری سهم بسزایی داشتند چگونه قدرت مداران غرب، پرده سیاهی بر روی این حقیقت کشیده‌اند و با چنگ و دندان تلاش می‌کنند تا جلوی نفوذ این واقعیت را بگیرند و سعی می‌کنند تا این تجسم عینی فضیلت همچنان ناشناخته و یا بد شناخته شود، غافل از آن که:

محمد (ص) ز بازیچه باد رست
محمد (ص) خود از مهد بیرون پرید
سراپرده احمد (ص) از نور بود

سلیمان اگر تخت بر باد بست
اگر مهد عیسی به گردون رسید
و اگر طارم موسی از طور بود

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید
۲. مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی
۳. قاموس قرآن قرشی انتشارات دارالکتب اسلامیہ
۴. تفسیر المیزان علامہ طباطبائی
۵. تفسیر موضوعی قرآن، علامہ جوادی آملی، نشر اسراء
۶. بحار الانوار، علامہ مجلسی
۷. تفسیر نمونه جمعاً از نویسندگان
۸. میزان الحکمه، آیت الله محمدی ری شہری
۹. نہج البلاغہ
۱۰. کشکول شیخ بہائی، ترجمہ محمدباقر ساعدی، انتشارات کتابخانہ اسلامیہ
۱۱. ترجمہ الملاحم و الفتن، سیدین طاووس انتشارات اسلامیہ
۱۲. رجعت علامہ مجلسی، ترجمہ ابوذر بیدار، انتشارات رسالت قم
۱۳. نجم الثاقب محدث نوری، انتشارات چمکران
۱۴. کتاب مقدس، کتاب اشعیای نبی، یہ نقل از روزنامہ جمهوری اسلامی شماره ۷۷۴۲.
۱۵. تحف العقول، ابی محمدالحسن بن علی بن الحسین بن شیعہ الحرائی
۱۶. المراقبات حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، نشر اخلاق
۱۷. خصال شیخ صدوق، چاپ کتابچی
۱۸. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ منسوب بہ امام صادق (ع) ترجمہ حسن مصطفوی
۱۹. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق، چاپ ارمغان طوبی
۲۰. اصول کافی، جلد ۴، ترجمہ سیدہاشم رسولی
۲۱. اصول کافی، جلد ۳، ترجمہ سیدجواد مصطفوی
۲۲. عین الحیوہ علامہ مجلسی انتشارات کتابفروشی اسلامیہ
۲۳. حقایق ملامحسن فیض کاشانی، انتشارات اسلامیہ
۲۴. توحید شیخ صدوق، ترجمہ سلطانی، انتشارات ارمغان طوبی
۲۵. روزنامہ خراسان، شماره ۱۶۳۸۹ ویژه نامہ مہر محمد (ص)

نمی‌کرد که عرب می‌کرد و این غسل از آثار خالص ملت حنیف است. مجوسیان ختنه نمی‌کردند با اینکه ختنه از سنن انبیاء است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود. مجوسیه‌ها مرده‌های خود را غسل نمی‌دادند و کفن نمی‌کردند، اما عرب این کار را می‌کرد. مجوس مرده‌ها را در بیابانها و گودالها می‌انداختند ولی عرب در قبر می‌گذاشت و برایش لحد ترتیب می‌داد. با همین روش پیامبران اول کسی که برایش قبر کردند آدم ابوالبشر بود و لحد برایش ترتیب دادند.

مجوسیه‌ها با مادران خود جمع می‌شدند و با دختران خویش ازدواج می‌کردند ولی عرب آن را حرام می‌دانست. مجوس بیت الله الحرام را انکار می‌کرد و می‌گفت خانه شیطان است ولی عرب حج می‌گذارد و احترام می‌کرد و می‌گفت خانه خدا است و اقرار به تورات و انجیل داشت و از اهل کتاب استفاده می‌نمود و دستورالعمل از آنها می‌گرفت بالاخره عرب در تمام چیزها نزدیکتر به دین حنیف از مجوس بود.

فرمود: مجوسان که با خواهر خود همبستر می‌شدند مدعی بودند که این سنت آدم است اما چه دلیلی برای آمیزش با دختران و مادران داشتند، با اینکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران این کار را حرام می‌دانستند و هر دینی که از جانب خدا آمده است. گفت: چرا خداوند شراب را حرام نموده با اینکه لذتی از آن بهتر نیست. فرمود: زیرا ام‌الخبائث بود و سرآمد هر شری ساعتی بر شرابخوار می‌گذرد که عقل از سرش می‌رود و خدای را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی فروگذاری نمی‌کند و هر احترامی را از میان می‌برد و هر خویشاوندی را هرچه نزدیکتر قطع می‌نماید و هر کار زشتی را انجام می‌دهد آدم مست افسارش به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد برای بت سجده نماید خواهد کرد، به هر کجا می‌خواهد او را می‌برد.

گفت: چرا خون تازه حرام شد؟ فرمود: چون موجب قساوت می‌شود و رحم را از دل می‌برد و بدن را به عفونت می‌کشاند و رنگ را تغییر می‌دهد و بیشتر چیزی که موجب جذام می‌شود خون است. گفت: خوردن غده‌ها برای چیست؟ فرمود: موجب جذام می‌شود. گفت:

لاشئ حیوان مرده چرا حرام است؟ فرمود: تا فرق باشد بین آنچه نام خدا بر آن برده شده و آنچه برده نشده و مرده خون در آن منجمد شده و خون برگشت به بدنش می‌کند، گوشت آن سنگین و ناگوار است چون خون و گوشت با هم خورده می‌شود.

گفت: پس ماهی هم مرده است. فرمود: کشتن ماهی به این است که زنده او را از آب بیرون آوردند بعد رهایش می‌کنند تا بمیرد علت آن هم ایتست که دارای خون نیست، ملخ نیز همین طور است.

گفت: چرا زنا را حرام کرده؟ فرمود: به واسطه فساد و از بین رفتن مواریت و نابود شدن نژادها، زن زناکار نمی‌داند چه کس او را حامله کرده، فرزند تیز تشخیص نمی‌دهد، پدرش کیست؟ ارتباط خویشاوندی وجود ندارد و این قرابت معروف نخواهد بود. گفت چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر حلال می‌بود مردها از زنها بی‌نیاز می‌شدند و موجب قطع نسل و تعطیل ازدواج می‌شد، مجاز بودن چنین کاری مقاسد بسیار زیادی داشت.

گفت: چرا جمع شدن با حیوانات را حرام نموده؟ فرمود: نخواست مرد آب منی خود را ضایع نماید و با غیرهمجنس خود جمع شود. اگر اجازه می‌داد هرکس جمع می‌شد با همان الاغی که سوارش می‌گردید در این کار فساد زیادی بود. به همین جهت سواری آنها را حلال و جمع شدن با آنها را حرام نمود. برای مردان زنان را آفرید تا با آنها انس بگیرند و آرامش بجویند و آرام بخش لذت‌های جنسی آنها و مادران فرزندانشان باشند.

گفت: چرا باید غسل جنابت کرد، کاری که کرده حلال بوده، و در حلال کثافتی نیست؟ فرمود: جنابت مانند حیض است. زیرا نطفه خونی است که محکم نشده و جماع ممکن نیست مگر با حرکت شدید و شهوت زیاد. وقتی فارغ شد بدن تنفس می‌کند و شخص بوی زننده در خود احساس می‌نماید، به همین جهت باید غسل کند. با اینکه غسل جنابت امانتی است که در اختیار بندگان خداوند قرار داده تا آنها را آزمایش نماید.

گفت: ای حکیم! چه می‌گوئی درباره کسی که مدعی باشد این نظام و تدبیر در عالم از ستاره‌های هفت‌گانه است؟ فرمود: احتیاج به دلیل دارند که ثابت کند این جهان بزرگ و

کوچک از تدبیر ستارگانی است که خودشان در مدار معینی حرکت می‌کنند و پیوسته به حرکت خود ادامه می‌دهند، نه خسته می‌شوند و نه ناراحت.

سپس فرمود: هر ستاره‌ای از ستارگان زیر پوشش تدبیری است آنها نیز مانند پندگانه که مأمور به کار معینی هستند و از کار دیگری ممنوع می‌باشند اگر قدیم و ازلی باشند نباید از حالی به حال دیگر تغییر نمایند.

گفت: آنها که مدعی هستند این نظام از طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، رطوبت و خشکی) بوجود آمده.

فرمود: کسی که مالک بقاء نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دفع نماید و شب و روز او را دستخوش تغییر قرار داده نمی‌تواند پیری را برطرف نماید و اجل را دفع کند چه می‌تواند انجام دهد؟

گفت: بفرمائید چه جواب دارید در مورد کسی که مدعی است موجودات پیوسته در توالد و تناسل هستند و قرن‌ها از پی هم می‌گذرد که بیماریها و ناراحتی‌ها و انواع آفت‌ها سبب هلاکت آنها می‌شود. این وضع شاهد اوضاع قبل است و قرن حاضر دلیل قرن سابق مردم را به همین وضع مشاهده کرده‌اند مانند گیاه‌ها و درختها. در هر مدت زمانی حکیمی پیدا می‌شود که اطلاع از مصالح مردم دارد و قدرت تالیف کتاب نیز دارد که با زیرکی و هوشیاری کتابی تالیف می‌کند به عنوان دستورالعمل میان مردم می‌نهد که به کار نیک گرایند و از کار بد خودداری نمایند تا به فتنه و آشوب روی نیاورند و یکدیگر را نکشند.

فرمود: وای بر تو! کسی که دیروز از مادر متولد شده و فردا از دنیا خواهد رفت، چه اطلاع از قبل و بعد دارد؟ دیگر اینکه انسان از این سه حال خارج نیست، یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده و یا از ازل وجود داشته. رد مطلب اول: چیزی که نبوده نمی‌تواند چیزی را بیافریند در حالی که خود وجود ندارد و چیزی نیست، مطلب دوم: همچنین آنچه نبوده بعد بوجود آمده نمی‌داند ابتدایش چگونه بوده است. اگر انسان ازلی باشد نباید دستخوش حوادث قرار گیرد، زیرا ازلی در او، ایام اثری ندارد و در معرض فنا قرار نمی‌گیرد، با اینکه ما هیچ ساختمانی را

بدون سازنده و بنا و هیچ اثری را بدون مؤثر و هیچ تألیف و ترکیبی را بدون مؤلف و مرکب نمی‌یابیم. کسی که خیال کند پدرش او را آفریده گفته می‌شود پدرش را که آفریده؟ اگر پدر فرزند را آفریده باشد آنطور که دل بخواه اوست می‌آفریند و شکلی که دوست دارد به او می‌دهد و نظرات خود را در او بوجود می‌آورد، اگر مریض شود نمی‌تواند سودی بخشد او را و اگر بمیرد نمی‌تواند مرده‌اش را زنده کند. کسی که قدرت دارد آفریده‌ای را بیافریند و در او روح را بدمد به طوری که به پا ایستد و راه برود قادر است که از او هرگونه فساد و ناراحتی را رفع نماید.

گفت: درباره علم نجوم چه می‌گوئید؟ فرمود: علمی است که منافع آن کم است و زیانهایش بسیار، زیرا نمی‌توان به وسیله آن گرفتاریها را رفع کرد و از ناراحتیها پرهیز نمود. اگر منجم از بلا خبر دهد قدرت قرار از قضا را ندارد و اگر از خیری اطلاع دهد نمی‌تواند آن را زودتر برساند و از گزند نمی‌تواند وارهد.

منجم با خدا مبارزه می‌کند به وسیله علم خود زیرا مدعی است که قضای خدا را از خلق دفع می‌نماید.

گفت: پیامبر بالاتر است یا فرشته‌ای که به سوی او فرستاده می‌شود؟ فرمود: پیامبر بالاتر است. گفت: چرا فرشته‌ها مأمور شده‌اند اعمال نیک و بد انسان را بنویسند با اینکه خداوند دانا به تمام اسرار و پنهانی‌ها است؟ فرمود: آنها را مأمور به این کار کرده و شاهد بر مردم قرار داده تا بتدگان به واسطه ملازمت این فرشته‌ها بیشتر در عبادت بکوشند و از معصیت پرهیزند. چقدر از اشخاص که تصمیم گناهی می‌گیرند به واسطه همین مطلب باز می‌گردند، می‌گویند خدا مرا می‌بیند و ملائکه شاهد عمل ما هستند. خداوند آنها را به لطف و کرم خویش مأمور انسانها نموده تا شیطان‌های متمرّد را از آنها دور نمایند و حیوانات موذی و بسیاری از آفات را برطرف کنند به طوری که متوجه نشوند به اجازه خدا تا وقتی امر خدا درباره او نازل شود.

گفت: خلق را برای رحمت آفریده یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، ولی می‌دانست قبل از آفرینش که گروهی مستوجب عذاب می‌شوند به واسطه اعمال ناشایست و انکار خدا. گفت: کسی که منکر اوست به واسطه انکارش عذاب می‌کند.

ابن‌ذر گفت: حد سفره چیست؟ فرمود: گسترده شد نام خدا را ببری و پس از برچیدن حمد خدا را بنمائی. بعد شروع کردند به غذا خوردن. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: آب برایم بیاورید. کنیز کوزه‌ای چرمین آورد. وقتی به دست امام علیه‌السلام قرار گرفت. فرمود: خدای را سپاس که برای هر چیزی حدی قراردادده حتی برای همین کوزه. ابن‌ذر گفت: حد کوزه چیست؟ فرمود: وقت آشامیدن نام خدا را ببری و پس از نوشیدن حمد او را بنمائی و از دهانه آن تنوشی و اگر شکسته بود از جای شکستگی‌اش نیاشامی.

پس از خوردن غذا شروع کرد امام علیه‌السلام به سؤال احادیث از آنها ولی صحبت نکردند. وقتی امام علیه‌السلام دید صحبت نمی‌کنند. فرمود: پسر ذر ما را حدیث نمی‌کنی از احادیثی که از طرف ما به شما نقل کرده‌اند. عرض کرد: چرا یابن رسول الله گفت: «انی تازک فیکم الثقلین ائدهما اکبر من آخر کتاب الله و اهل بیتی ان تمسکتهم بهما لن تضلوا»

امام فرمود: پسر ذر وقتی پیامبر (ص) را ملاقات کنی و بپرسد در مورد امانتهای من چه گردیدی؟ چه جواب می‌دهی؟ چنان ابن‌ذر به گریه افتاد که اشکهایش را دیدم بر روی صورتش می‌ریزد. بعد گفت: اما امانت بزرگ را پاره پاره کردیم اما کوچکتر را کشتیم.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: در این صورت تصدیق فرمایش آنجناب را خواهی کرد نه بخدا قسم کسی نمی‌تواند قدم بردارد روز قیامت تا سؤال کنند از او سه چیز: ۱- از عمرش در چه راهی فانی کرده؟ ۲- از مالش از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده؟ ۳- از محبت ما خانواده. از جای حرکت کرده و رفتند.

امام علیه‌السلام به غلام خود فرمود: برو پشت سر آنها ببین چه می‌گویند. غلام رفت و برگشت، گفت: فدایت شوم شنیدم به ابن‌ذر می‌گفتند ما برای این کار که با تو نیامده بودیم.

گفت: ساکت باشید چه بگویم به مردی که معتقد است خداوند بازخواست از ولایتش می‌نماید و چگونه سؤال کنم از شخصی که حد سفره و کوزه را می‌داند.

احتجاجات امام محمد باقر (ع) در مورد عیسی (ع) و مسیحیان

نافع در سفر حجی که با هشام بن عبدالملک رفته بود، سؤالاتی برای آزمایش حضرت (ع) نمود. به حضرت گفت: یا محمد (ع) من تورات و انجیل و فرقان را خوانده‌ام و از حلال و حرام آنها اطلاع دارم. آمده تا سؤالاتی بنمایم که جز پیامبر یا وحی و یا فرزند وصی او نمی‌داند.

امام (ع) سربلند نموده فرمود: بپرس. گفت: فاصله بین عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) چند سال است؟ فرمود: به قول خودت جواب بدهم یا به نظر خودم؟ گفت: به هر دو جواب بده. فرمود: به عقیده من پانصد سال است اما به عقیده تو ششصد سال. گفت: از این آیه توضیح بفرمایید. «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَ يُعْبَدُونَ»^۱ از چه کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سؤال کرد با اینکه بین ایشان و عیسی پانصد سال فاصله است؟ حضرت باقر (ع) آن آیه را خواند: «سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» از آیاتی که به حضرت محمد (ص) نشان داد هنگام معراج که او را به بیت المقدس برد تمام پیامبران گذشته برای او محشور نمود. بعد دستور داد جبرئیل اذان بگوید دو تا دوتا و اقامه نیز دوتا دوتا و در اقامه گفت: «حی علی خیر العمل» حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پیش ایستاد و بر آنها نماز گذاشت. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةَ يُعْبَدُونَ». پیامبر (ص) به آنها فرمود چه گواهی می‌دهید و چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم به لاله الله وحده لا شریک له و به اینکه تو رسول الله هستی از ما چنین پیمان گرفته‌شد. نافع گفت: صحیح می‌فرمایید یا اباجعفر شما به خدا وحی

پیامبرید و خلفای او، در تورات نام شما هست و در انجیل و زبور و قرآن شما به خلافت از دیگران شایسته‌ترید.^۱

داستان بریبه مسیحی

ردّ بر کسانی که گفتند «إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثُهُ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ» «خدا سوم سه‌تاست و این که خدایی جز خدای یگانه نیست»

اسقفی از اسقفهای مسیحیان به نام بریبه به مدت هفتاد سال اسقف مسیحیان بود وی در جستجوی اسلام بود و از کسانی که کتاب‌های اسلامی را خوانده و مسیح را می‌شناختند، از بین افرادی که با او مناظره می‌کردند، اوصاف و دلایل و نشانه‌های اسلام را می‌پرسید. و به این دانش‌طلبی شناخته شده و در بین مسیحیان، مسلمانان و یهودیان و مجوسان شهرت یافت، به گونه‌ای که مسیحیان به وی افتخار کرده و می‌گفتند: اگر در مسیحیت کسی جز برویبه نبود برای ما کافی بود، وی طالب حق و اسلام بود. زنی همراه او بود که خدمتکار وی بود و مدت زمان زیادی با وی گذرانده بود و این زن، ضعف مسیحیت و ضعف حجت آن را به وی گوشزد می‌کرد. آن زن این موضوع را درباره وی می‌دانست بریبه موضوع را زیرورو کرده به این فکر افتاد که از فرقه‌های مختلف و گوناگون مسلمان بی‌رسد که داناترین شما کیست؟ از پیشوایان و صالحان و عالمان و خردمندان مسلمان پرس و جو کرد و فرقه‌های گوناگون را مورد مطالعه قرارداد. ولی نزد آنان چیزی دستگیرش نگشت و گفت: اگر پیشوایان شما پیشوایان حق بودند باید گوشه‌ای از حق نزد آنان می‌بود. شیعه را برایش مطرح کردند و از هشام بن حکم برایش گفتند.

یونس بن عبدالرحمان گفت: هشام برایم نقل کرد که: روزی در ورودی محله کرخ کنار مغازه‌ام نشسته بودم و گروهی هم بودند که پیشام قرآن می‌آموختند، ناگهان گروهی از

^۱ - احتجاجات علامه مجلسی، ترجمه جلد چهارم بحار الانوار، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیه، چاپ

مسیحیان را دیدم که در بین آنان اسقف‌ها و غیراسقف‌ها بودند و حدود صد نفر می‌شدند، قُبای سیاه و کلاه بر سر داشتند و سر اسقف آنان بریبه بود. آنان کنار دکان من ایستادند و برای بریبه صندلی گذاشتند که بر روی آن بنشیند و اسقف‌ها و رهبان‌ها هم در حالی که کلاه بر سر داشتند بر عصاهایشان تکیه زدند.

بریبه گفت: مسلمانی که مشهور به دانش کلام باشد، نمانده که با وی درباره مسیحیت مناظره نکرده باشم. چیزی نزد آنان وجود نداشت نزد تو آمدم تا درباره اسلام با تو مناظره کنم. هشام خندید و گفت: ای بریبه! اگر از من آیه‌هایی چون آیه‌های مسیح می‌خواهی، من نه مسیح هستم و نه مثل او و نه نزدیک به او، او روحی پاک و منزّه و بلند بود، معجزه‌های او آشکار و علامت‌های او یابرجاست. بریبه گفت: سخن و توصیف او مرا به شگفت واداشت.

هشام گفت: اگر مقصودت احتجاج و گفتگو است، جایش هم این جاست.

بریبه گفت: از تو می‌پرسم که نسبت جسمانی پیامبر شما با مسیح چیست؟

هشام گفت: پسر عموی جد (مادری) اوست. چون او از فرزندان اسحاق و محمد از فرزندان اسماعیل است.

بریبه گفت: چطور او را به پدرش منسوب می‌کنی؟ هشام گفت: اگر می‌خواهی نسبت او را برپایه آنچه که در نزد شماست بیان کنم و اگر می‌خواهی نسبت وی را براساس باوری که ما داریم بیان کنم.

بریبه گفت: نسبتش را بر پایه یاور ما بیان کن. و فکر کردم اگر براساس اعتقاد ما بیان کند بر او چیره خواهیم گشت، بنابراین به وی گفتم: بر پایه نسبتی که ما معتقدیم نسبت او را بیان کن.

هشام گفت: باشد. شما می‌گویید که او قدیمی از قدیم است؟ بنابراین کدام پدر و کدام پسر است؟

بریبه گفت: به آن که به زمین فرود آمد پسر است.

هشام گفت: آن که بر زمین آمد پدر بود، بریبه گفت: پسر فرستاده پدر بود.

هشام گفت: پدر استوارتر از پسر است، چون آفریده ها، آفریده پدر هستند.

بریهه گفت: آفریده ها آفریده پدر و آفریده پسر هستند.

هشام گفت: چه مانع شد که آن دو همانگونه که با مشارکت هم آفریده‌اند با هم به زمین

فرود آیند.

بریهه گفت: چطور با هم شراکت می‌کردند در حالی که آن دو در معنا یک چیز هستند و

فقط در نام با همدیگر فرق می‌کنند.

هشام گفت: در اسم با هم جمع هستند. بریهه گفت: این حرف درست نیست.

هشام گفت: درست است. بریهه گفت: پسر به پدر متصل است. هشام گفت: پسر از پدر

جداست. بریهه گفت: این برخلاف تصور مردم است. هشام گفت: اگر آنچه مردم تصور

می‌کنند گواه علیه شما باشد در این صورت بر تو چیره گشته‌ام، چون پدر بود و پسر آیا چنین

نمی‌گویند ای بریهه

بریهه گفت: من چنین نمی‌گویم. هشام گفت: پس چرا قومی را گواه آوردی که گواهی

آنان را بر خویش نمی‌پذیری؟

بریهه گفت: پدر، نام است و پسر، نام که به وسیله او قدیم تقدیر می‌کند.

هشام گفت: نام‌ها هم قدیمی هستند همانگونه که پدر و پسر قدیمی هستند؟

بریهه گفت: نام‌ها پدید آمده است. هشام گفت: جای پدر و پسر را عوض کردی؟

چگونه پدر و پسر روح واحد هستند

زیرا اگر پسر این نام‌ها را ایجاد کرده باشد نه پدر، در این صورت او پدر است و اگر پدر

این نام‌ها را ایجاد کرده باشد نه پسر، بنابراین او پدر است و پسر، پدر می‌گردد و پسری باقی

نمی‌ماند. بریهه گفت: پسر نام روحی است به هنگامی که به زمین فرود آمد.

هشام گفت: پیش از فرود آمدن نامش چه بود؟

بریهه گفت: نامش پسر بود و قبل و پس از فرود آمدن.

هشام گفت: پس پیش از فرود آمدن این روح، هم‌هاش یکی بود که دو نام داشت. بریهه گفت: همه، روح واحدی بودی. هشام گفت: بنابراین راضی شدی که بخشی از آن را پسر و بخشی را پدر قرار دادی.

بریهه گفت: نه، چون نام پدر و نام پسر یکی است.

هشام گفت: پس پسر، پدر پدر پدر، پدر پسر و پسر تنهاست.

اسقف‌ها به زبان خودشان به بریهه گفتند: از وقتی که اقدام کردی با چنین چیزی روبرو نشدی. بریهه متحیر گشت و خواست از جایش بلند شود که هشام وی را گرفت و گفت: چرا اسلام نمی‌آوری؟ اگر در دلت کینه‌داری آن را بگو و گرنه پرسشی از مسیحیت می‌کنم که با آن شب تاریک، روشن و صبح گردد و تو دل مشغولی جز من نداشته باشی.

اسقف‌ها گفتند: به این پرسش پاسخ نده که در تردید می‌افتی.

بریهه گفت: ای ابو حکم آن پرسش را بگو.

هشام گفت: به نظر تو فرزند آنچه را که نزد پدر بود می‌دانست؟

گفت: آری. آیا پدر هم هر آنچه نزد پسر بود می‌دانست؟ گفت: آری

هشام گفت: آیا می‌خواهی بگویی که پسر بر حمل آنچه که پدر حمل می‌کرد توانا بود؟ گفت: آری. پرسید: چطور یکی از آن دو پسر همراه خودش بود در حالی که آن دو همگون بودند و چرا یکی از آن دو بر همراهش ستم کرده است؟

بریهه گفت: ستمی در بین آن دو نبود.

هشام گفت: آیا این عدالت بین آن دو است که پسر، پدر پدر و پدر، پسر پسر باشد. ای

بریهه در این باره بیندیش.

مسیحیان مستعرق شدند در حالی که آرزو داشتند که هرگز هشام و یاران او را نمی‌دیدند. بریهه غمگین و اندیشناک برگشت تا به خانه‌اش رسید. زنی که در خانه او خدمتگزار بود، گفت: چرا تو را گرفته و غمگین می‌بینم؟ بریهه داستان مباحثه خودش را با هشام برای وی نقل کرد. آن زن به بریهه گفت: وای بر تو! می‌خواهی در سمت حق باشی یا در سمت باطل؟

برپهه گفت: بلکه در طرف حق. زن گفت: در هر سو که حق را یافتی به همان سو متمایل شو، از لجاجت پرهیز کن. زیرا لجاجت تردید است و تردید بدبختی آور است و شخص مردد در آتش می‌باشد. برپهه سخن زن را درست دانست و تصمیم گرفت فردا به سوی هشام بیاید.

معرفی امام از زبان هشام، شاگردش به برپهه

فردا در حالی که هیچ کدام از یارانش با او نبودند سوی هشام آمد و گفت: ای هشام آیا تو کسی را داری که نظر او را بیان کنی و به سخن او رجوع کنی و به پیروی از او متدین باشی؟

هشام گفت: آری ای برپهه! پرسید اوصاف او چیست؟

هشام گفت: از نظر نسب یا دین؟ گفت: هر دو، وصف دین و وصف نسب. هشام گفت: اما از نظر نسب او بهترین نسب‌ها را دارد، بزرگ عرب و برگزیده قریش و برتر بنی‌هاشم است. هرکسی در نسب با او منازعه کند او را برتر از خویش می‌یابد. زیرا قریش برترین عرب‌ها و بنی‌هاشم برترین قریش است و برترین بنی‌هاشم کسی است که ویژه متدین و آقای آنان باشد. همچنین فرزند سید، برتر از فرزندان غیرسید است و این شخص از سادات است. برپهه گفت: از دین او بگو. هشام گفت: آیا منظور شرایع اوست و یا وصف خودش و پاکی‌اش؟ برپهه گفت: وصف خودش و پاکی‌اش.

هشام گفت: معصوم است و گناه نمی‌کند. بخشنده است و بخل نمی‌ورزد. دلیر است و نمی‌ترسد. آن چه از علم به وی داده شد، آنچه از علم به وی داده شد، بدان جهل نمی‌ورزد. حافظ دین است. بر آنچه که به وی واجب شده، انجام می‌دهد و از عترت پیامبران و دارنده دانش پیامبران می‌باشد. به هنگام خشم، بردبار است و در برابر ستم، منصف است. به خشنودی می‌نگرد و بر دوست و دشمن، عدالت را اجرا می‌کند، بر دشمنش در پی مچ‌گیری نیست و مانع از سودبردن دوستش نمی‌باشد. به کتاب، عمل می‌کند و شگفتی‌ها را نقل می‌کند. از پاکان است. سخن پیشوایان برگزیده را نقل می‌کند. علیه او حجتی اقامه نمی‌شود به مسأله‌ای جهل ندارد. درباره هر سنتی نظر می‌دهد و از هر تاریکی پرده کنار می‌زند.

بریهه گفت: در اوصاف او گویی مسیح را توصیف کردی و حجت‌ها و نشانه‌های او را ثابت کردی، جز آن که این فرد با آن فرد فرق می‌کند ولی صفت‌ها، صفت‌های اوست. اگر این اوصاف راست باشد به آن شخص ایمان می‌آورم. هشام گفت: اگر ایمان آوردی راه درست را می‌یابی و اگر پیرو حق گردی پشیمان نمی‌گردی.

اسلام آوردن بریهه به دست امام موسی کاظم علیه السلام

آن‌گاه هشام گفت: ای بریهه، خداوند هیچ حجتی را بر آفریده نخستین اثر اقامه نمی‌کند جز آن که بر آفریده‌های میانی و پایانی هم اقامه می‌کند. بنابراین حجت‌ها باطل نمی‌گردند و ملت‌ها از بین نمی‌روند و سنت‌ها نابود نمی‌شود. بریهه گفت: چقدر این سخن به حق شبیه و برآستی نزدیک است. این وصف حکیمان است، حجت‌هایی اقامه می‌کنند که، آن‌ها شبهه‌ها را دفن می‌کنند.

هشام گفت: آری

هر دو بار سفر بستند تا به مدینه رسیدند و آن زن خدمتگزار هم با آن دو بود. آن دو پیش امام صادق علیه‌السلام رفتند که امام موسی بن جعفر (ع) را دیدند. هشام آن داستان را برای وی نقل کرد. وقتی تمام شد موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: ای بریهه چقدر از کتاب اطلاع داری؟ بریهه گفت: بر آن آگاه هستم. امام (ع) پرسید: نسبت به تأویل آن چقدر توانا هستی؟ گفت: به مقدار علمی که به آن دارم.

امام موسی بن جعفر (ع) شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت: مسیح هم چنین می‌خواند و جز مسیح کسی چنین نخوانده است و آن‌گاه گفت: من از پنجاه سال پیش دنبال تو و امثال تو بودم. آن‌گاه ایمان آورد و ایمانش نیکو گشت و آن زن هم ایمان آورد و ایمانش نیکو گشت.

تورات و انجیل ارث امامان (ع) است.

هشام، بریهه و آن زن نزد امام صادق (ع) آمدند و هشام داستان را نقل کرد و سخنی را که بین موسی بن جعفر (ع)، و بریهه رد و بدل شده بود گفت. ابو عبدالله گفت: فرزندانانی که

بعضی از آنها از (نسل) بعضی دیگر هستند و خداوند شنوای داناست. بریبه گفت: فدایت گردم شما از کجا تورات و انجیل و کتاب پیامبران را می‌دانی؟ فرمود: آنها پیش ما هستند، و به ارث از آنان به ما رسیده است، آنها را همانگونه که می‌خوانند، می‌خوانیم و آن گونه که می‌گفتند می‌گوئیم. خداوند حجتی در زمین قرار نداده که هرگاه درباره چیزی از او پرسیده شود بگوید: نمی‌دانم.

سرانجام بریبه مسیحی

بریبه پس از آن تا زمانی که امام صادق (ع) زنده بود ملازم وی شد و آنگاه همراه موسی بن جعفر علیه السلام شد و در زمان وی درگذشت و امام (ع) به دست خود او را غسل داده و به دست خود کفن کرد و به دست خود در گور گذاشت. و فرمود: این یکی از خواریون من از بین خواریون مسیحی است که حق خدا بر گردنش را می‌داند اکثر یاران آن حضرت آرزومند شدند که چون او باشند.^۱

احتجاجات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

هنگامی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون آمد به فضل بن سهیل دستور داد تا اصحاب ادیان مثل جاثلیق، رأس الجالوت، بزرگان صابئیان، هرید بزرگ، اصحاب زردتشت، پزشک رومی و دیگر متکلمان را گردآورد تا سخن امام رضا (ع) و سخن آنان را بشنوند...

جاثلیق به مأمون گفت: چطور با کسی بحث کنم که با من بر کتابی استدلال می‌کند که من منکر آن هستم و به پیامبری استدلال می‌کند که به وی ایمان ندارم، امام رضا (ع) فرمود: ای مسیحی! اگر به انجیل تو بر تو استدلال کنم به آن اقرار خواهی کرد؟ جاثلیق گفت: مگر می‌توانم چیزی را که انجیل گفته رد کنم؟ آری.

امام رضا (ع) فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس و آن را بفهم.

^۱ - توحید صدوق، ترجمه سلطانی، انتشارات ارمغان، طبری قم، چاپ اول، صفحه ۴۱۴-۴۲۱.

جائلیق گفت: درباره نبوت عیسی (ع) و کتاب او نظرت چیست؟ آیا چیزی از آن را انکار می‌کنی؟

امام رضا (ع) فرمود: من به پیامبری عیسی (ع) و کتاب او و آنچه او امتش را بدان بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند، اقرار دارم و به نبوت هر عیسایی که اقرار به نبوت محمد (ص) و کتاب او اقرار نکرده و امتش را بدان بشارت نداده، کافر هستم.

جائلیق گفت: آیا اینگونه نیست که ادعاها به وسیله دو شاهد عادل قطعی می‌شوند؟ فرمود: آری، گفت: پس دو گواهی را از بین غیرمسلمانان بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله بیاور، از کسانی که مسیحیت وی را منکر می‌شوند و از ما هم از غیر مسیحیان گواه بخواه. امام رضا (ع) فرمود: منصفانه است ای مسیحی! آیا از من به عنوان شاهد، عادل مورد قبول در نزد مسیح عیسی بن مریم را قبول داری؟ جائلیق گفت: این عادل کیست نام ببرید. فرمود: درباره یوحنا دیلمی چه می‌گویی.

گفت: به به، از دوست داشتنی ترین فرد نزد مسیح یاد کردی. امام علیه السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم که آیا «انجیل» از یوحنا نقل کرده است که وی گفت: مسیح به من از دین محمد عربی خبر داده و به من بشارت داد که وی پس از من خواهد آمد و من به حواریون بشارت دادم و آنان هم به او ایمان آوردند؟

جائلیق گفت: یوحنا از مسیح این مطلب را خبر داده و به پیامبری مردی و به خاندان وحی او بشارت داده ولی مشخص نکرده است که کی چنین خواهد شد و نام آن گروه را برایمان نبرده اند، تا آنان را بشناسیم.

امام رضا علیه السلام فرمود: اگر کسی را بیاوریم که انجیل خوان باشد و نام محمد و خاندانش و امتش را برایت بخواند به او ایمان می‌آوری؟ گفت: حرف استواری است.

امام رضا علیه السلام به قسطاس رومی گفت: آیا سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت: حفظ نیستم. نگاه رو کرد به رأس الجالوت و فرمود: آیا انجیل را نخوانده‌ای؟ گفت: چرا؟ به جان خودم. امام فرمود: سفر سوم را داشته باش. اگر در آن یاد محمد (ص) و خاندان و امت

او بود به نفع من گواهی دهید، و اگر یاد او نبود، به نفع من گواهی ندهید. آن گاه سفر سوم را امام (ع) خواند تا آن که به یاد پیامبر (ص) رسید و ایستاد و سپس فرمود: من به حق مسیح و مادرش از تو می‌پرسم: آیا قبول داری که من دانا به انجیل هستم. گفت: آری. و آنگاه یاد محمد (ص) و خاندانش و امتش را خواند و سپس گفت: ای مسیحی! چه می‌گویی این هم سخن عیسی بن مریم؟

اگر آنچه را که انجیل گفته تکذیب کنی، عیسی و موسی علیه السلام را انکار کرده‌ای و اگر این یاد کرد را انکار کنی، کشتن تو واجب شود چون تو در این صورت به پروردگارت، پیامبرت و کتابت کافر شدی.

جاثلیق گفت: آنچه که در انجیل برایم روشن گشت، منکر نمی‌شوم و بدان اقرار دارم. امام رضا (ع) فرمود: به اقرارش گواه باشید. آن گاه فرمود: ای جاثلیق هر چه می‌خواهی بپرس. جاثلیق گفت: از حواریان عیسی بن مریم بگو که چند نفر بودند؟ و از انجیل دانان که چند نفر بودند؟

امام رضا (ع) فرمود: به آدم مطلعی رسیده‌ای، حواریون دوازده نفر بودند و برترین و داناترین آنان لوقا بود و علمای مسیحی سه نفر بودند: یوحنا بزرگ در منطقه اج و یوحنا قرقیسیا و یوحنا دیلمی در زجان و یاد پیامبر (ص) و یاد خاندان و امت او نزد وی بود و وی همانی است که امت عیسی و بنی اسرائیل را بدان بشارت داد. آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای مسیحی، سوگند به خدا ما به عیسایی که به محمد (ص) ایمان داشت ایمان داریم و بر عیسای شما ایرادی نمی‌گیریم جز آن که نماز و روزه‌اش کم بود. جاثلیق گفت: سوگند به خدا علمت را فاسد کردی و کارت را ضعیف ساختی و من فکر می‌کردم که توداناترین مسلمانان هستی. امام فرمود: چطور مگر؟

جاثلیق گفت: از سخن تو که می‌گویی عیسای شما کم‌روزه و کم‌نماز بود، در حالی که عیسی حتی یک روز هم افطار نکرد و یک شب هم نخوابید و در طول دوران روزه‌دار و هر شب، شب زنده دار بود.

امام رضا (ع) فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ زبان جاثلیق بسته شد و سخنش قطع گردید.

امام رضا (ع) گفت: ای جاثلیق! من از تو یک پرسش می‌پرسم. گفت: پرس. اگر پاسخش را بدانم جواب خواهم داد. امام رضا (ع) فرمود: انکار نمی‌کنی که عیسی به اذن خدای عزوجل مردگان را زنده می‌کرد؟

جاثلیق گفت: این موضوع را (که به اذن خدا بود) انکار می‌کنم زیرا او مردگان را زنده می‌کرد و گرفتاران پیسی و جذام را شفا می‌داد، او پروردگاری است که سزاوار پرستش است. امام رضا (ع) فرمود: ایسع هم کاری را که عیسی می‌کرد انجام می‌داد، بر روی آب قدم می‌زد، مرده زنده می‌ساخت و پیسی و جذام را شفا می‌داد ولی امت او وی را به عنوان پروردگار برگزیدند و هیچ کس او را به جای خدای عزوجل پرستش نکرد. حزقیل پیامبر (ع) هم کاری چون کار عیسی انجام می‌داد و سی و پنج هزار را پس از مرگشان در طول شصت سال زنده ساخت. امام (ع) آنگاه رو به رأس الجالوت کرد و به وی گفت: ای رأس الجالوت آیا تو در تورات جریان این افراد را در بین جوانان بنی اسرائیل دیده‌ای؟ که آنان را بخت نصر از اسیران بنی اسرائیل به هنگام جنگ بیت المقدس برگزید و آنان را به بابل برد و خداوند عزوجل او (حزقیل) را سوی آنان فرستاد و او آنان را زنده ساخت. این در تورات است و جز افراد کافر از بین شما آن را رد نمی‌کنند. رأس الجالوت گفت: این را شنیده‌ایم و می‌شناسیم. گفت: راست گفتم. آن گاه امام (ع) فرمود: ای یهودی! این سفر از تورات بگیر. و امام علیه السلام از تورات آیاتی برای ما خواند یهودی از خواندن امام علیه السلام به وجد افتاد و از آن خوشش آمد و رو به مسیحی کرد و گفت: ای مسیحی اینان پیش از عیسی بودند و یا عیسی پیش از اینان بود. گفت: اینان قبل از او بودند.

امام رضا (ع) فرمود: قریشیان گرد رسول خدا (ص) گرد آمدند و از وی خواستند که مردگانشان را برایشان زنده کند. پیامبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) را با آنان راهی کرد و گفت: به حیانه برو و با صدای بلند نام این گروهی را که اینان درباره آن درخواست دارند به زبان

بیاور و بگو: «فلانی و فلانی و فلانی! محمد رسول خدا (ص) به شما می گوید: به اذن خدای عز و جل برخیزید. آنان برخاستند و خاک از سر و رویشان فرو ریخت. قریش از کارو بار آنان پرسیدند و به آنان خبر دادند که محمد(ص) به عنوان پیامبر برگزیده شده است. رسول خدا (ص) جذامیان و پیسیان و دیوانگان را شفا داد و چهارپایان، پرندگان، شیطان ها با او سخن گفتند ولی ما او را به جای خدای عزوجل به عنوان پروردگار برگزیدیم و هیچگاه هم فضل این پیامبران را انکار نکردیم.

وقتی شما عیسی را پروردگار برگزیدید، بر شما رواست که الیسع و حزقیل را هم پروردگار بدانید، چون آن دو هم چون عیسی (ع) مرده زنده کردند. داستان دیگر آن که، گروهی از بنی اسرائیل به خاطر طاعون از شهرهایشان گریختند، آنان هزاران نفر بودند که از مرگ گریختند، خداوند آنان را در یک آن میراند. مردمان آن قریه آمدند و دور آن دیواری کشیدند و آنان در آن بودند تا که استخوان هایشان پوسید و تبدیل به خاک شدند. یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر آنان گذشت، از آنان و از بسیاری استخوان پرسید. درشگفت شد. خداوند به وی وحی کرد که آیا دوست داری آنان را برای تو زنده کنیم، تا آنان را پنددهی؟ گفت: آری. ای پروردگار، خدای عزوجل به وی وحی کرد که آنان را صدا بزن، وی گفت: ای استخوان های پوسیده به اذن خدا برخیزید. آنان همه زنده شدند، برخاستند و خاک ها را از سروسورت خود تکاندند.

ابراهیم (ع) دوست خدا هنگامی که پرندگان را گرفت و آنها را قطعه قطعه کرد و بر بالای هر کوهی قطعه ای از آن را گذاشت و آن گاه، آنها را فراخواند، به شتاب نزد وی آمدند. موسی بن عمران و یاران وی و هفتاد نفری که برگزید به همراه او به کوه رفتند. آنان به وی گفتند: که تو پروردگارت را دیده ای او را به ما نشان بده تا چون تو او را ببینیم.

وی گفت: من او را ندیده ام. گفت: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که خداوند را آشکارا ببینیم. صاعقه آنان را گرفت و همه سوختند و موسی تنها ماند. موسی گفت: ای پروردگار من هفتاد نفر از بنی اسرائیل برگزیدم و آنان را به سوی تو آوردم و اکنون اگر تنها

برگردم، قوم من چگونه حرف مرا قبول می‌کنند؟ ای کاش آنان و مرا پیش از این می‌میراندی. آیا ما را به خاطر کار نادانان هلاک می‌گردانی؟ خدای عزوجل بعد از مرگشان، دوباره آنان را زنده ساخت همه اینها را که گفتم که نمی‌توانی موردی را انکار کنی زیرا تورات، انجیل و زبور و قرآن آن را گفته‌اند. اگر هرکس که مردگان را زنده کند و یا جذامیان، پسیان و دیوانگان را شفا دهد به جای خدا به عنوان پروردگار برگزیده شود باید همه اینها پروردگار باشند؟ چه می‌گویی ای مسیحی؟!

جاثلیق گفت: حرف، حرف توست و خدایی جز الله وجود ندارد. آن‌گاه امام (ع) به رأس الجالوت روی کرد و گفت: ای یهودی! به من نگاه کن، از ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شده، می‌پرسم که آیا در تورات خبر پیامبری محمد (ص) و امت او به این شکل نوشته شده است یا نه؟ «هنگامی که امت نهایی پیروان شترسوار که پروردگار را در کنیسه‌های جدید به صورت نو، بسیار بسیار تسبیح می‌کنند، رسیدند باید بنی‌اسرائیل سوی آنان و به سوی پادشاهان بروند تا دل‌هایشان مطمئن گردد زیرا در دست‌های آنان شمشیرهایی است که به وسیله آن از امتهای کافر در سرتاسر زمین انتقام خواهند کشید، آیا در تورات چنین نوشته است؟ رأس الجالوت گفت: آری ما آن را چنین یافتیم. آن‌گاه به جاثلیق گفت: ای مسیحی! آگاهی تو به کتاب اشعیاء چقدر است؟ گفت: حرف حرف آن را بلدم. امام رضا (ع) به آن دو فرمود: آیا این سخن او را می‌دانید: ای قوم! من چهره الاغ سواری دیدم که لباس‌هایی از نور پوشیده بود و شتر سوار را دیدم که نورش چون نور ماه بود. گفتند: آری اشعیاء این را گفته است. امام رضا (ع) فرمود: ای مسیحی آیا در انجیل کلام عیسی (ع) را می‌شناسی که گفت: برو به سوی پروردگار من و فارقلیط (احمد)، او آمده و او همان کسی است که به حقانیت من گواهی می‌دهد، همانگونه که من به او گواهی دادم، و او همان کسی است که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند، و او همان کسی است که زشتی‌های قومی را افشاء می‌کند و او همان است که تیرک کفر را می‌شکند. جاثلیق گفت: چیزی از انجیل نگفتی جز

آنکه ما آن را خوانده‌ایم. امام (ع) فرمود: آیا این چیز که (گفتم) از انجیل ثابت است ای جاثلیق؟ گفت: آری.

چگونگی پیدایش انجیل کنونی از زبان امام رضا (ع)

امام رضا (ع) فرمود: ای جاثلیق به من بگو انجیل نخستین را که گم کردید، نزد چه کسی یافتید و این انجیل را کی برای شما پرداخت؟ در پاسخ به وی گفت: ما جز یک روز انجیل را گم نکردیم و آن را به صورت تازه و نو یافتیم و یوحنا و متی آن را برای ما بیرون آورد. امام (ع) به وی فرمود: چقدر آگاهی تو به انجیل و عالمان به آن، اندک است. اگر جریان، آن گونه است که شما می‌پندارید پس چرا در انجیل اختلاف کردید؟ اختلافی هست در این انجیلی که امروزه در دست شماست و اگر طبق عهد نخستین بود که در آن اختلاف نمی‌کردید.

من جریان آن را به اطلاع شما می‌رسانم. بدان وقتی انجیل نخستین گم شد مسیحیان نزد عالمان خود رفتند و به آنان گفتند: عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را گم کردیم و شما دانشوران هستید چه چیزی نزد شماست؟ لوقا و مرقس به آنان گفتند: انجیل در سینه‌های ماست و در هر روز یکشنبه آن را بخش بخش برایتان بیان می‌کنیم. بنابراین بر آن غمگین نباشید و کنیسه‌ها را تهی نگردانید، ما در هر روز یکشنبه، بخش بخش آن را برای شما می‌خوانیم تا همه آن را برای شما گرد آوریم.

نویسندگان انجیل کنونی چه کسانی بودند؟

بنابراین لوقا، مرقس و یوحنا و متی نشستند و پس از گم شدن نخستین، این انجیل را برایتان ساختند و این چهار نفر، شاگردان شاگردان نخستین‌ها بودند. آیا این را می‌دانستی؟ جاثلیق گفت: این را نمی‌دانستم، ولی اکنون آن را فهمیدم و آگاهی تو به انجیل برایم روشن گشت و چیزهایی شنیدم - از آنچه می‌دانستم - که قلم گواهی می‌دهد آنها حق هستند و چیزهای فراوانی فهمیدم.

امام رضا (ع) به وی فرمود: گواهی این جماعت از نظر تو چگونه است؟ گفت: رواست اینان دانیان به انجیل هستند و به هر چیزی که گواهی دهند حق است.
 امام رضا (ع) به مأمون و حاضران از خاندان وی و دیگران گفت: بر آن گواهی دهید. گفتند: گواه هستیم.

گواهی لوقا و مرقس و... بر نسب عیسی (ع)

آن گاه به جاثلیق گفت: به حق پسر و مادرش آیا می‌دانی که متی گفت: «مسیح فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود ابن حضرون است» و مرقس در نسب عیسی بن مریم گفت: «او کلمه خداست، آن را درجه انسانی اندر آورد و انسان گشت» و لوقا گفت: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند در آن دو روح القدس اندر آمد» افزون بر آن تو خود از گواهی عیسی بر خودش می‌گویی که گفت: ای گروه خواریون به حق بر شما می‌گویم: کسی بر آسمان صعود نمی‌کند مگر آنچه که از آن فرود آمده باشد. مگر الاغ سوار، خاتم پیامبران، او به آسمان برمی‌آید و از آن فرود می‌آید. در این باره چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است آن را انکار نمی‌کنیم. امام رضا (ع) گفت: درباره گواهی لوقا و مرقس و متی درباره عیسی و نسبی که برای او می‌گویند چه می‌گویی؟ جاثلیق گفت: بر عیسی دروغ بستند.

امام رضا (ع) فرمود: ای مردم! آیا وی آنان را تزکیه نکرد و گواهی نداد که آنان دانشوران به انجیل هستند و سخنانشان حق است؟ جاثلیق گفت: ای دانای مسلمانان! دوست دارم مرا درباره این افراد معاف داری، امام رضا فرمود: ما چنین کردیم. ای مسیحی آنچه می‌خواهی بپرس. جاثلیق گفت: دیگران از تو بپرسند، نه سوگند به مسیح من نمی‌پنداشتم که در بین علمای مسلمان مثل شما هست.^۱

حدیث جاثلیق مسیحیان (۱۰۰ تن) و سلمان فارسی

بعد از رحلت رسول اکرم (ص) است جاثلیق به همراه ۱۰۰ تن از مسیحیان به مدینه آمده و از ابوبکر سوالاتی کرد که وی پاسخ آنها را نداد و آن گاه آنها را به سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام هدایت کردند و حضرت علیه السلام پرسشهای آنها را اینگونه جواب فرمودند.

جاثلیق: از پروردگار به من خبر بده که کجاست و کجا بود؟

علی (ع): پروردگار جلیل به مکان، توصیف نمی‌گردد. او همان طور که بود هست و بود، همان گونه که هست. در جایی نبود و از جایی به جای دیگری نرفته، مکانی بر او احاطه ندارد، بلکه همواره بدون اندازه و چگونگی بود.

جاثلیق: راست گفتی. از پروردگار به من بگو که آیا او در دنیا است و یا در آخرت است؟

علی علیه السلام: پروردگار ما پیش از دنیا همواره بود و همواره خواهد بود، مدبر دنیا و عالم به آخرت است. اما این که دنیا و یا آخرت بر او احاطه پیدا کند، چنین نیست. وی هر آنچه در دنیا و آخرت است می‌داند. گفت: خدا رحمت کند، درست است. آن گاه گفت: از پروردگار بگو که آیا چیزی را به دوش می‌کشد و یا چیزی او را به دوش می‌کنند؟

علی علیه السلام فرمود: حمل می‌کند اما حمل نمی‌شود.

نصرانی گفت: این چطور می‌شود. ما در انجیل داریم که «عرش پروردگارت را در آن روز هشت نفر بالا سرشان حمل می‌کنند.

علی (ع): فرشتگان، عرش را حمل می‌کنند و عرش برخلاف گمان تو مثل تخت نیست، بلکه او چیزی محدود آفریده شده و تحت تدبیر است. و پروردگار تو عزوجل مالک آن است نه آن که پروردگارت بر آن قرار دارد نظیر قرار گرفتن چیزی بر چیزی و فرشتگان را فرمان به حمل آن داده است و آنان عرش را به قدرتی که به آنان بر حمل آن داده حمل می‌کنند. مسیحی گفت: راست گفتی، خدا رحمت کند.^۱

فصل پنجم

نقش حضرت عیسی (ع)

در دوران ظهور حضرت مهدی (ع)

اصل و نسب امام مهدی (عج)

مهدی (عج) از جانب مادر از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی (ع) است و از طرف پدر فرزند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

و لذا حضرت مهدی موعود هم فرزند فاطمه الزهرا (س) است و هم از سلاله پیامبران بنی اسرائیل و اوست که در پایان تاریخ وارث به حق اسحاق و اسماعیل فرزندان حضرت ابراهیم (ع) پیامبر توحید و پدر انبیاء است.

و اینک به بعضی از روایات ولادت حضرت قائم (عج) از حضرت برجس نوه قیصر روم و آن زن پاک مسیحی که در خواب به دست فاطمه زهرا (س) و حضرت مریم به پیامبر آخرالزمان ایمان آورد اشاره می شود.

دو شیخ بزرگوار: شیخ محمدبن بابویه قمی، و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده اند: از یشرین سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابویوب انصاری بوده، و از شیعیان خاص امام علی نقی، و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما، و همسایه ایشان بوده در شهر «سُرَّ مَنْ رَأَى» گفت که: روزی، کافور خادم حضرت امام علی نقی (ع) نزد من آمد و مرا طلب نمود، به خدمت آن حضرت رفتم و نشستیم، فرمود که: تو از فرزندان انصاری، و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول (ص) تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می کنم و مشرف می گردانم به شرف فضیلتی که به سبب آن، بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را به رازی پنهان مطلع می گردانم و به خریدن کنیزی می فرستم پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند، که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز، بر جسر حاضر شو، پس کشتی های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتی ها خواهی دید، و جمعی از مشتریان، و از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید، که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن، برده

فروشی که عمرو بن یزید نام دارد، در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود، و دو جامعه حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن، خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود.

پس بدان که به زبان رومی می‌گوید که وای که پرده عفتم دریده شد، پس یکی از مشتریان خواهد گفت: من سیدصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز، و عفت او مرا در خریدن راغب گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر به زی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیابی، من به تو رغبت نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم، که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست؟

پس آن کنیزک گوید: چه تعجیل می‌کنی؟ و البته باید که مشتری بهم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفاء و دیانت او داشته باشم، پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز یگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان، از روی ملاحظت نوشته به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه کرم و سخا و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیزک بخوانید، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من و کیلم از جانب آن بزرگ که این را از برای او خریداری نمایم.

بشرین سلیمان گوید که: آن چه آن حضرت فرموده بود واقع شد، و آن چه آن حضرت فرموده بود همه را عمل آوردم، پس چون کنیزک در نامه نظر کرد، بسیار بگریست و گفت: به عمرو بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به صاحب این نامه نفروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او درباب قیمت گفت و گوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت که آن حضرت فرستاده بودند راضی شد، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شادان شد، و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم، و تا به

حجره رسید، نامه امام علیه السلام را می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌مالید و بر رو می‌گذاشت، و بر بدن می‌چسبانید؛ پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی. کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران، گوش خود، زمانی بمن سپار و دل از برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را بر تو شرح کنم: من ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمران الصفا وصی حضرت عیسی (ع) است، تو را خبر دهم به امری عجب، بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، و در هنگامی که سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی علیه‌السلام، از علمای نصاری و عبّاد ایشان، سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر، و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهارهزار نفر، و تختی فرمود که حاضر ساختند، که در ایام پادشاهی خود، به انواع جواهر مرصع کرده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بت‌ها و چلیپاهای خود را بر بلندیه‌ها قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد، پس چون قسیسان و کشیشان، انجیل در دست گرفتند که بخوانند، بت‌ها و چلیپاها سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد، پس برادرزاده ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد، در آن حال رنگ‌های قسیسان متغیر شد، و اعضای ایشان پلرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه ما را معاف دار! از چنین امری که به سبب آن نحوست‌ها روی نمود که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی به زودی زایل گردد، پس جدم این امر را فال بد دانست و گفت به علماء و قسیسان که این تخت را دیگر باره برپا کنند، و چلیپای خود را به جای خود قرار دهند، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند، چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر تخت نشانیدند، همین که قسیسان شروع به خواندن انجیل کردند، همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر، مثل نحوست آن برادر بود، و سر این کار ندانستند که این سعادت دیگری است، نه از نحوست دو برادر، پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به

حرم سرا بازگشت، و پرده‌های خجالت آویخت، پس چون شب شد، و به خواب رفتم دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون، در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت به آسمان سربلندی می‌کرد، و در همان موضع تعیین کردند، که جدم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمد(ص) و وصی و دامادش علی بن ابیطالب، و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان، آن قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح علیه السلام به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الانبیاء (ص) شتافت، و دست در گردن مبارک آن حضرت درآورد، پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله! آمده‌ام که ملیکه دختر فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم، و اشارت فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام، فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی، پس حضرت مسیح نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، شمعون گفت که: کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند، و حضرت رسول (ص) خطبه‌ای انشاء فرمود، و با حضرت مسیح مرا به امام حسن عسکری عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت پناه گواه شدند، پس چون از آن خواب سعادت‌مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای برادرم و جدم نقل نکردم، و این گنج رایگان را در سینه نگاه داشته پنهان کردم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت، روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فناء میداد، به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره کاهی می‌شد، و بدن می‌کاهید، و آثار عشق پنهان در برون ظاهر می‌گردید، پس در شهرهای روم طیبی نماز مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دواي درد من از او سؤال نمود، هیچ سود نمی‌داد، پس چون از علاج درد من مأیوس گردید، روزی به من گفت که نور چشم من! آیا در خاطرت هیچ آرزوی دنیا هست که برای تو بعمل آورم؟

گفتم: که ای جد من! درهای فرج را بروی خود بسته می‌بینم، اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی، و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی، و

ایشان را آزاد کنی، امیدوارم حضرت مسیح و مادرش، به من عافیتی بخشند، پس چون چنین کرد، اندک طعامی تناول کردم، پس خوشحال شدند و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشتند.

پس بعد از چهارده شب، در خواب دیدم که بهترین زنان عالم فاطمه زهراء علیهما السلام به دیدن من آمده، و حضرت مریم علیهما السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت، در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم به من گفت که این خاتون، بهترین زنان و مادرشوهر تو است، پس به دامن مبارکش افتادم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن عسکری، به من جفا می کند، و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه به دیدن تو آید، و حال آنکه تو به خدا شرک می آوری، و بر مذهب ترسایانی؟ و اینک خواهرم مریم دختر عمران، بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح، و مریم از تو خشنود گردند، و حضرت امام عسکری علیه السلام به دیدن تو آید بگو اشهدان لا اله الا الله، و ان ابي محمداً رسول الله.

پس چون کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری نمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم، پس بیدار شدم، و آن دو کلمه طیبه را به زبان می راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می بردم، چون شب آینده درآمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم: ای دوست من! بعد از آن که، دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود مرا جفا می دهی؟

فرمود که: دیرآمدن من به نزد تو نبود مگر از برای آنکه مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو می آیم و خواهم بود، تا آن زمان که حق تعالی ما و تو را به ظاهر، به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند، پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید.

بشرین سلیمان گویند: که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت: مرا خبر داد. امام حسن عسکری (ع) در شبی از شبها که فلان روز جدت به جنگ مسلمانان لشگری خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بیتداز به هیئتی که ترا نشناسند، و از پی جدت روانه شو و از فلان راه برو، چنان کردم، طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند، و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تاحال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم، و مرد پیری که من در غنیمت، به حصه او افتادم، از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم.

گفت: این نام کنیزان است، بشر گفت که عجب است که تو از اهل فرنگی، و عربی را خوب می دانی، گفت: بلی از بسیاری محبتی که جدم با من داشت، و می خواست که مرا بر یادگرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی که زبان عربی و فرنگی هر دو می دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی به من می آموخت، تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گفت: که چون او را به «سُرُّ مَنْ رَأَى» بردم، و به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب کرد که: چگونه حق سبحانه و تعالی، بتو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری را، و شرف بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را؟

او گفت که: چگونه وصف کنم برای تو، ای فرزند رسول خدا! چیزی را که تو بهتر میدانی از من، پس حضرت فرمود که میخواهم تو را گرامی دارم، کدام یک نزد تو بهتر است، اینک ترا ده هزار اشرفی بدهم، یا بشارتی دهم به شرف ابدی، گفت: بلکه بشارت به شرف را می خواهم، و مال نمی خواهم، حضرت فرمود: که بشارت باد ترا به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را مملو از عدل و داد کند، بعد از آنکه پیر از ظلم و جور شده باشد، گفت که: این فرزند، از که به عمل خواهد آمد؟ گفت از آن کسی که حضرت رسالت پناه (ص) تو را برای او خطبه کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او، ترا به عقد که در آورد؟

گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری، حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت از آن شبی که بدست بهترین زنان عالم، مسلمان شدم، شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید.

حضرت، کافور خادم را طلبیده فرمود: برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود که این آن کنیز است که می گفتم. حکیمه او را دربرگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا! ببر او را به خانه خود و واجبات و سنت ها را باو بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری، و مادر صاحب الزمان علیهما السلام خواهد بود.^۱

مشایخ عظام ذوی الاحترام: محمدبن یعقوب کلینی، و محمدبن بابویه قمی، و شیخ ابوجعفر طوسی، و سیدمرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شأن، به سند معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که: روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند و نگاه تند به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که: اگر شما را خواهش او است، به خدمت شما فرستم، فرمود که ای عمه! این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی، از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدل کند، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد.

گفتم: پس بفرستم او را نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگوار رخصت بطلب در این باب، حکیمه گوید: جامه های خود را پوشیدم، و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم، و چون سلام کردم و نشستیم، بی آنکه من سخنی بگویم، حضرت از باب اعجاز، ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را بفرست برای فرزندم، گفتم: ای سید من! از برای همین مطلب آمده ام، که در این امر رخصت بگیرم.

فرمود که: ای بزرگوار صاحب کرامت، خدا میخواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که ترا واسطه چنین امری گردانید،

^۱ رجعت علامه مجسی، تصحیح ابودر بیدار حدیث چهارم، انتشارات رسالت، قم (۱۳۷۰)، چاپ دوم.

حکیمه گفت: به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را، در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز، آن سعد اکبر را بان زهره منظر، خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر بردم، و بعد از چند روز، آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقاء غروب نمود، و ماه برج خلافت، امام حسن عسکری علیه السلام، در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته بعبادت مقرر زمان پدرش به خدمت آن امام البشر میرسیدم، پس روزی نرجس خاتون آمده، گفت که ای خاتون من! پا دراز کن تا که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم: تو خاتون و صاحب منی هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی، و مرا خدمت کنی، بل که من ترا خدمت میکنم، و پایت بر دیده خود می گذارم، چون حضرت امام علیه السلام، از من این سخن شنید، گفت خدای تو را مزد نیکو دهاد ای عمه! پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود، بیاور جامه های مرا تا بروم، حضرت فرمود: ای عمه! امشب نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی، بخدا که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از کجا بهم میرسد ای سید من، و من در نرجس اثر حمل نمی یابم. فرمود: که از نرجس تولد می نماید نه از دیگری، پس برجستم، و شکم و پشت نرجس را ملاحظه نمودم هیچ گونه اثری نیافتم، برگشتم و عرض کردم، آن حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می شود، اثر حمل بر تو ظاهر خواهد شد، و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت، هیچ تغییری بر او ظاهر نشد. و احدی به حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون بطن زنان حامله را می شکافت، برای طلب موسی و این حال فرزند من، نیز درین امر شبیه است به حال موسی.

و روایت دیگر: آنکه حضرت فرمود: که حمل ما اوصیاء انبیاء در شکم نمی باشد، بلکه در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران مادران فرود می آید، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم، و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده اند.

حکیمه گفت: که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت: ای خاتون! من هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم، پس شب، در آنجا ماندم و افطار کردم، و نزدیک نرجس

خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم، و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیادتر می‌شد، و نماز شب به جا آورد، و چون نظر کردم، صبح کاذب طلوع کرده بود، که ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام، از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است، در این حال در ترجمان خاتون اضطرابی مشاهده کردم، او را دربر گرفتم، و نام الهی بر او خواندم، حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر بر او بخوان، پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود، پس من شروع کردم به خواندن سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من در تلاوت همراهی می‌کرد، و بر من سلام کرد، من ترسیدم، حضرت آواز دادند که تعجب مکن از قدرت الهی، حق تعالی، طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه‌السلام تمام شد، ترجمان خاتون از دیده من غایب شد، گویا پرده میان من و او خایل گردید. پس دویدم بسوی حضرت امام علیه‌السلام فریادکنان، حضرت فرمود که برگرد ای عمه! که او را در جای خود بیتی، برگشتم، پرده گشوده شد، و در ترجمان مشاهده نوری نمودم که دیده‌ام را خیره ساخت، و حضرت صاحب الامر علیه‌السلام را دیدم که رو بقبله به سجده افتاده بزانوهای و انگشتان سبابه را با آسمان بلند کرده می‌گوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان جدی رسول الله، و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله و وصی رسوله. پس یک یک امامان را شمرد، تا به خودش رسید، پس فرمود که: اللهم! انجز لی وعودی، و اتمم لی امری، و ثبت و طاتی، و املأ الارض بی عدلاً و قسطاً.

یعنی خداوندا! وعده نصرت که به من فرموده‌ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پرکن زمین را به سبب من از عدل و داد. و در روایت دیگر، چنان است که چون حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام متولد شد، نوری از او ساطع شد و به آفاق آسمان پهن شد، و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می‌آمدند، و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آن حضرت می‌مالیدند و پرواز می‌کردند، پس حضرت امام حسن علیه‌السلام مرا آواز داد که ای عمه! فرزندان مرا دربرگیر و بسوی من آور، پس چون او را

درببرگرفتم، ختنه کرده و ناف بریده، و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که: **بِجَاءِ الْحَقِّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ أَنْ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**. یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقاء ندارد و حکیمه گفت که چون نظرش بر پدر افتاد، سلام کرد، پس حضرت او را درببرگرفت و زبان مبارک در هر دو دیده اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی، پس حضرت استعاذه فرمود و گفت:

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ
أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَ نُمَكِّنُ بِهِمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَكْرِى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُودَهُمَا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.**^۱ و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره، در شان آن حضرت، و اباء بزرگوار
آن حضرت نازل شده، و ترجمه ظاهر لفظش این است که: می خواهی مشت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم بر جماعتی که ایشان را
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را
پیشوایان دین و ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و
بنمائیم به فرعون و هامان و لشگرهای ایشان از امامان آنچه را حذر می کردند، برگشتیم به
ترجمه حدیث، پس حضرت صاحب الامر صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین
و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خودش، پس در این حال مرغان بسیار به
تزدیک سر مبارک آن حضرت پیدا شدند، پس یکی از آن مرغان صدا زد که: این طفل را
بردار و نیکو محافظت کن، و هرچهل روز یک مرتبه به تزد ما آور، آن مرغ آن حضرت را
گرفت، و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند.

پس حضرت امام حسن (ع) فرمود که: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد، پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود که ساکت شو که فرزند تو شیر از پستان تو خواهد خورد، و به زودی به سوی تو اش برمی گردانند، چنانکه حضرت موسی را به سوی مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است که: برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش، تا دیده مادرش به او روشن گردد، پس حکیمه پرسید از حضرت امام علیه السلام که آن مرغ چه بود که صاحب الامر را به او سپردی؟ حضرت فرمود که آن مرغ روح القدس است که موکل است به ائمه علیهم السلام، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطاء نگاه می دارد، و ایشان را به علم و ادب زینت می دهد، حکیمه گفت که چون بعد از چهل روز به خدمت آن حضرت رفتم، دیدم که: طفلی در صحن خانه می گردد، گفت: ای سید من! این طفل دوساله است، حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشد، برخلاف اطفال دیگران است، و نشو و نمو و تمامی ایشان، زیاده بر دیگران است، تا به حدی که یک ماهه ایشان، مانند یک ساله دیگران است، و ایشان در رحم مادر سخن می گویند، و قرآن می خوانند، و عبادت پروردگار می کنند. و در هنگام ارتضاع، ملائکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام برایشان نازل می شوند.

پس حکیمه فرمود که: هر چهل روز یک مرتبه، بخدمت او می رسیدم در زمان امام حسن (ع) تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت، او را ملازمت کردم، به صورت مردی کامل مشاهده کردم، او را نشناختم، به فرزند برادر خود گفتم: این مرد کیست، که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم؟ فرمود: فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، عن قریب من از میان شما میروم، باید که سخن او را قبول کنی، و امر او را اطاعت نمائی، بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری (ع) به عالم قدس ارتحال فرمود، صاحب الامر علیه صلوات الله را هر صبح و شام ملازمت می نمایم و از هرچه سؤال می نمایم مرا خبر میدهد، و گاهست که میخواهم که سؤال بکنم، هنوز سؤال نکرده جواب می گوید، و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام، مشتاق لقای

آن حضرت شدم، رفتم به خدمت حضرت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که: مولای من کجا است؟ فرمود که: سپردیم او را به آن کس که از ما و تو احق و اولی باشد، و چون روز هفتم شود بیا به نزد ما، چون روز هفتم رفتم، گهواره‌ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده و بر روی من می‌خندید، و تیسیم می‌نمود، پس حضرت آواز دادند که بیا و فرزند مرا بیاور، چون او را به خدمت آن حضرت بردم، زبان در دهانش گردانید، فرمود که: سخن بگوی ای فرزند! حضرت صاحب‌الامر صلوات الله علیه کلمتین شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه (ص) و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت، و آیه گذشته را تلاوت نمود، پس حضرت امام حسن (ع) فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده‌است، پس ابتداء کرد و صحیفه آدم علیه السلام را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و نوح، و کتاب هود، و کتاب صالح و صحف ابراهیم، و تورات موسی و زبور داود، و انجیل عیسی، و قرآن جدم محمد مصطفی (ص) همه را خواند، پس قصه‌های پیغمبران همه را یاد کرد، پس حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود که: چون حق سبحانه و تعالی مهدی امت را به من عطا فرمود، دو ملک را فرستاد که او را به سراپرده‌های عرش رحمانی بردند، پس حق تعالی به او خطاب نمود که: مرحبا به تو ای بنده من، قسم به ذات اقدس خود می‌خورم که به طاعت تو ثواب میدهم، و به نافرمانی تو عقاب می‌کنم مردم را، و به سبب شفاعت تو بتدگان را می‌آموزم، و به مخالفت تو ایشان را عقاب می‌کنم، ای دو ملک بگردانید او را به سوی پدرش، و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می‌نمایم، و حق را به او برپادارم، و باطل را به او سرنگون سازم، تا دین حق برای من خالص باشد.^۱

حضرت عیسی (ع) در آخرالزمان (ظهور)

حارث بن عبدالله از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

«موقعی که عیسی بن مریم (ع) (از آسمان) نزول کند و دجال را بکشد مردم شاد و خوشحال شده آن شب را تا به صبح ادبیا می گیرند و بعد از خروج دجال مدت چهل سال تقویت می شوند، در آن زمان احدی نخواهد مرد و کسی مریض نخواهد شد، شخص به تروپقندان و حیوانات خود می گوید: بروید در فلان مکانها بچرید و در فلان ساعت باز آئید، حیواناتی که بین زراعت دیده می شوند و از خوشه آن تمی خورند و با سم خود شاخه آنها را نمی شکنند. مار و عقرب ها ظاهر می شوند و احدی را اذیت نمی کنند و کسی هم مزاحم آنها نمی شود، حیوانات درنده درب خانه ها اقامت می کنند و طعام می طلبند و احدی را اذیت نمی کنند، یک من یا یک چارک گندم یا جو را که شخصی در زمین بیاشد بدون اینکه وسائل زراعتی را بکار ببندد هفتصد (من) یا هفتصد چارک عاید او می شود»^۱

و کعب می گوید: عیسی بن مریم در حالی که جوان قرمز رنگی باشد درب دروازه شرقی دمشق نزدیک مناره نازل می شود و دو ملک (فرشته) آن حضرت را با دو کتف خود حمل می کنند، نفس و بوی آن حضرت را هیچ کافری درک نمی کند مگر اینکه خواهد مرد، زیرا که نفس آن حضرت تا آنجا که چشم کار کند می رسد، موقعی که دجال نفس آن حضرت را درک نماید نظیر شمع آب شده و می میرد. بعد از آن عیسی بن مریم علیه السلام به سوی مسلمان هائی که در بیت المقدس هستند می رود و آنها را از قتل دجال آگاه می نماید و پشت سر امیر مسلمین، نماز می خواند، سپس حضرت عیسی (ع) برای آن ها نماز می خواند که آن نماز فتنه

^۱ - ترجمه الملاحم و الفتن، سید بن طاووس (محمد بن جواد نجفی)، انتشارات اسلامیة، تهران (۱۳۸۱)، چاپ

خواهدبود و مابقی نصارا تسلیم می‌شوند و عیسی (علیه السلام) (در آنجا) اقامت نموده به کار خود ادامه می‌دهد و آنها را به درجات بهشتی بشارت خواهد داد.^۱

ابن عباس در تفسیر آیه ۷ تعابن (زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن) آنهاست که کافر شدند گمان می‌کنند که برانگیخته نمی‌شوند بگو: بلی به خدا قسم که شما حتما برانگیخته خواهید شد.

به معاویه گفته است: عیسی از آسمان نزول می‌کند به جهت (از بین بردن دجال) چون دجال عیسی را ببیند آب می‌شود آنطور که بیه آب می‌شود و امام مردی است از ما که عیسی به او اقتدا می‌کند، اگر می‌خواهی نام او را بگویم می‌گویم: اما باد و صاعقه ای که بر قوم نمود مسلط شد آنها عذاب بودند و سلطنت ما رحمت خواهدبود.^۲

در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا (ص) روزی خطبه ای خواند و در آن خطبه نامی از دجال برد و بعد از آن فرمود: در آن روز امام مردم شخص صالحی است، از او تقاضا می‌کنند که نماز صبح را شروع نماید چون به نماز صبح مشغول می‌شود عیسی بن مریم (ع) نزول می‌کند همین که حضرت عیسی را می‌بیند او را می‌شناسد آنگاه او بعقب می‌رود که عیسی علیه السلام برای نماز جلو پایستند ولی عیسی دست خود را بین دو کتف او می‌گذارد و می‌گوید: تو نماز بخوان زیرا که اقامه نماز برای تو گفته شده و عیسی علیه السلام به او اقتدا می‌کند، سپس می‌گوید: درب را بازکنند، در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی مسلح و با شمشیر خواهدبود، همین که دجال به عیسی نظر می‌کند آب می‌شود آنطور که پاره‌های آهن در آتش یا برف در آب، آب می‌شود، عیسی خروج می‌کند و نزدیک درب شرقی او را گرفته به یک ضربت می‌کشد و چیزی از مخلوقات خدا از قبیل درخت، سنگ و چنبنده‌ای نیست که یهودی به آن پناهنده شود مگر اینکه می‌گوید: ای بنده مسلمان خدا این کسی که به من

^۱- همان منبع، صفحه ۸۵-۸۴

^۲- همان منبع، ص ۱۰۷.

پناهنده شده یهودی است او را به قتل برسان ولی درخت غرقده که درخت یهود است سخن نمی گوید. عیسی در میان امت من حاکم و امام عادل می خواهد بود، صلیب را می کوبد، خوک را می کشد. (شاید منظور این باشد که گوشت خوک را نمی خورند) جزیه را از بین می برد، صدقه را متروک می نماید. بر گوسفند و گاوی ظلم نمی کند، کینه و دشمنی را برطرف می نماید، اذیت کلیه جنبنندگان به طوری از بین می رود که طفل نوزاد دست خود را در دهان مار کند او را ضرری نمی رساند، شیر درنده بچه را می بیند و او را اذیت نمی کند، شیر در میان شتران چون سنگ گله خواهد بود، گرگ در میان گله چون سنگ گله می باشد، زمین از مسلمین پرمی شود و سلطنت کفار از بین می رود، ملک برای غیر از خدا و مسلمین نخواهد بود، زمین چون یک پارچه نقره خواهد شد و گیاه خود را آن طور می رویاند که در زمان حضرت آدم (ع) بوده، چند نفر که از یک خیار بخورند همه آن ها سیر می شوند، یک انار چند نفر را اشباع می نماید. قیمت اسب به مختصر درهمی خواهد رسید، این آخر حدیث بود، یعنی مردم از جهاد مستغنی شده و در صفات زهاد^۱ رغبت پیدا می کنند.^۲

و نیز در حدیثی دیگر از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: حقا که رستگاران آن امتی که من اول آنها باشم و عیسی آخر آنها باشد، پس عیسی پشت سر مردی از فرزندان من نماز می خواند، وقتی که نماز صبح را خواند عیسی بلند می شود و متابعت خود را ذکر می کند و مکث او در دنیا چهل سال خواهد بود.^۳

جاماسب حکیم گوید... و عیسی از آسمان نازل می شود و ادیان را تجدید می نماید و خدا را موزد پرستش قرار می دهد.^۴

^۱ - زاهدان.

^۲ - الملاحم و الفتن سید بن طاووس مترجم محمد جواد نجفی، ص ۱۴۴، انتشارات اسلامیة

^۳ - همان منبع، ص ۱۴۵.

^۴ - همان منبع، ص ۱۹۳.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: بعد از خسفی (فرورفتن زمین) منادی در اول روز ندا می‌کند که حق با آل محمد (ص) است، بعد از آن منادی در آخر روز ندا می‌کند که حق با اولاد عیسی است و آن مدحی است از شیطان^۱.

و کعب می‌گوید: مهدی (عج) مبعوث می‌شود تا با روم جنگ کند، ده نفر با او خروج می‌کنند و تابوت سکینه را که حاوی تورات و انجیلی است که خدا به موسی و عیسی نازل کرده از غار انطاکیه خارج کنند و آن حضرت در بین اهل تورات با تورات شان و در بین اهل انجیل با انجیل شان قضاوت و حکومت می‌فرماید.^۲

از رسول خدا (ص) نیز روایت شده است که فرمود:

در بیت المقدس (دجال) خروج می‌کند که آنها را محاصره کند در آن روز مرد صالح و نیکوکاری امام مسلمین است به او می‌گویند: برای ما نماز صبح را به جا آور، موقعی که تکبیره الاحرام را گفت و داخل نماز شد. عیسی بن مریم نازل می‌شود، آن مرد جلو می‌آید، پس عیسی علیه السلام دست خود را بین دو کتف او نهاده به او می‌گوید: برای ما نماز به جا آور زیرا که اقامه برای تو گفته شد، سپس عیسی (ع) به او اقتدا کرده، پشت سر او نماز می‌گذارد. آنگاه می‌گویند: درب را بگشایید. در آن روز با دجال هفتاد هزار یهودی خواهد بود که همه آنها دارای اسلحه و شمشیرند، وقتی که دجال به عیسی (ع) نظر می‌کند (از ترس یا خجل شدن) آب می‌شود. آن چنانکه قلع و سرب در آتش آب می‌شوند یا آن چنانکه نمک در آب، آب می‌شود، پس فرار می‌کند و عیسی می‌گوید: من باید به تو ضربتی بزنم که آن ضربت قوت شدنی نیست، پس او را گرفته و به قتل می‌رساند.

غیر از فرقد که از درخت یهود است و گویا نمی‌شود هیچ چیزی از مخلوقات خدا نیست که یک نفر یهودی آن را پناه گاه خود قرار دهد مگر اینکه خدا آن را گویا می‌کند تا بگوید:

^۱- همان منبع، ص ۴۵ باب ۱۲۰

^۲- همان منبع، ص ۵۱

ای بنده مسلمان خدا، این کسی که مرا پناه گاه خود قرار داده یهودی است او را به قتل برسان (پس رسول خدا (ص)) فرمود: عیسی علیه السلام در میان امت من حاکم و امام عادل است، عیسی علیه السلام صلیب (چوبه‌دار) را می‌کوبد و نابود می‌کند، خوک را می‌کشد جزیه را از بین می‌برد، صدقه را ترک خواهد کرد.

(در آن زمان) گرگ مزاحم گوسفند نمی‌شود، بغض و دشمنی برطرف می‌شود، لذیت و درندگی هر حیوانی به طوری از بین می‌رود که اگر طفل نوزادی انگشت خود را در دهانه کندوی عسل بگذارد زنبور او را ضرری نمی‌رساند، شیر، بچه را ملاقات می‌کند ولی ضرری به او نمی‌رساند، شیر درنده در میان شتران چون سگی است که آنها را نگرهبانی کند، گرگ در بین گوسفندان نظیر سگ گله خواهد بود، زمین مملو از مسلمین می‌شود، سلطنت کفار گرفته خواهد شد، سلطنتی برای غیر از اسلام نیست، زمین چون سفره نقره می‌شود، زمین گیاهان خود را آن طور می‌رویاند که در زمان حضرت آدم (ع) بوده، چند نقر که به دور یک گرده نان جمع شوند (و از آن بخورند) همه آنها را سیر می‌کند، یک عدد اتار را که چند نقر بخورند آنها را سیر می‌کند، (قیمت) گاو چنین و چنان (ارزان) می‌شود (قیمت) آن چند درهمی خواهد شد.^۱

همچنین کعب می‌گوید: عیسی ابن مریم، نزدیک پل سفیدی که جنب دروازه دمشق است نزول می‌کند در حالتی که قطعه ابری او را حمل می‌کند و دو دست خود را بر کتف دو ملک نهاده موقعی که سر خود را به زیر می‌اندازد شیء شبیه به لؤلؤ از آن می‌چکد.

پس ملت یهود نزد آن حضرت آمده می‌گویند: ما اصحاب تو هستیم، آن بزرگوار می‌گوید: دروغ می‌گویید، سپس نصارا خدمت او آمده می‌گویند: ما یاران توایم می‌فرماید: دروغ می‌گویید بلکه اصحاب من مهاجرینی هستند که باقیمانده اصحاب جنگ و جهادند.

بعد از آن می‌آید در مجمع مسلمین و می‌بیند که آنها با خلیفه خود نماز می‌خوانند، عیسی عقب می‌ماند که به او اقتدا کند، خلیفه مسلمین به عیسی می‌گوید: جلو به ایست تا به تو اقتدا کنیم می‌گوید: نه شما با اصحاب خود نماز بگذار زیرا که خدا از تو راضی است، من برای اینکه وزیر باشم فرستاده شده‌ام نه برای اینکه امیر باشم، آنگاه خلیفه مهاجرین با یاران خود فقط یک مرتبه دو رکعت نماز می‌خوانند و عیسی علیه‌السلام هم در میان آنها است. و در حدیث دیگر است که خلیفه بن یمان از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: عیسی (ع) نزول می‌کند و مردم به او خوش آمد گفته، از آمدن او خوشوقت می‌شوند زیرا که عیسی (ع) حدیث رسول خدا (ص) را تصدیق می‌کند، آنگاه به مؤذن می‌گوید: نماز را اقامه کن، مردم به عیسی می‌گویند جلو به ایست تا ما به تو اقتدا کنیم، در جواب آنها می‌گوید: شما بروید و با امام خود نماز بخوانید زیرا او نیکو امامی است، مسلمین با امام خود نماز می‌گذارند و عیسی بن مریم هم به آن حضرت اقتدا می‌کند.^۱

نقش حضرت عیسی در ظهور حضرت مهدی (ع)

مشهور میان علمای شیعه و سنی است که آن جناب در آسمان باقی است به حیاتی که داشت در زمین و آنکه زنده به آسمان بالا رفت و شربت مرگ نچشید و نخواهد چشید تا آنکه در آخر الزمان فرود آید و در عقب مهدی (صلوات الله علیه) نماز خواند و زیر فرمان او باشد.^۲

از رسول خدا (ص) روایت است که فرمود:

قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می‌کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندان ما مهدی، و فرود آید روح الله، عیسی بن مریم و نماز کند خلف او.^۳

^۱ - همان منبع.

^۲ - نجم الثاقب محدث توری، انتشارات جعکوران، قم (۱۳۸۰)، چاپ چهارم، ص ۶۷۳.

^۳ - همان منبع، صفحه ۱۸۵.

و نیز از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

آن حضرت (مهدی عج) مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می آید. پس حضرت به پشت سر برمی گردد تا عیسی پیش افتد و امام مردم شود در نماز، پس عیسی دو دست خود را بر کتف آنجناب می گذارد و به او می گوید: مقدم شو! و در اخبار مکرر آمده افضلیت حضرت مهدی (عج) بر آن جناب که امام باید آقراء و اعلم و افقه و اصیح باشد و...

و نیز از آن جناب (ع) نقل شده که فرمود: پس ملتفت می شود مهدی علیه السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می چکد. مهدی علیه السلام به او می فرماید: مقدم شو، و برای مردم نماز کن. اما عیسی می گوید: برپای نشده نماز مگر برای تو. پس، نماز می کند عیسی، پشت سر مردی از فرزندان من و چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می کند.^۲

و این دلیل است بر افضل بودن حضرت مهدی عج الله از حضرت عیسی (ع).^۳

در بعضی از احادیث قتل دجال را که از نشانه های ظهور است را به دست حضرت عیسی می دانند.^۴

^۱ - همان منبع، صفحه ۱۸۷.

^۲ - همان منبع صفحه ۱۸۷.

^۳ - همان منبع، صفحه ۱۸۸.

^۴ - همان منبع، صفحه ۱۸۹.

موعود گرایی در ادیان و مذاهب

چند بشارت از کتاب اشعیای نبی درباره مصلح جهانی:

آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد، و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. و عمل، عدالت، سلامتی، و نتیجه عدالت، آرامی و اطمینان خاطر خواهد بود تا ابدالابد، و قوم من در مسکن سلامتی و در ساکن مطمئن و در منزل های آرامی ساکن خواهد شد.^۱

و در فراز دیگری از بشارت های اشعیای نبی آمده که در آن زمان، بساط ظلم و ستم برچیده خواهد شد و عدالت گسترش خواهد یافت و..

« برگزیدگان من، از عمل دست های خود تمتع خواهند بود، زحمت بی جا نخواهند کشید، اولاد به جهت اضطراب نخواهد زایید، زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان یا ایشانند و قبل از آن که بخوانند من جواب خواهم داد، و پیش از آن که سخن گویند، من خواهم شنید.

گرسنگ و بزه با هم خواهند چرید، و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد، و خوراک مار خاک خواهد بود، خداوند می گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهد رسانید و قساد نخواهند کرد.^۲

در کتاب یوئیل نبی که از پیامبران پیرو تورات است، بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام و محاکمه اسرائیل در آن روز سرنوشت ساز چنین آمده است: آن گاه جمیع امت ها را جمع کرده و وادی یهوشافاظ^۳ فرود خواهم آورد و در آنجا به ایشان درباره قوم خود و میراث خویش، اسرائیل (را) محاکمه خواهم نمود، زیرا که

^۱- کتاب مقدس، کتاب اشعیای نبی، صفحه ۱۰۴۶، باب ۲۲ بندهای ۱۸-۱۶ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲ سال بیست و هفتم.

^۲- همان منبع، صفحه ۶۵، بندهای ۲۳-۲۵ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲.

^۳- نام صحرائی در نزدیکی بیت المقدس است که اکنون وادی قدرون نامیده می شود. (لغت نامه دهخدا، حرف قاف قدرون، صفحه ۱۷۶)

ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند و بر قوم من قرعه انداخته و سیری در عوض فاحشه داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بتوشند.^۱

و در جای دیگر از همین کتاب چنین آمده است: ای همه امت‌ها! پشیمانید و بیایید و از هر طرف جمع شوید، ای خداوند شجاعان! خود را به آنجا فرود آورید. امت‌ها برانگیخته شوند، به وادی یهوشوفاظ برآیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند دادرسی نمایم.^۲

و در همین زمینه در کتاب «عاموس نبی» آمده است که می‌گوید:

«بنابراین، ای بنی اسرائیل! به این طور با تو عمل خواهم نمود، و چون که به این طور با تو عمل خواهم نمود پس ای اسرائیل، خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.^۳ این قرازه‌ها، همچنان که ملاحظه می‌شود از نزول حضرت عیسی (ع) و داوری آن حضرت در یوم الله ظهور خیر می‌دهند.

و در همین رابطه، در کتاب «هوشیاع نبی» در مورد یازگشت حضرت عیسی (ع) خطاب به قوم یهود آمده است: و من برای افرادم مثل شیر و برای خاندان یهود مانند شیر ژبان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رخته خواهم ربود رهانند نخواهد بود. من روانه شدم به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده روی مرا بطلبند در سختی خود، صبح زود مرا خواهند طلبید.^۴ به صورت گسترده‌ای از نزول حضرت عیسی (ع) گفتگو شده است و برخی از آیات قرآن نیز بر این معنا دلالت دارد و همه طوایف اسلامی اعتقاد

^۱ - همان کتاب مقدس، کتاب یونیل نبی صفحه ۱۳۲۷، باب ۳، بندهای ۲ و ۳.

^۲ - همان منبع، صفحه ۱۳۲۸، باب ۳، بندهای ۱۲ و ۱۳.

^۳ - کتاب مقدس، کتاب عاموس نبی، صفحه ۱۳۲۳، باب ۴، بندهای ۱۲ و ۱۳، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۷۴۲، سال بیست و هفتم.

^۴ - یهودا نام پسر یعقوب و برادر بزرگ یوسف از مادر دیگر به نام لیا - لایالیا - است که حضرت داود و ملوک

بنی اسرائیل و حضرت عیسی (ع) از نسل او می‌باشند. (لغت نامه دهخدا - حرف یاء یهودا)

قاطع دارند که حضرت عیسی (ع) به روی زمین باز می‌گردد و پشت سر مسیح (ع) حضرت مهدی (ع) نماز می‌گذارد و حضرتش را تایید می‌نماید و در ردیف یکی از معاونان آن حضرت قرار می‌گیرد و ما نیز به پیروی از قرآن و پیشوایان معصوم (ع) فرازهای مزبور را از کتاب تورات نقل نمودیم. و توضیح آنها نیز پس از نقل بشارات انجیل بر همگان روشن خواهد شد.^۱

موعود گرایی در ادیان ابراهیمی

بشارت (موعودگرایی) در انجیل و ظهور حضرت مهدی در کتاب زکریای نبی

در کتاب زکریای نبی که یکی از پیامبران بزرگ بنی‌اسرائیل و از انبیای پیرو تورات است، بشارت ظهور آن یگانه منجی عالم چنین آمده است .

اینگ روز خداوند می‌آید و غنیمت تو دریافت تقسیم خواهد شد و جمیع است ما را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهیم کرد، و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت، بقیه قوم از شهر منقطع خواهند شد. و خداوند بیرون آمده با آن قوم مقاتله خواهند نمود چنان که در روز جنگ مقاتله نمود، و در آخر روز پای‌های او بر کوه زیتون که از طرف مشرق بر تعامل اورشلیم است خواهد ایستاد. و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود ... و یهود (خدا) پرتامی زمین پادشاه خواهند بود. و در آن روز یهود واحد خواهد بود، اسم او واحد^۲ .

در اینجا لازم است این نکته را توضیح دهیم که در کتب عهدین (یعنی تورات و انجیل) کلمه «خداوند» بیشتر در مورد حضرت عیسی (ع) به کار می‌رود، که در اینجا نیز چنین شده است و جالب این که در این فراز بشارت که از تورات نقل کردیم، محل فرود آمدن

^۱- تورات کتاب هوشیع نبی، صفحه ۱۳۱۴، باب ۵، بندهای ۱۴ و ۱۵.

^۲- کتاب زکریای نبی صفحه ۱۳۸۲، باب ۱۴ بندهای ۱-۱۰.

حضرت عیسی و یوم‌الله بودن آن روز^۱ و جهانی شدن اسلام و سقوط رژیم اشغالگر قدس دقیقاً با روایات اسلامی مطابقت دارد.

البته باید توجه داشت که طبق آیات قرآن کریم مضمون این پیش‌گویی‌ها یک بار در دوران گذشته در زمان بخت‌النصر انجام گرفته و یک بار دیگر طبق وعده‌های صریح قرآن کریم و نویدهای ظهور مبارک حضرت مهدی (عج) در «یوم‌الله» ظهور انجام خواهد گرفت، و نخستین قبیله مسلمانان برای همیشه از اشغال یهودیان رهایی خواهد یافت و در تمامی جهان خدای یکتا را پرستش خواهد نمود و در تمام نقاط زمین ندای دلنواز وحدت به گوش خواهد رسید. به هر آنچه در این فراز در مورد سرنوشت یهودیان مقرر آمده است دقیقاً با روایات اسلامی منطبق است، زیرا از احادیث چنین استفاده می‌شود که ملت یهود به علت طغیان و سرکشی و فساد که در زمین ایجاد می‌کنند، سرانجام تارومار خواهند شد. به گفته‌ای که حتی یک نفر یهودی هم در فلسطین باقی نخواهد ماند.^۲

بشارت ظهور حضرت مهدی (عج) در کتاب حزقیل نبی

در این کتاب در مورد ظهور حضرت حجت بن الحسن عسکری (ع) و سرنوشت رژیم اسرائیل و جهانی شدن آئین توحید، و اجرای احکام و حدود الهی در آن عصر درخشان چنین آمده است:

«... وای بر تو ای پسر انسان! خداوند یهود چنین می‌فرماید: که هر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرائی بگو جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می‌نمایم فراهم آید، قربانی عظیمی که بر کوه‌های اسرائیل، تا گوشت بخورید و خون بنوشید.

^۱ - نویدهای ظهور حضرت مهدی در قرآن (از سوره ابراهیم)

^۲ - نقل از روزنامه جمهوری اسلامی صفحه روح زندگی، شماره ۷۷۴۲، سال بیست و هفتم.

و خداوند یهود می‌گوید: که بر سر سفره‌ی من از اسبان و سواران و جباران و همه‌ی مردان جنگی سیر خواهید شد و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و جمیع امت‌ها داوری مرا که آن را اجر خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد، خواهند دانست که یهود خدای ایشان، من هستم. و امت‌ها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلائی وطن گردیدند، زیرا که به من خیانت ورزیدند.^۱

باید توجه داشت که منظور از «پسر انسان» مانند کلمه «مسیح» حضرت عیسی (ع) نیست، بلکه مراد از آن حضرت مهدی (ع) است، زیرا در انجیل بیش از ۸۰ بار کلمه «پسر انسان» آمده است که تنها در ۳۰ مورد آن حضرت مسیح (ع) اراده شده است.^۲

بشارت ظهور حضرت مهدی (ع)

در کتاب حجی نبی: در این کتاب نیز که یکی از کتاب‌های انبیای پیرو تورات است، بشارت ظهور حضرت یقیه الله بدین گونه آمده است: «یهود و صباوت چنین می‌گویند: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی آسمان‌ها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت، و تمامی امت‌ها را منزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت‌ها خواهد آمد.^۳

سخن گفتن حضرت مهدی (عج) در گهواره همچون عیسی (ع)

حکیمه خاتون عمه مهدی (ع) تنها زن شاهد تولد و بزرگ شدن حضرت است می‌فرماید: روز هفتم که برای دیدار حضرت مهدی (ع) رفتم، گهواره‌ای دیدم بر سر گهواره دویدم، مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده و بر روی من می‌خندید، و تبسم می‌نمود، پس حضرت آواز دادند که بیا و فرزند مرا بیاور، چون او را به خدمت آن حضرت بردم، زبان در دهانش گردانید، فرمود که: سخن بگو ای فرزند! حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه

^۱- کتاب مقدس، کتاب خرقل تبی صفحه ۱۲۶۵، باب ۳۹، بایهای ۱۷-۲۳، به نقل از جمهوری اسلامی.

^۲- قاموس کتاب مقدس، ماده «پسر خواهر» صفحه ۲۱۹.

^۳- به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی صفحه روح زندگی روز پنجشنبه ۸۵/۱/۲۴، شماره ۷۷۴۲، سال ۲۷.

شہادتین را ادا فرمود و صلوات بر حضرت رسول (ص) و سایر ائمه علیہم السلام فرستاد و بسم اللہ گفت و آیہ گذشتہ را تلاوت نمود، پس حضرت امام حسن علیہ السلام فرمود کہ بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانہ و تعالیٰ بر پیغمبرانش فرستادہ پس ابتداء کرد و صحیفہ آدم علیہ السلام را بہ زبان سریانی خواند و کتاب ادریس و نوح، و ہود و صالح و صحف ابراہیم و تورات موسیٰ و زبور داود و انجیل و عیسیٰ و قرآن جدم محمد مصطفیٰ (ص) ہمہ را خواند، پس قصہ های ہمہ پیامبران را یاد کرد^۱

^۱ - رجعت علامہ مجلسی، ترجمہ ابوذر بیدار، قم (۱۳۷۰)، انتشارات رسالت قلم، چاپ دوم، ص ۳۷، حدیث

بخش دوم

مواعظ ، حکمت ها و سخنان

حضرت مسیح (ع) در کلام امامان شیعه (ع)

فصل اول

مناجات خداوند با حضرت عیسی (ع)

مناجات خداوند با حضرت عیسی (ع)

ای عیسی! منم پروردگار تو و پروردگار پدرانت^۱، نامم یگانه است و منم یکتا که هر چیزی را تنها آفریدم و هر چیز ساخته من است و همه به سوی من برگردند.

ای عیسی! تویی مسیح به فرمان من، و تو از گل آفرینش کنی به اجازه من و تو مرده‌ها را زنده کنی به سخن من، تو شیفته درگاهم باش، و از من بترس که پناهی از من نیابی جز خود من.

ای عیسی! به تو سفارش می‌کنم، سفارش آنکه از مهربانی دلسوز تو است تا، سزاوار پیوست با من شوی به وسیله اینکه شادی مرا بچوئی، تو در بزرگی، و در خرد برکت داده شدی هر جا بودی برکت یافتی من گواهم که تو بنده و زاده کنیز منی، با نافرمانی به من نزدیک شو، و بر من توکل کن تا تو را کفایت کنم، و دنبال دیگری مرو تا تو را ترک کنم.

ای عیسی، بر بلا صبر کن و به قضاء راضی باش، و به مانند شادمانی من بخودت باش زیرا شادمانیم ایسنت که اطاعت شوم و نافرمانی نشوم.

ای عیسی، ذکر مرا به زبان‌ت زنده دار، و دوستی مرا در دلت پیروز.

ای عیسی در ساعات غفلت بیدار باش، و لطائف دانش و پند را محکم و استوار نما و برای من به خلقش پیاموز.

ای عیسی راغب و راهب باش و دلت را با ترس من بکش.

ای عیسی، شب را برای جستجوی رضایم در نظر دار، و روز را برای روز نیازت روزه دار.

ای عیسی، تو مسئولی، پس به ناتوان رحم کن، چنانکه من تو را رحم نموده‌ام و بر یتیم زور مگو. ای عیسی، در هر جای خلوت بر خود گریه کن و به موافقت نمازها گام بردار، و لذت تطلق به ذکر مرا به من بشنوان زیرا من با تو خوب کردم.

^۱ - منظور سلاله پیامبران پیشین است.

ای عیسی، چه بسیار مردمی را که به گناه گذشته آنان هلاک کردم و تو را از آنها نگاه داشتم.

ای عیسی، با ناتوان مدارا کن، و دیده نارسایت را به آسمان برآور و مرا بخوان، زیرا من به تو نزدیکم و نامم را میر، مگر به زاری به درگاهم، و با توجه کامل، زیرا هرگاه مرا چنین بخوانی تو را اجابت کنم.

ای عیسی، متمرّد به نافرمانی بر من تو را نفریبد که روزی مرا می خورد و دیگری را می پرستد، سپس هنگام گرفتاری مرا می خواند و من او را اجابت می کنم باز می گردد به همان وضعی که بود، آیا به من تمرد می کند یا به خشمم تعرض می کند، به خودم سوگند خوردم که چنانچه بگیرم که نجاتی نداشته باشد، و جز من پناهی نداشته باشد، از آسمان و زمین من کجا می گریزد.

ای عیسی به ستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا دعا نکنید.^۱ در صورتیکه حرام زیر دامن خود دارید و در خانه های شما پنهانست، زیرا من قسم خورده ام که دعا را اجابت کنم و اجابت دعای آنان لعن بر آنها است تا از هم جدا شوند.

ای عیسی! لذت ناپایدار و خوشی زایل چه خوبی دارند.

ای پسر مریم، اگر به چشمت می دیدی آنچه را که برای دوستان خوبم مهیا کرده ام دلت آب می شد و روح از شوق بدان پرواز می کرد، به مانند سرای آخرت سرائی نیست که در آن همسایه های خوب و فرشته های مقرب بر ایشان داخل شوند و از هراسهای روز قیامت در آن آسوده اند، خانه ای که نعمتش دگرگون نشود و از اهل آن زائل نگردد.

ای پسر مریم، درباره آخرت با همانندانت رقابت کن، زیرا نهایت آرزوی متمکنانست و خوش منظر است، خوشا بر تو ای پسر مریم اگر برای آن کار کنی و به همراه پدران آدم و ابراهیم در جنات نعیم باشی و از آن بدلی و نقل مکانی نجویی، یا پرهیزکاران چنین کنم.

ای عیسی، به سوی من گریز به همراه هرکه از دوزخ پرشراره و پراز غل و شکنجه می‌گریزد که هرگز نشاطی در آن درنیابد و غمی از آن برنیاید، به مانند پرده‌های تاریک شب تار است، هرکه از آن نجات یابد کامیاب شود، آن خانه زورگویان و سرکشان ستمکار و هر سخت دل تندخوست.

ای عیسی چه بد خانه‌ایست برای هرکه بدان اعتماد کرده، و چه بد قرارگاهیست خانه ستمکاران، من تو را از خودت برحذر دارم بمن آگاه باش.

ای عیسی، هرجا باشی مرا منظوردار و گواه باش که من تو را آفریدم و تو بنده منی، و من تو را صورتگری کردم و به زمینت فرود آوردم.

ای عیسی، خود را از شهوت‌های هلاکت باربیر و از هر دلخواهی که از منت دورت کند دوری کن، و بدان که تو در مقام رسول امین من هستی و باید از من در حذر باشی.

ای عیسی، من تو را با کلام خود آفریدم، و مریم ات به فرمان من زاد که بدو فرستادم روح خود جبرئیل امین (یکی از فرشته‌هایم را) تا تو زنده بر زمین راه می‌روی و همه اینها را از پیش می‌دانستم.

ای عیسی، اگر من بر تو خشم کنم رضای دیگران تو را سود ندهد و اگر از تو خشنود شوم خشم خشم کنندگان به تو زیان نرساند.

ای عیسی، مرا پیش خود یاد کن و در بر مردم یاد کن تا در بر جمعی بهتر از آدمیزاده‌ها یادت کنم.

ای عیسی! مرا چون غریق بی فریادرس بخوان.

ای عیسی، به من سوگند دروغ مخور تا عرشم از خشمم بلرزند. دنیا، کوتاه عمر و درازی آرزوست، و در بر من خانه ایست بهتر از آنچه گرد آورند.

ای عیسی، چگونه خواهید کرد، آنگاه که برای شما کتابی برآورم که به حق گویاست و شماها خود به اسرار نهانتان گواهی دهید، و به همه کارهائی که بدان عمل کرده‌اید.

ای عیسی، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو روی خود را شسته‌اید و دل خود را چرکین کرده‌اید آیا به من غره هستید یا بر من دلیری و گستاخی می‌کنید، برای مردم این دنیا خود را خوشبو می‌کنید و درون شما در بر من چون مردار گندیده است، گویا شماها مردمی مرده هستید.

ای عیسی، به آنان بگو ناخن خود را از کسب حرام بچینید و گوشه‌های خود را از ذکر ناهنجار بپندید، و از دل به من رو آورید، من ظاهر شما را نمی‌خواهم.

ای عیسی، به کار خوب خوش باش که برای من خشنودی است و به بدکرداری گریه کن که زشتی است آنچه را دوست نداری یا تو کنند با دیگری مکن، اگر کسی سیلی به گونه راست زد گونه چپ را هم به او بده، به مهرورزی ناتوانی، به من نزدیک شو، و از نادانها روگردان.

ای عیسی، خوش کرداران را رهنما باش و با آنها همکاری کن، و گواه آنان شو، و به ستمکاران بنی اسرائیل بگو، ای هم‌آغوشان بد، اگر دست باز بگیرید به صورت میمون‌ها و خوک‌هایتان درآورم.

ای عیسی، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: حکمت از ترس من گریانست و شما خندان، ناسزا می‌گویید. آیا برات آزادی از من دارید؟ یا از عذابم در امانید؟ یا به کیفرم می‌گرائید؟ به خودم سوگند شما را برای آیندگان مثل و عبرت سازم.

سپس ای پسر مریم باکره بتول تو را سفارش کنم درباره سید رسولان و دوستم احمد (ص) صاحب شتر سرخ‌مو و چهره درخشان که به نور تابان است، آن پاکدل سخت نبرد، پاحیاء بزرگوار، که رحمت جهانیان و آقای آدمیزادگانست، در روزی که مرا ملاقات کند از همه پیشتازان نزد من گرامی‌تر، و از همه فرستادگان بمن نزدیکتر است. آن عربی مکتب ندیده، آنکه به دین من پای‌بند است، و برای من شکیبا. با مشرکان برای دفاع از دین من بجنگد، به تو سفارش کنم که گزارش او را به بنی اسرائیل بدهی، و به آنان فرمایی تا او را یاور دارند، و به او بگروند و از او پیروی کنند و او را یاری دهند، گفت: معبود او کیست که این اندازه‌اش باید

بپسندم؟ فرمود: او محمد (ص) رسول الله است به سراسر مردم و مقامش به من از همه نزدیکتر، و شفاعتش نقدتر است، خوشا بر وی در پیغمبری و خوشا بر امتش که مرا به روش او ملاقات کنند، همه اهل زمین سپاسش گویند و اهل آسمان برایش آمرزش جویند، امین است با برکت و پاک، بهترین باقیماندگانست نزد من، در آخرالزمان آید که آسمان درهای رحمت خود را بگشاید، و زمین شکوفان گردد تا برکت خود را بنمایند و بر هرچه دست خود نهاده بر ایشان پربرکت کنم، همسر بسیار دارد و فرزند کم آرد.

ای عیسی! به هر چیزی که به من نزدیک کند راهتمایی نمودم، و از هر چه از من دور کند نهی ات کردم تو برای خود خیراندیشی کن.

ای عیسی! دنیا شیرین است و منت در آن به کار گماشتم پس از آنچه‌اش که تو را برحذر داشتم دوری کن و از آن آنرا بگیر که برای زندگی سهل و ساده به تو دادم.

ای عیسی، به کردارت چنان بنگر که بنده گنهگار خطا کار نگردد، در کردار دیگری ننگر، در دنیا زاهد باش و در آن ترسان مباش تا نابود شوی.

ای عیسی! عقل و اندیشه کن و بنگر در اطراف زمین که چگونه بوده‌است برای ستمکاران.

ای عیسی! هرچه‌ات وصف کردم، اندرز است و همه گفتارم برایت حق (و پند) است و من خود حق، آشکارکننده‌ام به راستی می‌گویم اگر مرا پس از اعلام، نافرمانی کنی، در برابرم دوست و یاوری نداری.

ای عیسی! دلت را با ترس از من پرور و به زبردستت بنگر و به بالادست خود منگر، و بدان که رأس هر گناه و خطائی دوستی دنیاست، آنرا دوست مدار که من او را دوست ندارم.

ای عیسی! دلت را با من پاک کن و در خلوتها بسیار مرا یاد کن و بدانکه خشنودیم اینست که با بیم و امید به درگاهم رو کنی، و در این پاره زنده باش و مرده مباش.

ای عیسی! به من شرک میاور و از من برحذر باش و به تندرستی فریب مخور و خود را رشک و حسرت‌خور مساز، زیرا دنیا چون سایه گذر است و آنچه از آن رو کند چنان است که

پشت کرده، تا توانی در کارهای خوب رقابت کن و با حق باش و گرچه قطعه قطعه شوی و در آتش بسوزی پس از معرفت به من کافر مشو و با نادانان همراه مگرد، زیرا هر چیزی با چیزی است (که بدان آمیزد)

ای عیسی، برایم از دو چشمت اشک بریز و دلت خاشع باشد.

ای عیسی، در حال سختی از من فریادرسی بخواه زیرا من به داد گرفتاران برسم و بیچارگان را اجابت کنم، و منم ارحم الراحمین.^۱

در مفتاح چهارم وحی به عیسی علیه السلام آمده است: عیسی! ای فرزند بتول پاک! به سخنانم گوش و در راه من کوشش کن. تو را بدون اینکه پدر داشته باشی آفریده و نشانه‌ای برای مردمان قرار دادم. فقط مرا پرستش نموده و فقط بر من توکل کن. کتاب را با توانایی گرفته و آن را برای اهل سوریا تفسیر کن. و از طرف من به آنان بگو: من خدایی هستم که هیچ خدایی به جز من نبوده، زنده، ازلی و قیوم بوده تغییر نکرده و از بین نمی‌روم. پس به من و برسول و پیامبر درس نخوانده‌ام که در آخر الزمان بوده و پیامبر رحمت و نبرد و اولین و آخرین می‌باشد ایمان آورید.

اولین پیامبری بود که آفریده شد و آخرین پیامبری بود که مبعوث گردید.^۲

دعا و خواندن خداوند

خداوند متعال: ای عیسی مانند کسی که در حال غرق شدن است و غم زده‌ای که یآوری ندارد مرا بخوان و دلت را برایم خوار کن... و صدای غمناک خود را به من برسان.^۳
و حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

^۱- تحف العقول، ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الخرائی از علمای قرن چهارم، ترجمه و تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامیة، سال ۱۴۰۰ قمری، ص ۵۳۴.

^۲- کتاب مراقبات حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه ابراهیم محدث چاپ ششم، نشر اخلاق، ص ۴۷۲ به نقل از روایت سید در اقبال.

^۳- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۱.

خداوند به حضرت عیسی بن مریم (ع) وحی فرستاد به بزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه‌های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دست‌هایی تابناک، به آن‌ها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات مشغول‌الذمه باشد.^۱

خوشا بر آنها که به یکدیگر مهربانی کنند، آنانند که در روز قیامت رحمت می‌شوند، خوشا بر اصلاح‌کننده‌های میان مردم، آنانند همان مقربان خدا در روز رستاخیز، خوشا بر آنها که دل خود را پاک دارند، آنانند که روز رستاخیز خدا را دیدار می‌کنند، خوشا بر آنها که در دنیا فروتنی کنند، آنان در روز رستاخیز وارث تخت‌های پادشاهینند، خوشا بر فقرا، که ملکوت آسمان را دارند، خوشا بر غمگین‌ها، آنهایند که شاد زندگی می‌کنند،

خوشا بر آنان که از راه خشوع، گرسنگی و تشنگی کشتند، آنانند که سیراب شوند، (خوشا بر آنان که کار خیر کنند و برگزیده‌های خدا خوانده شوند) خوشا بر آنها که به خاطر پاکیزگی ناسزا شنوند که ملکوت آسمان از آن آنهاست، خوشا بر شما که محسود گردید و دشنام شنوید، و درباره شما هر سخن زشت و دروغ گفته شود در این هنگام باید شاد باشید و خرم باشید، زیرا مزد شما در آسمان بسیار است.

فرمود: ای بنده‌های بد، مبادا مردم را به گمان سرزنش کنید و خود را با یقین (به بدکرداری) سرزنش نکنید [ای دنیاپرستان، می‌خواهید به آنچه در وجود شما نیست ستوده شوید و انگشت نشان باشید] ای دنیاپرستان، شما چون گوری باشید که از برون آراسته است و ناظران را خیره کند و درونش استخوان‌های مرده آکنده از خطاست، ای دنیاپرستان همانا به چراغ مانید که به مردم بتابد و خود را بسوزد، ای بنی اسرائیل، خود را به مجلس علماء برسانید، گرچه به سر زانو بروید زیرا خدا دل‌های مرده را به نور حکمت زنده کند، چونان که زمین مرده را به باران تند زنده کند.

^۱ - خضال شیخ صدوق، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، تهران ۱۳۷۴، ج ۱، پ ۹۸.

ای بنی اسرائیل کم گویی حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی، زیرا شیوه خوب و سبکباری از گناهانست، پس باب دانش را محکم بسازید که پایش صبر است، و راستی خدا خندان بیجا را دشمن دارد، و آنکه را بی ادب و منطق به راه افتد، و خدا دوست دارد آن حاکمی که چون چوپانی از رعیتش غفلت ندارد از دل خدا را شرم دارید، چنانکه از مردم در ظاهر شرم میدارید، و بدانید کلمه حکمت گمشده مؤمن است، و بر شما است که تا از دست نرفته آن را دریابید و از دست رفتن آن اینست که استادانش از دست روند.

دوستان و برگزیدان خدا باشید، بدانکه با شما بد کند، نیکی کنید و از ستمکار بر خود بگذرید و بدانکه از شما روگردان است سلام کنید. گفته مرا بشنوید و حفظ کنید سفارشم را، رعایت کنید پیمان را تا خود علمای چیز فهم باشید.

از روی درستی به شما می گویم که دل‌های شما آنجاست که گنج‌های شماست، از این رو مردم مال خود را دوست دارند و جان شان بدان شیفته است، شما گنج‌های خود را در آسمان نهید آنجا که نه شایسته آنها می خورد و نه دزدشان می برد.

از روی درستی به شما می گویم بنده را توانی نیست که دو پروردگار را خدمت کند و به ناچار یکی را بر دیگری ترجیح می دهد، همچنین دوستی خدا و دوستی دنیا برای شما فراهم نشود، (یعنی دنیا را بر آخرت بخواهید)

از روی راستی به شما می گویم که بدترین مردم کسی است که دنیا را بر دانش خود ترجیح دهد، دنیا را بخواهد و بجوید و برایش بکوشد تا اگر تواند مردم را به سرگردانی کشاند، پهناوری تابش خورشید کور را چه سود دهد که آنرا نتواند دید، همچنین دانش هر عالمی را که به کارش نبندد سودی ندهد، چه اندازه میوه درخت فراوان است و همه سودمند و خوردنی نیستند، و چه بسیارند دانایان و همه بدانچه دانش سود نبرند، و چه پهناور است زمین و همه را سکونت نتوان، و چه بسیارند سخنگویان و چنان نباشد که همه سخنان تصدیق شود، از دانایان دروغگو خودداری کنید آنها که پشمینه پوشند و از راه تزویر سر به زیر نمایند تا خطای خود را صواب وانمود کنند.

زیرچشمی نگاه کنند نگاه گرگانه، و گفتارشان یا کردارشان مخالف است. آیا می‌شود از درخت عوسج انگور چید و یا از بوته حنظل انجیر، و همچنین گفته عالم دروغگو اثر ندارد جز ناحق، و نیست که هر که بگوید راست بگوید.

به درستی برای شما می‌گویم که زراعت در روی زمین خاکی و هموار روید نه روی سنگ خارا، همچنین حکمت در دل متواضع پرورش یابد نه در دل متکبر زورگو، آیا ندانید هر که سر بر سقف برافرازد شکسته سرگردد، و هر که سر از آن فرود گیرد در سایه‌اش باشد، و وی را مأوی دهد، و همچنین هر که برای خدا تواضع نکند خدایش زبون سازد و هر که برای خدا تواضع کند او را برافروزد، عسل در خیک همیشه خوب نیست و همچنین هر دلی حکمت پرور نیست، خیک تا ندریده و نخشکیده و نگندیده ظرف عسل نمی‌شود.

به درستی برای شما می‌گویم که آتش‌سوزی در یک خانه به دید آید و پیوسته از خانه‌ای به خانه‌ای درگیرد تا خانه‌های بسیاری را بسوزد مگر اینکه آن خانه نخست را دریابند و از بن بردارند تا آتش از کار بیفتند. چنین است ستمگر، نخست اگر جلو دست او را بگیرند دنبالش پیشوای ستمگر نیاید تا به او اقتدا کنند چونان که اگر آتش در خانه نخست به چوب و تخته درنگیرد چیزی را نسوزاند.

به درستی برای شما می‌گویم: هر که به مار بنگرد که قصد برادرش کرده که او را بگذرد و برادر را برحذر ندارد و مار او را بکشد بری از شرکت در خونس نیست. و همچنین هر که به برادرش بنگرد که می‌خواهد گناه کند و او را از انجام آن بد برحذر ندارد تا گناهنش اندر گیرد، بری از شرکت در گناهنش نیست، و هر که تواند ستمگری را جلوگیرد و جلوش را نگیرد چون مرتکب ظلم است، چگونه ظالم پهراسد با اینکه درمیان شما آسوده زندگی کند و بازش ندارند و جلوش را نگیرند و دستش را کوتاه نکنند.

از کجا ستمکاران کوتاه آیند و چگونه مغرور نگردند، همین بس است که یکی از شما ها بگوید من خود ستم نکنم و هر که خواهد ستم کند و ستم را بنگرد و جلو نگیرد؟ اگر مطلب

اینست که شما می‌گویید چرا شما با ظالمانی که همکار آنها نیستند در عقوبت و گرفتاری دنیایشان شریکند.

ای بنده‌های بد و ای بر شما چگونه به خدا امید دارید که شما را از هراس روز قیامت آسوده دارد با اینکه از مردم نسبت به اطاعت خدا می‌ترسید و از آنها با نافرمانی خدا فرمان می‌برید، و در پیمان‌های مخالف با پیمان با خدا بدانها وفاداری می‌کنید.

به درستی با شما می‌گویم از هراس این روز از طرف خدا امان ندارد کسی که بنده‌ها را در برابر او پرورنده بداند، وای بر شما ای بنده‌های بد برای دنیایی پست و شهوتی زشت از ملک بهشت کوتاه دستی کنید و هراس روز رستاخیز را از یاد ببرید.

وای بر شما، ای دنیاپرستان برای نعمتی زایل و زندگی چند روزه از خدا می‌گریزید و ملاقات او را بد می‌دارید پس چگونه خدا ملاقات شما را می‌خواهد و شما ملاقاتش را نمی‌خواهید، همانا خدا ملاقات کسی را خواهد که طالب ملاقات اوست و ملاقات کسی که ملاقاتش را نخواهد بد می‌دارد، چگونه شما پندارید دوستان خدایید نه دوستان مردم با اینکه از مرگ می‌گریزید و به دنیا پناه می‌برید، چه سودی دارد برای مرده که حنوطش خوشبو و کفتش سفید است و همه اینها در زیر خاک تیره است.

همچنین خرمی دنیای شما به شما سودی نبخشد، با همه آرایشی که برابر شما دارد با اینکه از دست می‌رود و نابود می‌گردد، چه سودی برای شما دارد پاکیزگی تن و صفای رنگ شما با اینکه به مرگ می‌گرایید و زیر خاک فراموش می‌شوید و در تاریکی گور فرو می‌روید؟

وای بر شما، ای دنیاپرستان در تابش خورشید چراغ می‌کشید با اینکه روشنی آن شما را پس است و چراغ را در تاریکی از دست می‌نهدید که برای آن مسخر شما شده؟ چه همچنین شما برای کار دنیا از پرتو دانش استفاده می‌کنید با اینکه دنیا برای شما ضمانت شده و استفاده از پرتو علم را برای آخرت از دست دادید که برای آن تان داده‌اند، می‌گویید آخرت حق است و دنیا را آماده می‌سازید و می‌گویید مرگ حق است و از آن می‌گریزید و می‌گویید خدا می‌شنود و می‌بیند و نمی‌ترسید که گناهان شما، شما را گیرد و چگونه کسی که از شما بشنود و باور

کند، زیرا آنکه ندانسته دروغ می گوید معذورتر است از آنکه دانسته دروغ می گوید، اگرچه هیچ عذری برای هیچ دروغی نیست.

به حق برای شما می گویم راستی چون مرکبی را سوار نشوند و ریاضت و تمرین ندهند و بکارنگیرند. سرکش و بدخلق می شود، همچنین هرگاه دل ها به یاد مرگ نرم نشوند، و رنج مداومت بر عبادت را نکشند سخت و تند می شوند، چه سود دهد خانه تاریک را که چراغی بر بامش نهند و درونش پرهراس و تاریک باشد، همچنین شما به نور علمی که در دهان دارید بهره مند نشوید در صورتیکه درون شما از آن هراسناک و معطل است بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن کنید، همچنین بشتابید و دل های سخت خود را با حکمت نرم کنید پیش از آنکه زنگ گناهان در آنها بنشیند و از سنگ سخت تر شوند.

چگونه ناتوانی بار سنگینی را بکشید یا چگونه گناهان کسی که به درگاه خدا آمرزش بجوید فروریزد بلکه چگونه جامه چرکین کسی که نشویدش پاک گردد، و چگونه خطاکار بی کفاره از گناه برکنار شود، بلکه چگونه کسی که بی کشتی به دریا اندر شود نجات یابد، و چگونه کسی که جد و کوشش نکند از فتنه های دنیا برهد، و یا چگونه مسافر بی رهنما به سر منزل رسد، و چگونه کسی که معالم دین را نداند به بهشت رود. و چگونه کسی که خدا را اطاعت نکند به خشنودی های وی رسد، و چگونه کسی که در آینه تنگرد عیب چهره خود ببیند و چگونه دوستی با رفیق کامل باشد برای کسی که برخی از آنچه دارد به وی ندهد، و چگونه دوستی پروردگار در کسی کامل باشد که برخی از آنچه دارد به وی وام ندهد.

به حق برای شما می گویم، همچنانکه دریا از اینکه کشتی در آن غرق شود کاستی نگیرد و هیچ زیانش نرسد همچنین از نافرمانی های شما هیچ کاستی و زیانی به خدا نرسد بلکه زیانش به خود شما رسد و خود را کاسته کنید و چنانکه هرکه هرچه در پرتو آفتاب زیر و رو شود از آن نگاهد و خود خوش و زنده گردد، همچنین خدا هر چه به شما روزی دهد، و عطا کند از او نگاهد بلکه شما به روزیش خوش و زنده باشید، و برای هرکه شکرش کند بیفزاید که او شاکر و علیم است.

وای بر شما، ای مزدورانِ بد، مزد تمام می‌گیرید و روزی بخورید، و جامه بپوشید و خانه‌ها بسازید و کار اجیرکننده خود را تباه کنید، نزدیک است صاحب کار از شما بازخواست کند و در کاری که تباہش کردید، بنگرد و اسباب رسوایی شما را فراهم کند و فرمان دهد تا گردنهای شما را بزنند و فرمان کند دستهای شما را از بندهایش ببرند، و بفرماید تا پیکر شما را روی شکم بکشند و در سر راه اندازند تا عبرت پرهیزکاران و کیفر ظالمان باشد.

وای بر شما! ای علماء بد به خود نگویند، مرگ شما پس افتد به خاطر اینکه مرگ شما را فراتگرفته تا آنجا نزدیک است که گویا بر شما درآمد و شما را کوچانده، از اکنون دعوت را آویزه گوش خود کنید و هم اکنون بر خود شیون کنید، و هم اکنون بر خطاهای خود گریه کنید، هم اکنون بار بشدید و آماده شوید و به توبه نزد پروردگار خود بشتابید.

به حق برای شما می‌گویم چنانچه بیمار خوراک خوب را می‌نگرد و از آن لذت نبرد در حالی که از سختی درد بنالد، آنچنان که دنیا دار از عبادت خود لذت نبرد و شیرینی آنرا نفهمد که دوستی مال را درک کند، و چنانچه بیمار به شرح حال خود از زبان پزشک استاد لذت برد برای امید به شفاء و هرگاه تلخی دواء و مزه آنرا درک کند شفاء در نظرش تیره می‌گردد، همچنان اهل دنیا به خرمی و انواع نعمی که در آنست لذت برند و چون مرگ ناگهانی را به یاد آرند آن لذت را بر آنها تیره کند و تباہ نماید.

به حق برای شما می‌گویم همه مردم به ستاره‌ها نگاه می‌کنند ولی بدان راهنمایی نشوند جز کسی که خط سیر آنها را بداند و نازلشان را بشناسد و همچنین شما همه دانش می‌آموزید و کسی به دانش راهبرد نشود جز آنکه آن را بکار بندد.

وای بر شما، ای دنیاپرستان، مغز گندم را پاک کنید و خوب آردش کنید تا مزه‌اش را بفهمید و خوردنش بر شما گوارا باشد و همچنین در ایمان مخلص باشید تا شیرینیش را درک کنید و دنیا‌ه‌اش به شما سودبخشد. به حق به شما می‌گویم اگر یک چراغ روغن قطران یابید که در شب تار می‌سوزد از آن روشنی جویند و بوی قطراتش مانع شما نیست، همچنین برای

شما سزاوار است دانش را از هرکس یافتید به کار بندید و بی‌رغبتی وی در آن مانع شما نباشد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، نه چون حکماء خردمندی دارید، و نه چون بردباران خوب می‌فهمید و نه چون دانشمندان می‌دانید، و نه چون بندگان پرهیزکارید و نه چون آزادگان بزرگوار باشید، نزدیک است دنیائیان از بن برکنند و به رو برگرداند بر سر بینی سرنگونتان کند، سپس خطاهایتان مهارتان را بگیرند و علم از دنبال شما را براند تا به پادشاه جزا ده تسلیمتان کنند، درحالیکه برهنه و تنها باشید و شما را به بدکرداریتان سزا دهد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، آیا به وسیله علم و دانش شما را به همه مردمان سلطنت ندادند و آنرا به دور انداخته و بدان عمل نکردید و به دنیا روی آوردید، بدان قضاوت کنید و آنرا آماده ساختید و آنرا برگزیدید و آباد کردید تا کجا شما پی‌دنیایید برای خدا در شما بهره‌ای نیست.

درست به شما می‌گویم که به شرف آخرت نرسید مگر به ترک آن چه دوست دارید، در انتظار توبه فردا نباشید زیرا تا فردا یک شب و یک روز است و قضاء خدا در آنها بامداد می‌کند و شام می‌کند. درست به شما می‌گویم گناهان خرد و کوچک دامهای شیطانند آنها را در نظر حقیر و خرد جلوه دهد تا گرد آیند شما را فراگیرند.

درست به شما می‌گویم، راستی یک مدح، دروغ و تیرنه دینی سرآمد بدیهای معین است، و دوستی دنیا رأس هر خطایی است.

درست به شما می‌گویم چیزی به شرف آخرت رساننده‌تر و در برابر حوادث دنیا کمک بخش‌تر از نماز همیشگی و دائم نیست و چیزی به خداوند رحمان از آن نزدیک‌تر نیست پس بر آن بیایید و بر آن بیفزایید، نسبت به هر کار خوبی که به خدا نزدیک کند باز نماز به او نزدیک‌تر و برگزیده‌تر است.

درست به شما می‌گویم که هر کار ستم رسیده‌ای که به گفته و عمل و کینه‌توزی یاری نجست در ملکوت آسمان بزرگ است، کدامتان نوری دیده که تاریکی نام دارد یا تاریکی که نور نام دارد.

همچنین برای بنده خدا فراهم نشود که هم مؤمن باشد و هم کافر، و هم شیفته دنیا باشد و هم شیفته آخرت، آیا جوکار، گندم درود یا گندم کار جو درود؟ همچنان هر بنده خدا در آخرت همان درود که کاشته و به کار خود پاداش ببیند.

درست به شما می‌گویم که مردم از نظر دانش دو دسته‌اند: مردی که به زبان محکمش ادا کند و به بدکرداری ضایعش سازد، و مردی که به زیانش محکم گوید، و با کردار تصدیقش کند، این دو بسیار از هم دورند، خوشا به عالم با عمل و وای بر عالم به صرف زبان.

درست به شما می‌گویم؛ هر که زراعتش را از گیاه پاک نکند گیاهش فراوان گردد تا زراعت را فرو گیرد و تباہ سازد و کسی که دوستی دنیای مدموم را از دلش برون نکند آن را فروگیرد تا برای دوستی آخرتش مزه‌ای نیابد.

وای بر شما ای دنیاپرستان، مساجد پروردگار خود را زندان تن خویش سازید، و دل‌هایتان را خانه تقوی کنید، و دل‌های خود را جایگاه شهوات نسازید.

درست به شما می‌گویم که بی‌تاب‌ترین شما به بلاء دنیا دوست تر شما است و شیک‌باترین شما به بلا زاهدترین شما است به دنیا.

وای بر شما، ای علماء بد، آیا مرده نبودید و زنده تان کرد، و چون زنده شدید باز مردید. وای بر شما نادانان مادرزاد نبودید و شما را آموخت و چون شما را آموخت فراموش کردید.

وای بر شما آیا بی‌ادب نبودید و خدا به شما دینداری آموخت و چون دین را فهمیدید راه نادانی گرفتید.

وای بر شما آیا همه گمراه نبودید و خدا راهنماییتان کرد و چون راه را یافتید به گمراهی پرداختید.

وای بر شما آیا کور نبودید و شما را بینا کرد، و چون بینا شدید کور گشتید.

وای بر شما آیا کر نبودید و شما را شنوا کرد و چون شنوا شدید کر شدید.

وای بر شما آیا لال نبودید و شما را گویا کرد و چون شما را گویا کرد لال شدید.

وای بر شما، آیا پیروزی نخواستید و چون پیروزتان کرد به عقب برگشتید.

وای بر شما آیا خوار نبودید و عزیزتان کرد و چون عزیز شدید زور گفتید و تجاوز کردید

و نافرمان شدید.

وای بر شما آیا در روی زمین ناتوان شمرده نمی‌شدید و ترس از آن داشتید که مردم‌تان

بربایند و خدا شما را یاری کرد و کمک داد و چون یاری‌تان کرد تکبر ورزیده و زور گفتید، وای

بر شما از خواری روز قیامت که چگونه خوار و زبوتان کرد.

وای بر شما، ای علماء بد، شما کردار ملحدان دارید و آرزوی وارثان بهشت در سر

می‌پرورید، و آرامش آسودگان به خود بندید، کار خدا بر آن پایه نیست که شما آرزو دارید و

اختیار کردید، بلکه برای مرگ تولید نسل کنید و برای ویرانی می‌سازید و آباد می‌کنید، و برای

وارثان آماده می‌نمایید.

درست به شما می‌گوییم؛ که موسی به شما فرموده: به خدا سوگند دروغ نخورید و من

می‌گویم به خدا سوگند راست و یا دروغ نخورید ولی بگویید: نه، آری، ای بنی‌اسرائیل بر شما

باد که از تره بیابان و نان جو استفاده کنید، و از نان گندم پرهیز کنید که من می‌ترسم شکرانه

آنها نتوانید کرد.

به حق برای شما می‌گوییم که هر کلمه بدی می‌گویید روز قیامت به شما جواب داده می

شود، ای بنده‌های بد، هرگاه یکی از شماها بخواهد یک قربانی سر ببرد و یادش آید که

برادرش از او ناراحت است باید قربانی را بگذارد و برود نزد برادرش و او را راضی کند و

برگردد و سر قربانی خود را ببرد.

ای بنده‌های بد، اگر پیراهن یکی از شماها را ربودند عبا را با آن بدهید ببرند، و به

هرکدام سیلی زدند گونه دیگر را هم در اختیار بگذارد، و هر که تا مسافت یک میل شما را

مسخر کرد و برد، یک میل دیگر هم با او برو. (این گونه مطالب در قرآن نیست قرآن می‌فرماید: «فان عاقبوا فعاقبوا. به مثل ما عوقبتم به.» اگر تلافی کنید مانعی ندارد ولی تجاوز نکنید، در آیه دیگر در صفات بتدگان نیکش می‌فرماید: «والذین اذا اصابهم البغي هم ينتصرون. کسانی که چون ستم دیدند انتقام کشند.» (المصحح)

به حق برای شما می‌گویم تن چه سودی دهد در صورتی که ظاهرش درست باشد و درونش تباه، تنهای شما چه سودتان دهد که خوشتان دارد و دلهای شما تباه باشد و سودی نبرید که پوست خود را پاک نگاه دارید و دلهای شما چرکین باشد
به حق برای شما بگویم غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می‌دهد و نخاله را نگه می‌دارد.

همچنین شما از دهانتان حکمت را بیرون کنید و در سینه تان کینه به جا ماند.
به حق برای شما می‌گویم نخست بدی را از خود دور کنید و سپس خوبی را بجویند تا سودتان دهد زیرا اگر خوبی را با بدی فراهم کنید سودی نبرید.
به حق برایتان بگویم هر که در نهری فروشود و هر چه بکوشد جامه اش تر می‌شود، همچنین هر که دنیا را برای دنیا دوست دارد، از خطاها رها نشود.
به حق برایتان بگویم خوشا بر آنها که شب‌خیزند آنها بیدارند که نور دائم به دست آورند، برای آنکه در تاریکی شب در مساجدشان روی پا ایستادند و به درگاه پروردگار خود زاری کردند به امید اینکه از سختی فردا برهند.

به حق برای شما می‌گویم کشتزار نیست که مردم در آن شیرین و تلخ و بد و خوب می‌کارند، خوشبخت روز حساب و سودمندی دارد و بدبخت رنج و بدبختی را درو می‌کند.
به حق برای شما می‌گویم که دانشمند به وسیله نادان سنجیده شود و نادان به وسیله هوای نفسش، من به شما سفارش کنم که قفل خموشی به دهان‌هایتان بزنید تا ناروا از آنها برنیاید.

درست به شما بگویم؛ که به آنچه آرزو دارید، نرسید جز با صبر بر ناگواریها و آنچه خواهید بچوینید مگر به ترک شهوت ها.

درست به شما بگویم ای دنیاپرستان چگونه کسی که از شهوت دنیا نگاهد و دل از آن برندارد به خوشی آخرت رسد.

درست به شما بگویم؛ ای دنیاپرستان نه دنیا را دوست دارید و نه به آخرت امید دارید، اگر دنیا را هم دوست داشتید آن کاری را گرامی می داشتید که به دانش بدست آرید و اگر آخرت می خواستید کردار کسی را داشتید که بدان امیدوار است.

به درستی به شما بگویم؛ ای دنیاپرستان هرکدام شما دیگری را به محض گمائی، دشمن دارد، و خود را از روی یقین دشمن نمی دارد.

درست به شما بگویم؛ هرگاه عیب یکی از شما را گویند خشم کند از سخن حق، و هرگاه مدح او را گویند بدان چه در او نیست شاد گردد بناحق.

درست به شما بگویم؛ که روح شیاطین در چیزی شاداب و آباد نشوند چنانچه در دلهای شما شاداب گردند، همانا خدا دنیا را به شما داده تا در آن کار آخرت کنید، و آنرا به شما نداده که بدان از آخرت باز بمانید و همانا آنرا برای شما گسترده تا بدانید که شما را به وسیله آن به کار عبادت یاری کند. نه اینکه برای خطا و گناه آن را یار شما ساخته، و همانا شما را در دنیا به طاعتش فرمان داده، و شما را در آن به نافرمانیش و انداشته و همانا شما را در دنیا بر حلال کمک داده و حرام را در آن بر شما حلال نکرده، و همانا آنرا بر شما توسعه داده تا در آن یا هم گرمی و مهربانی و پیوند کنید و توسعه اش نداده تا در آن با یکدیگر قطع رحم کنید و از هم بپزید.

به حق به شما بگویم که مزدکار مورد رغبت است و بدان ترسد مگر کسی که کار کند.

به حق به شما بگویم که درخت کامل نباشد مگر با میوه خوب، همچنین دینداری کامل

نباشد مگر با کناره گیری از محارم.

به حق شما را می‌گویم که زراعت خوب نشود مگر به آب و خاک، همچنین ایمان اصلاح نمی‌یابد مگر به دانش و کردار

به حق شما را می‌گویم که: که آب آتش را خاموش کند، همچنین بردباری خشم را خاموش می‌کند.

به حق شما را می‌گویم آب و آتش با هم در یک ظرف جمع نشوند، همچنین دین قهمی و گوری در یک دل جمع نشوند.

به حق به شما می‌گویم که باران بی‌اثر نباشد، همچنین کردار خدایستند جز با دل پاک میسر نیست به حق شما را می‌گویم که خورشید وسیله روشنی هر چیز است و دانش روشنی هر دل است و تقوی رأس هر دانش است، و حق باب هر خیر است و رحمت خدا باب هر حق است، و کلیدهای آن دعا و زاری و عمل است و در بی‌کلید چگونه باز شود.

به حق شما را می‌گویم: مردی کلیم درختی نکارد جز آنکه بیسندد و بر مادیاتش نیراند جز آسیبی که بیسندد، همچنین مؤمن عالم کاری نکند جز آنکه پروردگارش بیسندد.

به حق شما را می‌گویم زدودن زنگ شمشیر را بهتر کند و آبدار نماید، همچنین حکمت دل را پاک کند و خرم کند، حکمت در دل مرد حکیم چون آبست در زمین مرده، دلش را زنده کند چنانکه آب زمین مرده را زنده کند، حکمت در دل حکیم چون روشنی است در تاریکی به وسیله آن مردم به راه روند.

به حق شما را می‌گویم: به دوش کشیدن سنگ از سر کوهها بهتر است از اینکه حدیث تو را کسی که نمی‌فهمد بازگو کند، نمونه اش آن کس باشد که سنگ را در آب نهد تا نرم شود و نمونه اش کسی باشد که خوراک برای مرده‌های گور می‌سازد، خوشا بر کسی که از آن برگفتنی که مایه دشمنی پروردگار اوست خودداری کند و حدیثی که نفهمیده نگوید، و به گفته کسی رشک بندد تا عملش برای او روشن شود، خوشا بر کسی که از علماء پیامورد آنچه را نمی‌داند و به نادان یاد دهد آنچه را می‌داند، خوشا بر کسی که علماء را برای علمشان

احترام کند و با آنها ستیزه نکند، و نادانها را برای نادانیشان خُرد شمارد و طردشان نکند ولی به خود نزدیک کند و آن را بیاموزد.

به حق برای شما می‌گوییم: ای حواریون! امروزه شما در میان مردم چون زنده هائید در میان مردگان پس با مردن زنده‌ها نمیرید.

و مسیح فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: بنده مؤمنم غمگین نشود که دنیا را از او بگردانم و این خود دوست تر حال اوست به من، و در این حال به من نزدیک‌تر است و شاد است که در دنیا به او وسعت دهم، این وضع او نزد من مغبوض است و در این حال از من دورتر است.^۱

در فضیلت روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة که روز دحوالارض، گسترش زمین از زیر کعبه و آماده شدن زمین برای سکونت و زندگی انسانهاست، در روایات زیادی آمده است که در روز بیست و پنجم آدم پایین آمده و حضرت ابراهیم خلیل (ع) و حضرت عیسی علیه السلام متولد شدند و رحمت پخش شده است همچنین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اولین رحمتی که از آسمان به زمین نازل شد در این روز بوده است.^۲

جالب است که طبق بعضی روایات ظهور حضرت قائم (ع) را هم در این روز بیان فرموده‌اند. و این می‌رساند که رحمت الهی از خلقت زمین و هبوط آدم و تولد ابراهیم و عیسی و ظهور آخرین حجت و واسطه فیض الهی حضرت مهدی (عج) در طول هم در این روز بزرگ اتفاق می‌افتد که این امر باید اندیشمندان را به تفکر وادارد.

^۱ - تحف العقول حرانی، ترجمه و تصحیح علی اکبر غفاری چاپ اسلامیة، تهران (۱۴۰۰هـ.ق).

^۲ - مراقبات، چاپ ششم ص ۳۷۴، و مفاتیح الجنان شیخ عیسی قم در اعمال ذی قعدة

دعای مخصوص ایام ذی الحجّه

حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در ذیل آن می‌نویسد:

حواریون از عیسی علیه‌السلام پرسیدند: ای روح الله کسی که این کلمات را بگوید چه پاداشی دارد؟ فرمود: کسی که صدبار، اولی را بگوید زمینیان عملی بهتر از عمل او در آن روز ندارند و در روز قیامت خوبیهای او از همه بندگان بیشتر خواهد بود و کسی که دومی را صدبار بگوید گویا تورات و انجیل را دوازده بار خوانده و پاداش آن را به دست آورده باشد.

عیسی (ع) پرسید: ای جبرئیل ثواب آن چیست؟ گفت: هیچ فرشته ای در آسمانهای هفتگانه قدرت حمل یک حرف از تورات و انجیل را ندارد مگر این که من و اسرافیل برانگیخته شویم زیرا او اولین بنده‌ای است که لا حول و لا قوه الا بالله گفت. و کسی که صدبار، دومی را بگوید، خداوند به خاطر آن ده هزار نیکی نوشته، ده هزار گناه او را پاک کرده، ده هزار درجه او را بالاتر برده، و هفتاد هزار فرشته را که دستهای خود را بلند کرده و بر کسی که آن را گفته است صلوات می‌فرستد، فرود می‌آورد.

عیسی گفت: جبرئیل! ملائکه جز بر پیامبران بر کسی دیگر صلوات می‌فرستند؟ جبرئیل گفت: کسی که به آنچه از سوی خدا توسط پیامبران آمده است ایمان آورده و تغییر نکند، پاداش پیامبران به او داده می‌شود. و کسی که صدبار چهارمی را بگوید، فرشته‌ای که با خدا ارتباط دارد او را می‌یابد، آنگاه خداوند به گوینده آن نگاه رحمت می‌نگرد و کسی که خدا با نگاه رحمت به او بنگرد، بدیخت نخواهد شد. عیسی گفت: جبرئیل! ثواب پنجمی چیست؟ او گفت: این دعای من است و من اجازه ندارم آن را برای تو توضیح بدهم.^۱

در اعمال دهه اول ذی الحجّه در مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، پنج دعائی که را حضرت جبرئیل برای حضرت عیسی علیه‌السلام از جانب حق تعالی هدیه آورده است که عیناً چنین است:

^۱ - مراقبات ترجمه ابراهیم محدث چاپ ششم صفحه ۴۲۶ و ۴۲۷

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ
 يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وُلَدًا * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ
 يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
 الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ * حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى أَشْهَدُ
 اللَّهُ بِمَا دَعَا وَ أَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّءُ وَ إِنَّ اللَّهَ الْأَخْرَهُ وَ الْأَوْلَى

فصل دَوّم

مواعد و حکمت‌های حضرت عیسی (ع)

مقام پیامبران

امام صادق (ع): «پس همه پیامبران الهی را بزرگ شمار و آنان را به جای دیگران مگذار و با فکر و عقل محدود خود احوال و روش آنان را تفسیر مکن، کار پاکان را قیاس از خود مگیر، مگر آنکه بیان محکم و روشنی درباره آن از جانب پروردگار تو را برسد، و یا اهل دل و بصیرت در آن قسمت اتفاق کنند و یا ادله و شواهد متقنی در دست باشد که فضائل و مقامات آنان را تثبیت کند. با این حال بسیار مشکل است که درک حقائق و مقامات آنان بشود. و چون اعمال و اقوال و احوال آنان را به دیگران مقایسه و مقابله نمودی، متوجه باش که کار بسیار خطا و خلافی را به جای آورده و از مصاحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده و مقامات آنان را به طوری که باید شناخته و به خصوصیات منزلت و رتبت آنان جاهل شده، و در این موقع از درجه حقایق ایمان و معرفت به خداوند متعال محروم گشتی پس البته از این عمل دوری و پرهیز کن.»^۱

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله راجع به حضرت عیسی (ع) می فرمایند:

«بنی اسرائیل ششصد پیامبر داشتند که اولین آنها موسی و آخرینشان حضرت عیسی (ع) بود»^۲

همچنین رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «من عیسی بن مریم را دیدم او مردی بود سفیدپوست و میان یاریک چون شمشیر»^۳.

و نیز درباره ساده زیستی ایشان به ام ایمن می فرماید: «ای ام ایمن، مگر نمی دانی که برادرم عیسی، ته شامی را برای صبحانه نگاه می داشت و نه صبحانه‌ای را برای شام؟ از برگ

^۱ - مضیاح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۹۳، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، انتشارات

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۶۰ هـ.ش، حضرت عیسی، شماره ۱۶۹۷.

^۲ - گزیده میزان الحکمه (بحث نبوت خاصه) صفحه ۹۷۵.

^۳ - همان منبع.

درختان تغذیه می‌کرد و از آب باران می‌آشامید، پلاس می‌پوشید و شب به هر جا می‌رسید همان جا اقامت می‌کرد و می‌گفت: هر روزی، روزی را با خود می‌آورد»^۱

و نیز فرمودند: «خوراک عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، باقلا بود، عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، غذایی که با آتش پخته شده باشد، نخورد.

حضرت علی علیه‌السلام در وصف حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند: «و اگر خواهی، از عیسی بن مریم (ع) برایت بگویم، او سنگ را بالش خود می‌کرد و جامه خشن می‌پوشید و نان خشک و گلو آزار می‌خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب، ماه و سرپناهِش در زمستان، آفتابگیرهای صبح و عصر و میوه و سبزیجاتش، علف و گیاهانی که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، نه زنی داشت که مایه گرفتاری او باشد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال و ثروتی که دل او را به خود مشغول گرداند و نه طمعی که به خواریش اندازد، مرکب او دو پایش بود و خدمتکارش دو دست او»^۲

همچنین در حدیثی مولا علی علیه‌السلام فرمودند: «خداوند به حضرت عیسی (ع) وحی فرستاد: بر بزرگان بنی‌اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه‌های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دست‌هایی تابناک، به آنها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد»^۳

از امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می‌شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که نماز می‌کند روح‌الله عیسی علیه‌السلام در پشت او»^۴

^۱- همان منبع.

^۲- همان منبع، صفحه ۹۷۵.

^۳- انضال شیخ صدوق، ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، تهران ۱۳۷۰، کتابچی، چاپ نهم، صفحه ۲۹۹.

^۴- نجم الثاقب، انتشارات جمکران، قم ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ چهارم، صفحه ۱۸۶.

کیفر آن کسی که زشتی را با سکوتش تایید کند.

امیرالمومنین علی علیه السلام: «... آن هنگام که سلطه گری ستمکار، مردی را از روی ستم و دشمنی بزند و یا بکشد و یا ستمیده‌ای را بیازارد اگر نمی‌خواهید او را یاری برسانید در آنجا حاضر نباشید، زیرا به راستی، یاری مؤمن بر مؤمن اگر در آنجا حاضر باشد واجب است و عافیت بر شما آسان‌تر است (البته) تا آنگاه که تکلیفی بر شما لازم نشده باشد و نیز فرمود: آن هنگام که در میان بنی‌اسرائیل غفلت و سهل‌انگاری پدید آمد، مرد، برادر ایمانی اش را از گناه باز می‌داشت و او دست از گناه نمی‌کشید ولی این کار باعث نمی‌شد که آن اندرز دهنده هم خوراک و هم نشین و هم نوش آن گناهکار نگردد تا اینکه خدای تعالی در دل‌های آنان نسبت به یکدیگر دشمنی افکند و این آیات را درباره آنان فرو فرستاد که:

«کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، این از آن رو بود که نافرمانی می‌کردند و از اندازه در می‌گذشتند، یکدیگر را از کار ناروا و زشتی که می‌کردند باز نمی‌داشتند و چه کار زشتی انجام می‌دادند.»^۱ (مائده آیه ۷۸ و ۷۹)

پاداش آن کسی که گناهان را ترک کند.

امام صادق علیه السلام:

عیسی بن مریم (ع) بر گروهی گذشت که می‌گریستند. پرسید: چرا آنان می‌گریند؟ گفتند: بر گناهان خویش می‌گریند. فرمود: اگر آن گناهان را وارهانند بخشوده شوند.^۲

کودکی عیسی (ع)

امام باقر (ع): وقتی که عیسی بن مریم به دنیا آمد، یک روزه بود که مثل دو ماهه می‌ماند و زمانی که هفت ماهه بود مادرش دست وی را گرفته به مکتب خانه برد و در برابر

^۱ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شیخ صدوق، انتشارات ارمغان طوبی چاپ دوم.

^۲ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شیخ صدوق، صفحه ۳۰۹، انتشارات ارمغان طوبی، چاپ دوم.

ملای مکتب به وی گفت: بگو. به نام خدای رحمان و رحیم. عیسی (ع) گفت: به نام خدای رحمان و رحیم. ملا به وی گفت: بگو «ابجد» عیسی (ع) سرش را بلند کرد و پرسید: آیا می‌دانی که ابجد چیست؟ ملای مکتب تازیانه را بلند کرد که وی را بزند. عیسی (ع) گفت: ای ملا مرا ترس. اگر می‌دانی (که چه بهتر)، و اگر نمی‌دانی از من بپرس تا برایت تفسیر کنم. گفت: برای من تفسیر کن. عیسی (ع) گفت:

الف) نعمت های خداست.

باء) بهجت خداست.

جیم) جمال خداست

دال) دین خداست

هوز) هاء هول دوزخ است.

واو) ویل بر اهل دوزخ است.

زاء) زقیر و شعله دوزخ است.

«حطی» از بین رفتن خطاها از استغفار کنندگان است.

کلمن) کلام خداست که تبدیلی برای کلمات او نیست.

سعفص) یعنی یک صاع در برابر یک صاع و جزاء در برابر جزاء است.

قرشت) یعنی جمع کرد و آنگاه آنان را محشور کرد.

ملا گفت: ای زن دست فرزند را بگیر و بپوش که او عالم است و نیازی به آموزگار ندارد.

البته با توجه به این که حروف عربی و حضرت عیسی (ع) به زبان قوم خود (یهود) سخن می‌گفت بعضی از علمای شیعه در حدیث تشکیک کرده‌اند.^۱

حاملگی مریم

مفسران قرآن در مدت حاملگی مریم اختلاف کرده‌اند، ابن عباس گفته: مدت حاملگی مریم نه ماه بود. چنانچه زنان دیگر مدت آبستنی آنها نه ماه بود. عطاء و ابوالعالیه و ضحاک گفته‌اند: مدت حاملگی او هفت ماه بود. دیگران گفته‌اند: هشت ماه بوده و به جز از عیسی فرزند هشت ماهه زنده نمی‌ماند، دیگران گفته‌اند شش ماه بوده، جمعی گفته‌اند سه ساعت بوده

^۱ - توحید شیخ صدوق، ترجمه سلطانی، انتشارات ارمنغان طبری، قم چاپ اول.

در یک ساعت حامله شده در یک ساعت در آن دمیده شده، در یک ساعت به دنیا آمده، روایتی از ابن عباس نقل شده مدت حمل یک ساعت بوده است.^۱

کیفر دورو و دو زبان

... خدای به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ای عیسی! زبان تو در نهان و آشکار باید یکی باشد و دلت نیز (باید اینگونه باشد). همانا من تو را بر حذر می دارم و آگاهی همانند من برای تو کافی است. دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک تیام و دو دل در یک سینه نگنجد و فکرها نیز همین گونه اند. (دو تفکر مخالف در یک جا نگنجد).^۲

امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال به نقل از حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «و مرا هر جا که باشم با برکت قرارداده فرموده اند یعنی پرسود و منفعت».^۳

حضرت عیسی و توصیه به نماز و زکات

امام صادق (ع) در جواب سوآلی که از ایشان فرمودند درباره اینکه چه عملی بیشتر سبب قرب بنده به خدا می شود، فرمودند: نماز، نمی بینی که بنده صالح، عیسی بن مریم گفت: خدا مرا وصیت کرده است به نماز و زکات مادام که زنده باشم.^۴

از یکی از دو امام باقر یا صادق علیه السلام نقل شده است که مثل (ما) اهل بیت و مردم، مثل آن خاندانی هستند که در بنی اسرائیل بودند و هیچ یک از آنها نبود که چهل شب کوشش کند (و ریاضت کشد) جز اینکه (پس از چهل شب) دعا می کرد و دعایش اجابت

^۱ - کشکول شیخ بهایی، ترجمه شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی از انتشارات کتابخانه اسلامیه، ص ۳۰۵.

^۲ - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق انتشارات آرمغان طویی، چاپ دوم، ص ۶۱۷.

^۳ - گزیده میزان الحکمه (نبوت خاصه) صفحه ۹۷۵، حضرت عیسی شماره ۱۶۹۷.

^۴ - همان منبع

می‌شد، ولی وقتی یکی از آنها چهل شب کوشش کرد سپس دعا کرد و دعایش به اجابت نرسید، نزد عیسی بن مریم علیه‌السلام آمد و از حال خود به او شکایت کرد و از او خواست که برایش دعا کند، پس عیسی (ع) تطهیر کرده و نماز خواند سپس به درگاه خداوند عزوجل دعا کرد، خدای عزوجل به او وحی کرد: ای عیسی این بنده من نزد من آمد اما به غیر از آن دری که باید بیاید، او مرا خواند ولی در دلش نسبت به تو شک داشت، پس (با این حال) اگر آنقدر مرا بخواند که گردنش ببرد و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نکنم، پس حضرت عیسی (ع) به آن مرد رو کرده، فرمود: تو پروردگارت را می‌خوانی و نسبت به پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: یا روح الله، به خدا سوگند آنچه گفתי همانطور بود (و من درباره تو شک داشتیم) اکنون از خدا بخواه که این شک را از دل من ببرد، (حضرت صادق علیه السلام) فرمود، که عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه آن مرد را پذیرفت و قبول کرد و او به مانند خاندان خود گردید.^۱

حسد

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: از خدا پروا کنید و بر یکدیگر حسد مبرید همانا از جمله مقررات دینی عیسی بن مریم گردش در شهرها بود، در یکی از گردشها مردی کوتاه قد که غالباً ملازم عیسی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود همراهش شد، چون عیسی به دریا رسید، با یقین درست فرمود: بسم الله و بر روی آب راه رفت، چون مرد کوتاه قد عیسی (ع) را دید که بر روی آب می‌گذرد او هم با یقین درست گفت بسم الله و بر روی آب راه افتاد تا به عیسی (ع) رسید، آنگاه خودبینی او را گرفت و یا خود گفت: این عیسی روح الله است که بر روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم پس او را بر من چه فضیلتی باشد؟ آنگاه در آب فرورفت و از عیسی فریادرسی خواست، عیسی دستش را گرفت و از آب بیرون آورد و به

۱- اصول کافی، ج ۴، ترجمه سیدهاشم رسولی، انتشارات علمیه اسلامیة، سرمایه کتابچی، ص ۱۲۰.

او گفت: ای کوتاه قد؛ چه گفتی؟ که در آب فرورفتی، گفت: من گفتم: این روح الله است که روی آب راه می‌رود، و من هم روی آب راه می‌روم و مرا خودبینی فراگرفت، عیسی به او فرمود: خود را در جایی گذاشتی که خدایت در آنجا نگذاشته، پس خدا به سبب این گفتار تو را مغبوض داشت، از آنچه گفتی بسوی خدای عزوجل توبه کن. امام علیه‌السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به رتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود برگشت، پس از خدا پروا کنید و بر یکدیگر حسد نبرید.^۱

دوستی دنیا و حرص

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند که:

حضرت عیسی بن مریم (ع) از قریه‌ای گذشت که اهل آن و پرنده‌ها و جاندارانش یک جا مرده بودند، فرمود: همانا اینها به خشم و عذاب (خدا) هلاک شده‌اند، و اگر به مرگ خود به تدریج مرده بودند هر آینه یکدیگر را به خاک سپرده بودند، حواریون عرض کردند: یا روح الله! از خدا بخواه اینان را برای ما زنده کند تا به ما بگویند کردارشان چه بوده (که به این عذاب گرفتار شده‌اند) تا ما از آن دوری کنیم. عیسی (ع) از پروردگار خواست، پس از جانب قضا به او ندا شد، که آنان را صدا بزن، پس عیسی (ع) شب هنگام بر تپه‌ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم این ده، یک تن از میان آنها پاسخ داد، بلی ای روح خدا و کلمه‌اش، فرمود: وای بر شما کردار شما چه بود؟ در پاسخ عرض کرد: پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز، و غفلت در سرگرمی و بازی، عیسی (ع) فرمود: دوستی شما به دنیا چگونه بود؟ عرض کرد: مانند دوستی کودک به مادرش، هرگاه به ما رو می‌کرد شاد و خرسند می‌شدیم، و چون از ما روی می‌گرداند گریان و غمناک می‌شدیم، فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: گنهکاران را فرمانبری داشتیم، فرمود:

^۱ - اصول کافی، ج ۳، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، ص ۴۱۷.

سرانجام کار شما به کجا کشید؟ عرض کرد: سچین است، فرمود: سچین چیست؟ عرض کرد: کوههایی از آتش گداخته است که تا در روز قیامت بر ما فروزان است، فرمود: پس چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرض کرد: گفتیم ما را به دنیا برگردانید تا در آن زهد ورزیم، به ما گفته شد دروغ می گوئید، فرمود: وای بر تو چه شد که جز تو دیگری از این جماعت با من سخن نگفت، عرض کرد: یا روح الله، همه آنها به دهنه و لگام آتش مهار شده‌اند، و به دست فرشتگان سخت و تند گرفتارند، و من در میان آنها به سر می‌برم ولی از آنها نبودم، تا آن هنگام که عذاب خدا آمد مرا هم با ایشان دربرگرفت، پس من به تار مویی به لبه دوزخ اویزانم و نمی‌دانم که آیا در آن به رو درافتم و یا از آن رهایی یابم، پس عیسی (ع) به سوی حواریین رو کرده، فرمود: ای دوستان خدا، خوردن نان خشکی یا نمکی زبر و خوابیدن بر مزبله‌ها خیر بسیارست در صورتی که دنیا و آخرت در عافیت باشد.^۱

و نیز از امام صادق علیه‌السلام حدیث شده که حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: ای مردم! شما برای دنیا کار می‌کنید در صورتی که بدون کار، روزی به شما داده می‌شود، و برای آخرت کار نمی‌کنید درحالی‌که آخرت جز در برابر کردار به شما روزی داده نشود، وای بر شما علمای بدکردار، مزد را بگیریید و کار را ضایع سازید، نزدیک است که صاحب کار، کارش را بپذیرد و نزدیک است کارکنان از تنگنای دنیا به تاریکی گور روند، چگونه دانشمند است کسی که در راه آخرت است و رو به دنیا دارد، و آنچه به او زیان رساند محبوب تر است نزدش از آنچه به او سود رساند.^۲

^۱ - اصول کافی، ج ۴ ترجمه بنید هاشم رسولی، ص ۶ انتشارات علمیه اسلامیة، به سرمایه کتابچی.

^۲ - همان منبع.

پیامبر (ص) در حدیثی به اباذر راجع به حضرت عیسی (ع) فرموده‌اند: ای ابوذر حقتعالی وحی فرمود به برادرم عیسی (ع) که ای عیسی (ع) دوست مدار دنیا را بدرستی که من آن را دوست نمی‌دارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه به آنجاست.^۱

از امام رضا علیه السلام منقولست که: «عیسی بن مریم (ع) به حواریان گفت: ای بنی‌اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت می‌شود، چنانچه اهل دنیا آزرده نمی‌باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان باشد.

از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که دنیا از برای حضرت عیسی (ع) متمثل شد در زن ارزقی، حضرت از آن پرسید چند شوهر گرفته‌ای؟ گفت: بسیار، پرسید: همه ترا طلاق گفتند؟ گفت: نه همه را کشتم. حضرت عیسی (ع) فرمود: وای بر حال شوهرهای باقی مانده، چرا عبرت نمی‌گیرند از حال شوهرهای کشته شده‌ات.

از حضرت رسول (ص) نیز نقل شده‌است که: حضرت عیسی (ع) فرمود: به حق و راستی به شما می‌گویم اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن برطرف نمی‌شود همچنین تا دل را نرم نکنی به یاد مرگ و مشقت عبادت، قساوتش برطرف نمی‌شود و منقاد حق نمی‌گردد و به حق و راستی به شما می‌گویم چون بیمار به سوی طعام نظر می‌کند از مرض و الم به آن میل نمی‌نماید همچنین بیمار محبت دنیا، لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی‌یابد.^۲

زنده کردن دل

از امام موسی کاظم منقول است که: حضرت عیسی علیه‌السلام به حواریون فرمود: به حق و راستی می‌گویم: به کار شما نمی‌آید که ظاهر خود را نیک کنید تا خوش آیتد باشد و دل‌های شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دل‌های شما کثیف و پرچرک باشد،

^۱ - عین الحیات علامه مجلسی، تهران، بازار نوروژخان، چاپ کتابفروشی رشیدی، صفحه ۲۶۷.

^۲ - همان منبع، صفحه ۲۷۶.

مباشید مثل غربال که آرد خوب را از خود بیرون می‌کند و نخاله و سیوس را در میان خود نگاه می‌دارید، ای بنندگان دنیا، مثل شما چراغ است که مردم را روشنی می‌دهد و خود را می‌سوزاند، ای گروه بنی اسرائیل، در مجالس علما بروید ولو اینکه به زانو راه روید، خود را به آن مجالس برسانید، به درستی که حق تعالی زنده می‌کند دل‌های مرده را به نور حکمت، چنانچه زنده می‌کند زمینهای مرده را به بارانهای درشت قطره.^۱

زنده شدن حضرت یحیی توسط حضرت عیسی (ع)

از حضرت صادق (ع) منقولست که: حضرت عیسی (ع) بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد، از قبر بیرون آمد، به عیسی گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم که در دنیا مونس من باشی، چنانچه پیشتر بودی، گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است، می‌خواهی مرا بار دیگر به دنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم، پس او را گذاشت که به قبر برگشت.^۲

حبّ خدا

روایت شده عیسی بن مریم به سه دسته مردم گذر کرد که بدنهایشان لاغر شده و رنگ هایشان تغییر کرده، پرسید: چه چیز شما را به این روز افکنده است؟ جواب دادند: ترس از آتش، فرمود: بر خداست که خائفان را از آتش جهنم در امان بدارد، از آنها گذشت، به سه نفر دیگر رسید که رنگ هایشان زردتر و بدنهایشان نحیف‌تر بود، فرمود: چه امری موجب این ضعف و لاغری شما شده؟ جواب دادند: اشتیاق به بهشت ما را به این حال درآورده، فرمود: بر خداست، آنچه می‌خواهید به شما عطا فرماید، پس از آن به سه نفر دیگر گذر کرد که از دسته‌های پیشین لاغرتر و رنگ زردتر بودند و روی‌هایشان نورانی بود، فرمود: برای چه به

^۱ - همان منبع، صفحه ۲۶۸.

^۲ - همان منبع، صفحه ۱۴۶.

این وضعیت درآمده‌اید و چه امری باعث این حال شده؟ عرض کردند: حبّ خدا، عیسی علیه‌السلام دو مرتبه فرمود: شما از مقربانید.^۱

کم سخن گفتن

امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت عیسی علیه‌السلام می‌فرمود: به جز ذکر خدا سخن بسیار نگویند، زیرا کسانی که جز ذکر خدا سخن بسیار گویند دل‌هایشان سخت است و نمی‌دانند.^۲

حق و باطل

از حضرت مسیح روایت شده است که می‌فرمود: «خُذِ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذِ الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ. كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ» ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه‌تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید و بگیریید، صراف سخن باشید.^۳

علم (و عمل)

حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: سنگی را دیدم که روی آن نوشته بود مرا برگردان! پس آن را برگردانیدم، و در طرف دیگر آن نوشته شده بود: کسی که به علم خود عمل نکند، تحصیل کردن علوم برای او شوم است، و آنچه تا به حال دانسته است به ضرر او برگشت می‌کند، زیرا علمی که برابر عمل نباشد برای صاحبش وبال خواهد بود.

^۱ - حقایق ملامحسن فیض کاشانی، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی، جلد اول، انتشارات علمیه اسلامیة، ص ۳۶۱.

^۲ - اصول کافی، ج ۳، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ص ۱۷۶، باب خاموشی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام.

^۳ - بحار الانوار، ۹۶/۲، به نقل تعلیم و تربیت در اسلام شهید مطهری، ص ۴۳، چاپ هجدهم صدرا.

همچنین حضرت فرموده است: شقی‌ترین و بدترین مردم آن کسی باشد که در میان مردم به علم و فضل شهرت پیدا کرده، ولی در مقام عمل مقصر و سست و مجهول باشد، و نیز از حضرت مسیح نقل شده است که: «وای بر دانایان بدکار که چگونه آتش آنها را در شعله خود فرو می‌گیرد»^۱

صدق و راستی

حضرت عیسی (ع) در نتیجه ظهور صدق، از جانب پروردگار متعال تزکیه و تبرئه شده و مورد ستایش قرار گرفت. قال سبحانه ما یكون لی أن اقول مالیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته. (سوره ۵/آیه ۱۱۶)

و آن حضرت نشان دهنده و مرآت صادقان از امت پیغمبر اسلام می‌باشد چنانچه در آخر آیات گذشته مربوط به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «هذا یوم یتفع الصادقین صدقهم» در روز جزا صادقین به سبب صفت صدق نتیجه مطلوب می‌گیرند و صدق به هر اندازه‌ای که در وجود آدمی برقرار و ثابت گردد به همان مقدار برای او تزکیه و برائت حاصل شود.^۲

در باب توبه کردن

امام صادق (ع): توبه ریسمان خداوند بزرگ است و یاری و کشش و عنایت و لطف اوست، و بنده را باید که پیوسته و در همه حال به مقتضای حال و جریان امور خود در حال توبه باشد و برای هر فرقه و طائفه‌ای توبه مخصوص است، پس توبه پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن اطمینان است و توبه اولیاء از عوارض رنگارنگ و تلون

^۱ - حقایق مولی محسن فیض کاشانی، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی، جلد اول، انتشارات علمیه اسلامی، ص ۱۹۹.

^۲ - مصابح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۳۲۷.

خاطر است که برخلاف ثبوت و استقامت است و توبه اصفیاء و برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت می‌باشد که برخلاف دوام توجه است. و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است که توجه به غیر خدا پیدا کرده و سرگرم به آنها باشد. و توبه عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلافهاست.^۱ و حضرت عیسی علیه‌السلام نمونه بارز یکی از توأیین از پیامبران الهی بود.

فقر الی الله

حضرت عیسی (ع) را گفتند: چگونه صبح کردی و چگونه است حال شما؟ فرمود: توانایی ندارم که به منافع آنچه امیدوارم دست یابم، و نمی‌توانم آنچه را که پرهیز می‌کنم از خود دفع و دور کنم، و در عین حال مأمورم که به اوامر و تکالیف مولی اطاعت و امتثال کرده، و از نواهی او منتهی شوم، پس کدام فقیری است که از من فقیرتر باشد.^۲

درباره دوری از مردمان و گوشه نشینی

حضرت عیسی (ع) فرمود: «زبان خود را اندوخته کن تا بتوانی دل را معمور و آباد کنی، و خانهات وسعت تو را داشته باشد و تا ممکن است از خانه برون مرو، و از خودنمایی و زندگی قراخ و زاید از اندازه حاجت پرهیز کن، و پیوسته برای خطاها و لغزش‌های خود اندوهناک و متأثر شده و در یک فکر چاره باش و همیشه از پروردگار متعال در مقابل کارهای خود حیا کرده و مراقب خود شو، و از نوع مردم فرار و دوری کن همچنان که از یک حیوان درنده فرار می‌کنی زیرا مردم در گذشته برای رفع ابتلاء و برای خوشی و سعادت انسان یار و دوا بودند

^۱ - همان منبع، ص ۲۵۲.

^۲ - همان منبع، ص ۳۴۹.

ولی امروز وسیله گرفتاری و بیماری گشته‌اند، پس از رعایت این چند قسمت آماده و سزاوار آن خواهی بود که با خدای عزیز و مهربان خود انس و لقاء پیدا کنی.^۱

درباره پرخوری

حضرت عیسی (ع) فرمود: هیچ دلی بیمار نمی‌شود که شدیدتر باشد از بیماری قساوت و هیچ علت و مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پرخوری و بغض گرسنگی نیست، و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن و دور گشتن از رحمت الهی و نزدیک شدن به شقاوت و گمراهی.^۲

شوخی و خنده

حضرت کاظم (ع) فرمود: یحیی بن زکریا علیه السلام اینگونه بود که گریه می‌کرد و نمی‌خندید، و عیسی بن مریم علیه السلام اینگونه بود که هم می‌خندید و هم گریه می‌کرد، و آنچه عیسی علیه السلام می‌کرد بهتر بود از آنچه یحیی علیه السلام می‌کرد.^۳

همنشینی

حضرت عیسی علیه السلام فرموده‌است: با کسی همنشینی کنید که دیدار و ملاقات او شما را به یاد خدای متعال بیاورد، تا چه رسد به سخن و گفتار او و مجالست نکنید با کسی که از لحاظ ظواهر مورد وفاق و پسند و مطلوب است ولی از نظر باطن مورد موافقت و پسند

^۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه منسوب به امام صادق (ع) ترجمه و شرح حسن مصطفوی چاپ انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، سال ۶۰.

^۲ - همان منبع، ص ۱۷۲.

^۳ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سید هاشم رسولی، ص ۴۸۹.

خاطر نیست، زیرا این آدم دعوی می‌کند چیزی را که ندارد، البته اگر در طلب حقیقت راستگو باشید.^۱

حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: «عیسی بن مریم علیه‌السلام فرموده: همانا شرخص بدکار بدی روی سرایت کند، و همنشین بد انسان را به هلاکت افکند، پس بنگر با چه کس هم نشین گردی»^۲

یکتایی خداوند

(خداوند) سپس (بعد از حضرت موسی علیه‌السلام) عیسی علیه‌السلام را فرستاد برای شهادت به یکتایی خدا و اقرار به آنچه از جانب خدا آورده و برای آنها شریعت و طریقه‌ای قرار داد و موضوع روز شنبه را که پیروان موسی مأمور به احترامش بودند و همه راه و روشهایی را که موسی آورده بود، برهم خورد، پس هر که راه عیسی را پیروی نکرد، خدا او را به دوزخ برد و مطالبی را که همه پیغمبران آوردند این بود که چیزی را شریک خدا نگیرند.

سپس خدا محمد صل الله علیه و آله را مبعوث فرمود: و او ده سال در مکه بود، در آن ده سال هیچکس با شهادت به یکتایی خدا و رسالت محمد (ص) نمرده، جز آنکه خدا او را به سبب اقرارش به بهشت داخل کرد و آن ایمان باور و تصدیق بود و هیچیک از پیروان محمد (ص) را که مردند عذاب نفرمود، جز آنکه به خدای رحمان مشرک شد و تصدیق این مطلب را خدای عزوجل در سوره بنی اسرائیل در مکه، بر پیغمبر (ص) نازل کرد ...^۳

^۱ - مصابیح الشریعه و نتائج الحقیقه، منسوب به امام جواد (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، چاپ ۱۳۶۰ هـ.ش،

انتشارات علمیه اسلامیة به سرانجامه کتابچی، ص ۳۱۶.

^۲ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سیدناشم رسولی، ص ۴۵۴.

^۳ - اصول کافی، ج ۳، باب ایمان و کفر، ص ۴۸، ترجمه مصطفوی چاپ دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)

دنيا از دیدگاه عیسی بن مریم (ع)

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: حضرت عیسی بن مریم به خواریین فرمود: « ای بنی اسرائیل از آنچه از شما فوت می شود اندوهناک مباشید چنانکه دنیا داران از دینی که از دستشان گرفته می شود و مالی که در عوض به دستشان می آید غمناک نمی گردند.^۱

و نیز حضرت عیسی علیه السلام می فرمایند:

وای بر دنیا دار چگونه می میرد و آن را به حال خود می گذارد و آنرا امین می داند با آنکه دنیا او را می فریبد، اطمینان بدان دارد و دنیا او را خوار می سازد، وای بر کسانی که فریب دنیا را خورده اند چگونه مکروهات طبع آنان بر گردنشان بار شده، از آنچه دوست داشته اند مفارقت می کنند و وعده حتمی و ثابت بر آنها نمایان گردیده وای بر کسی که بامدادان سر از خواب بردارد و همت به تهیه دنیا بگمارد و گناه را کار خود سازد. فردا با چنین کاری چگونه رسوا خواهد شد.

و روایت شده است که: حضرت عیسی علیه السلام در عالم مکاشفه دنیا را به صورت پیرزنی دید سپیدموی و شکسته دندان که به انواع زیورها خود را آراسته کرده، پرسید: چند شوهر اختیار کردی؟ گفت: از شمار بیرون است حضرت سؤال کرد همه مرده اند یا ترا طلاق گفته اند؟ گفت: آنها مرا طلاق نداده اند بلکه آنها را کشته ام، عیسی علیه السلام فرمود: بد به حال مابقی شوهران تو که چگونه از شوهران گذشته تو پند نمی گیرند و چگونه متوجه نمی شوند که آنها را یکی پس از دیگری به خاک و خون کشیده ای و باز از تو بیمی ندارند.^۲

مسیح علیه السلام فرموده است: «خدمتکار من دو دست من است و مرکب من دو پای من و بستر من زمین و بالش من سنگ و گرما بخشم در زمستان آفتاب گیرها ... شب خود را با تهیدستی

^۱ - حقایق ملامحسن فیض کاشانی، ج ۱، ترجمه محمدباقر ساعدی، چاپ انتشارات اسلامی، ص ۲۳۳.

^۲ - همان منبع صفحات ۲۳۴-۲۳۵ و ص ۲۳۷.

به سر می‌برم و روز خود را با ناداری سپری می‌کنم و با این حال در روی زمین احدی توانگرتر و بی‌نیازتر از من وجود ندارد.^۱

محبت دنیا

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: حضرت عیسی (ع) می‌فرمود: دینار^۲ مرض دینست و عالم طبیب دردهای دین، چون ببینید که طبیب مرض را به سوی خود می‌کشد او را متهم دارید و به عالمی که محبت دینار و درهم دارد اعتماد مکنید و بدانید هرگاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود.^۳

عفت و پاکدامنی

از امام صادق علیه‌السلام منقولست که فرمود: حواریان در خدمت حضرت عیسی (ع) جمع شدند و گفتند: ای معلم خیرات، ما را ارشاد کن، حضرت عیسی (ع) فرمود: حضرت موسی کلیم خدا، شما را امر کرد که قسم دروغ به خدا مخورید و من امر می‌کنم شما را که نه قسم راست یخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر می‌کرد: زنا مکنید، و من شما را امر می‌کنم که در خاطر خود خیال زنا مگذرانید چه جای آنکه به جا آورید زیرا کسی که در خاطر خود خیال زنا می‌گذراند مثل کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش روش نماید و دودش نقش‌ها و زینتها را باطل کند، هرچند خانه تسوزد.^۴

^۱ - گزیده میزان الحکمه، صفحه ۹۷۵، (مبحث نبوت خاصه)، حضرت عیسی (ع)، شماره ۱۶۹۷.

^۲ منظور مال است.

^۳ - عین الحیات مجلسی، انتشارات رشیدی، تهران، بازار نوریان، صفحه ۳۴۸.

^۴ - همان منبع، صفحه ۳۹۹.

فروتنی و تواضع

امام موسی کاظم (ع) : ... از قول نجاشی پادشاه مسیحی حیشه در جواب جعفر که چرا روی خاک نشستهای و این جامه‌های کهنه را پوشیده‌ای، گفت: « ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی به حضرت عیسی فرستاده و از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا به ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی به درگاه او ببرند، پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی را نزد خدا اظهار می‌نمایم...^۱

امام رضا علیه السلام: امر هیچ کدام از پیغمبران و حجتهای خدا بر مردم مشتبه نشده، جز امر عیسی بن مریم به تنهایی، زیرا که او زنده از زمین به آسمان برده شده و در میان آسمان و زمین قبض روح شد. سپس تنش را به آسمان بردند و جانش به او بازگردید. این است مقصود از قول خدای عزوجل (در سوره آل عمران، آیه ۵۵) چون خدا فرمود: ای عیسی! من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌آورم و خداوند (در سوره مائده آیه ۱۱۸) درباره عیسی حکایت فرمود که در روز قیامت می‌فرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم، چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی.^۲

^۱ - همان منبع، ص ۳۵۳.

^۲ - غصالح شیخ صدوق، ج ۲، انتشارات کتابچی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ص ۳۰۷.

آثار چشم چرانی

حضرت عیسیٰ علیه السلام به حواریون خود فرموده است: «پرهیز کنید از نظر به سوی محدورات و آنچه ممنوع شده است، زیرا این چنین نظر تخم شهوات بوده و فرع و شاخه فسق و فجور است»^۱.

دروغ

حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسیٰ بن مریم (ع) فرمود: هر که دروغ‌اش زیاد شده، آبرویش برود.^۲

استجاب دعا

در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده است که به جناب امام باقر یا امام صادق (ع) گفتم: ما می‌بینیم مرد را که برای اوست عبادت و کوشش و خشوع و لکن قایل نیست به حق، یعنی به امامت ائمه علیهم السلام. پس آیا او را هیچ منفعت می‌دهد؟ فرمود: «ای محمد! بدرستی که مثل اهل البیت علیهم السلام مثل اهل بیته بود که در بنی اسرائیل بودند که هیچ کدام از ایشان، چهل شب کوشش نمی‌کرد مگر آنکه چون دعا می‌کرد به استجاب می‌رسید، مردی از ایشان چهل شب سعی و کوشش کرد آنگاه دعا کرد، پس مستجاب نشد.

پس به نزد عیسیٰ بن مریم (ع) آمد و شکایت کرد نزد آن جناب، از آن حالی که به آن مبتلا شده و تقاضا کرد که برای او دعا کند. پس عیسیٰ (ع) تطهیر کرد و دو رکعت نماز به جای آورد. آنگاه خداوند عزوجل را خواند. پس خداوند وحی فرستاد به سوی او که: «ای

^۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (ع)، ترجمه حسن مصطفوی، چاپ ۱۳۶۰ هـ.ش،

انتشارات علمیه اسلامی، به سرمایه کتابچی، صفحه ۱۷۴.

^۲ - اصول کافی، ج ۴، ترجمه سید هاشم رسولی انتشارات علمیه اسلامی، ص ۳۸.

عیسی! بدرستی که بنده من به نزد من آمد از غیر از آن در که باید از آن در، درآید. به درستی که او، مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو، پس اگر مرا دعا کند تا آنکه گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد، اجابت نمی کنم او را»

پس عیسی ملتفت شد و فرمود: «دعا می کنی خداوند را و حال آنکه در دلت شکی است از پیغمبر او» پس گفت: «ای روح الله» و کلمه او، چنین بود: «والله آنچه گفتمی، پس دعا کن خدای را که این را از من زایل کند». پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول کرد و پذیرفت از او و گروید در حد اهل بیت خود»^۱

وصیت حضرت عیسی علیه السلام به حواریین

حضرت به آنها فرمود: «باشید مانند مار»

پس چون عیسی علیه السلام را بالا بردند، حواریین گفتند: «از جای خود حرکت نکنیم تا آنکه بفهمیم تأویل کلام حضرت را»

پس یکی از ایشان گفت: «یعنی باشید مانند مار که هرگاه حلقه می زند و می پیچد، سر خود را در زیر جسد خود می گذارد، زیرا می داند که هر آلمی به جسدش برسد او را ضرر نمی رساند. هرگاه سرش سالم بماند، پس، روح الله به شما می گوید حفظ نمایید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه به شما برسد از فقر و مرض، ضرر نمی رساند شما را یا سلامتی دین شما.»

دیگری گفت: «اینکه روح الله به شما فرمود: باشید مثل مار به جهت آن که مار نمی خورد مگر خاک تا آنکه که بیرون نرود زهر از جوف او، پس همچنین شما منتفع نمی شوید به آنچه می شنوید از حکمت از برای طلب آخرت، مادامی که حب دنیا در دلهای شماست»

^۱ - نجم الثاقب محدث نوری، انتشارات جمکران، قم سال ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ چهارم، صفحه ۸۴۰

و دیگری گفت: «روح الله به شما فرمود که مثل مار باشید زیرا که چون مار از نفس خود احساس ضعف و سستی نماید خود را چهل روز گرسنگی می‌دهد. آنگاه داخل می‌شود در سوراخ تنگی و برمی‌گردد جوان شده تا چهل سال. پس روح الله به شما می‌گوید: گرسنگی بدهید نفسهای خود را در دنیای قلیله برای بقای مدت طولانی چنانکه مار، نفس خود را چهل روز گرسنگی می‌دهد برای ماندن چهل سال. پس اجماع نمودند بر سخن او و این که روح الله همین را اراده کرده است.^۱ در پایان چون بخش مهمی از انجیل و بشارت های حضرت مسیح (ع) به پیامبر بعد از خود اختصاص داشته است در این قسمت اختصاراً به آن می‌پردازیم.

^۱ - همان منبع، ص ۸۳۹.

فصل سوّم

سیمای حضرت محمود احمد

محمد صل الله علیه و اله در انجیل

نشانه های پیامبر در انجیل

امام رضا (ع) فرموده‌اند که: «در انجیل نوشته است که همانا پسر زن نیکوکار رونده است و پس از او فارقلیط (احمد) می‌آید و او کسی است که زنجیرها را می‌گشاید و همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند و بر من گواهی می‌دهد همانگونه که من به او گواهی می‌دهم. من مثال‌ها را برای شما آوردم و او تفسیرها را برایتان می‌آورد»^۱

پرفسور عبدالاحد داود

اسقف سابق بنیامین کلدانی اسقف کلیسای رم که در واتیکان ردای اسقفی به تن کرده و به زبانهای عبری، آرامی (سریانی)، لاتینی، یونانی، ارمنی و عربی تسلط داشته و به زبانهای فرانسه، انگلیس، فارسی و ترکی و آرامی مقاله و کتاب نوشته و در سال ۱۹۰۴ میلادی به دین مقدس اسلام درآمده است و نام خود را که پدر روحانی بنیامین کلدانی بوده تغییر می‌دهد به عبدالاحد داود - وی در کتاب ارزشمند خویش به نام محمد در تورات و انجیل به طور مشروح بشاراتی که ادریس نبی به ظهور پیامبر خاتم داده است و بشاراتی در تورات و انجیل به آمدن حضرت محمد (ص) آمده ذکر کرده است، برای نمونه بشارتی از تورات مربوط به پیامبر اسلام (ص):

در سفر تثنیه باب ۱۸ آیات ۱۵ تا ۱۷ آمده: «یهوه خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید و خداوند به من گفت: آنچه گفتید نیکو گفتند: «نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را به دهانش خواهیم گذاشت و آنچه به او فرمایم به ایشان خواهد گفت»

^۱ مناظرات حضرت رضا (ع) با صاحبان ادیان (خطاب به رأس الجالوت)، توحید شیخ صدوق، ترجمه

«دقت در این بشارت، انطباق آن را با پیامبر عالیقدر اسلام آشکار می‌سازد، چون موضوع شباهت حضرت موسی با محمد مصطفی صل الله علیه واله از لحاظ قدرت تبلیغ و روش پیامبری و همچنین صریح آیه تورات که خدا در دهانش سخن خواهد گذارد، کاملاً روشن است و در قرآن کریم می‌فرماید: وما ینتطق عن الهوی ... از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید بلکه به او الهام می‌شود»

خود پیامبر اسلام نیز به شباهت خود با حضرت عیسی اشاره دارد:

«من محمد رسول الله صاحب موسی و اخیه و...»

قرآن هم شباهت پیامبری این دو رسول خدا (ص) را تأیید فرموده است.^۱

بشارت انجیل بر ظهور حضرت محمد صل الله علیه و آله

در انجیل یوحنا از کتاب «انجیل» LES EVANGILES چاپ پاریس به قلم کشیش ف. لامنه (Lamennais) فصل چهاردهم آیات ۱۶، ۲۷، ۲۵، ۲۶ چنین آمده است: اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او دیگری را که پارکلت یا فارقلیط (احمد) است به شما خواهد داد که همیشه با شما خواهد بود... خلاصه حقیقتی که جهان آن را نتواند پذیرفت، زیرا که آن را نمی‌بینند و نمی‌شناسند، اما شما آن را می‌شناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود، اینها را به شما گفتم مادامی که با شما بودم، اما فارقلیط روح مقدسی که او را پدر به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم دهد و هر آنچه گفتم بیاد آورد.

و در فصل پانزدهم آیه ۲۶ آمده: «لیکن وقتی فارقلیط (احمد) که من او را از جانب پدر می‌فرستم و او را روح راستی است که از جانب پدر عمل می‌کند پس نسبت به من گواهی خواهد داد و در فصل شانزدهم آیه ۷ و ۱۲، ۱۳، ۱۴ چنین آمده است:

^۱ - روزنامه خراسان ویژه نامه به مناسبت میلاد پیامبر (ص) شماره ۱۶۳۸۹ (مهر محمد «ص») به قلم دکتر محمود یزدمطلق (فاضل)

« و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر بروم فارقلیط «احمد» نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم، اکنون بسی چیزها دارم که به شما بگویم لیکن طاقت تحمل ندارید اما چون آن خلاصه حقیقت بیاید او شما را به هر حقیقتی هدایت خواهد کرد. زیرا او از پیش خود تکلم نمی‌کند بلکه آنچه را می‌شنود، خواهد گفت از امور آینده شما خبر خواهد داد، او مرا جلال خواهد بود، زیرا او آنچه درخصوص من است خواهد گرفت و به شما اعلام خواهد کرد.

با وجود منابع و اسناد بسیار مهمی که در دست است و نشان می‌دهد که حضرت محمد (ص) پیامبر رحمت اسلام، ناشر سخاوتمند شکل عالی فرهنگ و تمدن در جهان بوده و هست و بسیاری از اندیشمندان شرق و غرب بر این امر گواهی دارند که اسلام در تکامل اندیشه بشری سهم بسزایی داشتند چگونه قدرت مداران غرب، پرده سیاهی بر روی این حقیقت کشیده‌اند و با چنگ و دندان تلاش می‌کنند تا جلوی نفوذ این واقعیت را بگیرند و سعی می‌کنند تا این تجسم عینی فضیلت همچنان ناشناخته و یا بد شناخته شود، غافل از آن که:

محمد (ص) ز بازیچه باد رست
محمد (ص) خود از مهد بیرون پرید
سراپرده احمد (ص) از نور بود

سلیمان اگر تخت بر باد بست
اگر مهد عیسی به گردون رسید
و اگر طارم موسی از طور بود

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید
۲. مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی
۳. قاموس قرآن قرشی انتشارات دارالکتب اسلامیہ
۴. تفسیر المیزان علامہ طباطبائی
۵. تفسیر موضوعی قرآن، علامہ جوادی آملی، نشر اسراء
۶. بحار الانوار، علامہ مجلسی
۷. تفسیر نمونه جمعی از نویسندگان
۸. میزان الحکمه، ایت الله محمدی ری شہری
۹. نہج البلاغہ
۱۰. کشکول شیخ بهائی، ترجمہ محمدباقر ساعدی، انتشارات کتابخانہ اسلامیہ
۱۱. ترجمہ الملاحم و الفتن، سیدین طاووس انتشارات اسلامیہ
۱۲. رجعت علامہ مجلسی، ترجمہ ابوذر بیدار، انتشارات رسالت قم
۱۳. نجم الثاقب محدث نوری، انتشارات چمکران
۱۴. کتاب مقدس، کتاب اشعیای نبی، یہ نقل از روزنامہ جمهوری اسلامی شماره ۷۷۴۲.
۱۵. تحف العقول، ابی محمدالحسن بن علی بن الحسین بن شیعہ الحرائی
۱۶. المراقبات حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، نشر اخلاق
۱۷. خصال شیخ صدوق، چاپ کتابچی
۱۸. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ منسوب بہ امام صادق (ع) ترجمہ حسن مصطفوی
۱۹. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق، چاپ ارمغان طوبی
۲۰. اصول کافی، جلد ۴، ترجمہ سیدہاشم رسولی
۲۱. اصول کافی، جلد ۳، ترجمہ سیدجواد مصطفوی
۲۲. عین الحیوہ علامہ مجلسی انتشارات کتابفروشی اسلامیہ
۲۳. حقایق ملامحسن فیض کاشانی، انتشارات اسلامیہ
۲۴. توحید شیخ صدوق، ترجمہ سلطانی، انتشارات ارمغان طوبی
۲۵. روزنامہ خراسان، شماره ۱۶۳۸۹ ویژه نامہ مہر محمد (ص)